انشای طاهر

۱۷۱۳۴

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب که مصحوب کلب علی سلطان نجم نگار رقم و تهنیت و تعزیت نوشته شد

انامل تقدیم محمدت قدیمی مفتاح گنجینه مقال تواند بود که مانند انفاس جدیده که بر سبیل تعاقب و عایم کاخ وجود انسان خاکی بنیان میگردد و ذوات اخلاف سلاطین الاسلام الاعلام العظام از رحلت اسلاف کرام منشار انتظام نظام مهام انام میگردانند و نسیم ثنای علی مالک الملکی پرده اختفا و نقاب خفا از جمال مخدرات از هار اظهار مطلب تواند گشود که فض هستی اعقاب پادشاهان سلطنت قباب بر خاتم فرمانروائی آبای عظام می نشاند و روائح جان بخش گلهای محمدی حدیقه نعت سرور مهر خاموشی از زبان بیان عندلیب خوش الحان خامه داستان طراز تواند برداشت که رشته انتسال یکتائی بی همتا گلدسته اتحاد مذاهب مختلفه گردید و تنوع تباین از چهره آرای شستی نیز بر دستی معجزات باهرات کشید صلوات الله علیه و علی ابن عمه و اخیه اسد الله الغالب علی کل غالب المطلوب لکل طالب مظهر العجائب و مفرق الکتائب امیر المومنین امام المتقین یعسوب الدین علی ابن ابی طالب و آله و اصحابه اجمعین الی یوم الدین بعد از طی طریق محمدت کبریا و بسط بساط نعت سید انبیا بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر پادشاه والاجاه اسلام پناه بالقابه منطبع میگرداند که در گلشن امکان و حدیقه کن فکان که ملال و شادمانی و اندوه و کامرانی چون گلها از شاخسار زندگانی باهم شگفته و شدت و رخا مانند بادام دو مغز در آغوش هم خفته بمقتضای حکم مختوم قضا و فحوای حکمت بالغه خالق ارض و سما برگ ریز هر خزانی فراشش راه سلطان بهار و گریه هر سحابی شاهدان چمن را سرمایه

۲

۳

خنده سرشار است گلهای ارزوی بهشت الفعل شتاب ورتش است که جابجا اثار کشایش

و اقدام آسمول بهاری از قطره زدن ابله دارست که سرمایه نشو و نمای نونهالان افزاینده و ازینجا

که بنیادیان دهر النفس و افاق که پیوسته در مرات رضا تماشای حسن وقوع احکام قضا نمایند

از ناگواری مقدمات ذائقه مشامه را مرارت آموده ساخته بحلاوت نتایج شیرین کام

شکر الهی می باشند بحمد الله و المنة که اگرچه از یکچندی وقوع قضیه جانگزای سلطان خلد آشیان

جنت مکان بخت ترا کم غمام غموم صبح تعیش دوستان صاف اعتقاد را تیره گردانید

اما له استوای آن شمس سپهر عظمت و کامگاری و مهر سمای برتری و والاتباری بر وسط السماء

دولت جاوید دیده شوق روشن و ریاض آرزو گلشن شد هر چند بنابسته شیوه دوستی

و ولا و مناسب شیمه صدق و صفا آن بود که بعد از اصغای این قضیه نامرضیه وارتقای آن اختر

برج بیمثالی بذروه والای ذرتی ذریعه یکتا ولی و تمهید تهنیت تعزیت ارسال مجلس

سامی و محفل گرامی کرده اما بشر حیکه سامعه افروز محرمان سرادق عظمت و جلال شده باشد

درین مدت بوسیله انتزاع ملک مورونی از ایادی فئه متغلبه که قبل از ایام جلوس این دو دستان صادق الولا

بر اورنگ سلطنت ایران بسبب عذر بعضی از تنگ حرامان متصرف و الی شده بودند بود

پیوسته با آن گروه مخذول و نزاع و پرخاش همواره مشغول محاربه و تلاش بوده و بدین سابقه که از

خجالت پی درپی که مکرر آزموده شد ناکامی و جهان جهان ناامیدی مراجعت نموده بودند مجددا آن گروه تهور

پیوسته آماده وار القرار قندهار آتش افروز هنگامه گیر و دار گردیده بعون عنایت حضرت سبحانی و حدوث

اطراف بغایات مالک منان در صدد محاربه آنگروه ندامت پژوه در آمده بعنوانی که از بدو اشتعال آن

خرمن جمعیت آن لشکر بجید مکروه گردید درین ایام که بیامن توفیقات سبحانی جمعی از دلیران جلادت شعار

ستیزه و تادیب آن قوم لعین تعیین نمود از جانب مجادله و محاربه بهره و از آن سپاه از جهت حال شده

متیقن بود که اعراض توفیقات یکبهتان نشاط ابتهاج دوستان بیگانه دو عالم رسوخ محبت و صدق اتحاد

قواعد الفتیام و موالفت لازم دید که اعلام این عطیه را بنیه علاوه آن امر واجب الرعایت ساخته متعهد

روی بزم والا و جناب معلی نمائیم و چون فرستادن انموذجی از امتعه کشور و فتوحات لازم بود به وسیله تحفه

که تماشای آن نموده باشد لهذا حقیقت مطالعه نسخه اسپ جنس است که بعضی از جناس مالک عجم التفاتی است

برسم ارمغان ارسال محفل خلد مشاکل گردیده باقی شروح یگانگی صداقت و مصافات و مودت کلب علی سلطان افشار بالقابه حامل صحیفة الوداد ست و در بزم ارم نظیر بزبانی گزارش میدهد نقش نگار الواح آفرینش و روشنائی بخش دیدهٔ بینش پیوسته لوح آمال و صحیفه اقبال آن زینت افزای وساده جاه و جلال را بتماثیل حصول مآرب مصور و شمع لگن آرزو عدیم الهمال را از اقتباس انوار مشکوة فیها مصباح منور دارد والسلام

درجواب نامه سلطان داراشکوه درحینیکه اراده ایران داشته

نوبادهٔ حدیقه دوستی و اتحاد ثمر پیش رس نونهال یکتادلی و وداد رحیق خمکدهٔ ائتلاف و اتفاق و سرجوش میخانه مودت و وفاق اعنی گرامی مکتوب بدائع اسلوب اعلیحضرت فلان بالقابه در ساعتی مسعود و زمانی محمود که شاهد کامجوئی را پیرایهٔ تمامی در بر و ساقی آمال را بادهٔ وصول حصول در ساغر بود فیض وصول ارزانی داشته ذائقهٔ نشاط و انبساط را شیرین و محفل خلد مشاکل شگفتگی را رنگین گردانید و کیفیت بادهٔ رشد رسیدن آن زینت بخش شبستان و گاه حوالی ممالک بیکران دوستان هواخواه و مانع تعاسف را دوبالا گردانید نشئه ازان افزاید از مکتوب شادی دوستداران را چه که فیض صحبت یاران بود مکتوب یاران را آنچه از تقالیب ادوار زمان و شورش احوال و اوضاع هندوستان و نیرنگی چرخ گردان زبان زد خامهٔ فصیح البیان شده بود در مرآت ضمیر والا جلوه عیان نموده بر خاطر خطیر والا که مرآت حقائق تمامی اشیاست روشن ست که مهر فروزان را وقوع کسوفات و احتجاب نجوم متراکمات که بعضی اوقات احتمال ان بمقتضای حرکات ناهنجار چرخ دوار ناچارست موجب نقصان ضیا و بهاء و منشاء زوال فروغ جهان آرائی شود وازین گونه عوارض بهیچ وجه رنگ چهرهٔ اقتدارش نمیگردد خاطر والا بعنایت خالق ارض و سما و دوستی دوستان صادق الولا مطمئن داشته مشرب عذب توکل را غبار آلود کلفت نگرداند

که بعون الطاف الهی طلوع صبح پر نور از شبهای دیجور با جاره پراگندگی ابرهای تیرگی اندوز از چهره عالم افروزی اختیارست شرحیکه در باب فرستادن عساکر و تصرف ملک بهکر بزبان خامه اظهار جان شده بود بمسامع اطلاع آگهی رسید چون شعشعه ملاقات فائض الانوار و دیدن دیدار فرخنده آثار فوق الغایت ست سابشیمه داد و ملائم طریق دوستی و اتحاد چنان می نماید که بزم افروزی مجلس انس دوستان تأسی سنت سنیه جد امجد والاشان خود نمایند که بعد از انشا یابی کیفیت ملاقات سعادت نشان و ستیزیات ملک بکیران ایران وقوع محاوره و مشاوره بعون عنایت خالق انس و جان متمنیات خاطر والا بطریق احسن بحصول پیوندد و در باب آوردن بعضی اسباب از انگاشی مزبوره که خاطر متعلق آوردن آنها باشد رقم اشرف باسم ذوالفقار خان صادر شد که در آن باب آنچه لازم دانند بعمل آورد انشاء الله تعالی بعد از تاسیس اساس یکجهتی خاطر همایون بگوشه مختصر بهکر راضی نشده در باب آن قدف وا رموز سلطنت و جلادت امور عظیمه منظور نظر کیمیا اثر خواهد بود و بجهت سرانجام اسباب سلطنت و نگاهداری سررشته رسوم و آداب خدمت فلان بالقابه که یکی از طرزدانان بزم جاه و جلال است تعیین شده متعاقب احراز این سعادت خواهد شد و ضمیر انور و طبع ضیاگستر را بشوائب وقوع حوادث مکدر ندانسته خوشوقت خواهند بود و آفتاب حصول آمال مصئون از اختلال طالع و لامع باد

جواب نامه خوندگار روم که مصحوب اسمعیل آقا فرستاده شد

گلدسته بهارستان یگانگی و التیام و شمامه جامع روائح حسن آغاز و انجام منتخب مجموعه دوستی و ولا نشره نخستین همیشه بهار حدیقه صدق و صفا اعنی نامه مؤالفت عنوان مودت ختامه اعلی حضرت آسمان رفعت قضا قدرت خورشید طلعت مشتری درایت طراز وساده سعادت و جهانبانی زینت بخش اریکه والای سلطنت خاقانی تیزی تیغ ظلم زدای غزوات و جهاد حافظ و ناصر بلاد و عباد مصقل زنگ زدای آئینه حقیقت نامی ملت حسین پیرای حدیقه همیشه بهار دین و دولت بهار عالم افروز بوستان عدالت بیخ بر دشمن شکار غابات شهامت و نبالت حارس گوهر مخزن اوامر حضرت خالق حارث تخم مطالب و آمال افراد خلائق سلطان البحرین و خاقان البرین ثانی

اسکندر ذو القرنین خادم الحرمین الشریفین باسط بساط عدل و احسان ناشر الویه بر و
امتنان لا زال کاسمه محمداً و ساعتی بسعادات ارضی و سماوی مشحون و زمانی بفیوضات الهی مقرون
که ابواب بیت المعمور حصول مقاصد را به مقالید الطاف خالق آسمان و زمین بر روی اولیای
دولت ابد قرین گشوده و زنگار عوائق و موانع بالکلیه بمصقل توفیقات گوناگون از مرآت حال
شاهد مرام زدوده و دو گردان بساط دوستی از در حجره فیه کسار و آمده طالب حضرت بار و باده کشان
محفل اطاعت از مدام دوام بندگی باده گسار بوده و بوساطت زبانداران رموز وداد و ساقی
رحیق یکتادلی و اتحاد زبدة الاماثل و عمدة الاقران اسمعیل آقا زید قدره نشر روایح مصادقت
و موالفت نموده مشام یکجهتی را عنبرآگین و بزم دوستی و ولا را رام تزئین کرده و بگذار
کلمات محبت آمیز و احوال صداقت انگیز باعث تشیید صداقت محکم بنا و تشیید اساس
دوستی و ولا گردید چون از روایح از هبای آن گلستان خلت و منبت نخل محبت
و مودت چنین استشمام شد که حامل آن صحیفه اعجاز طراز لازم الاعزاز بعلت کثرت
تشبب و فراز طریق و صعوبت آن فج عمیق مدتیست که از خدمت والا از
حریم خورشید ضیای آسمان ساجد گشته و پسند خاطر دوستی ذخائر آن بود که از
کیفیت صحت ذات کامل الصفات مرضیة السجیات با قرب ازمنه استخبار کرده شود
لهذا مقرب الحضرت بی همتا محمدی خان بیگ یساول صحبت استعلام مطلب اتم تعیین یافت
که مقید به زیادتی احمال و اثقال نشده با خفت وجوه که شاغل با نع نگردد با مر مزبور قیام
نماید و چون سر رشته قبض و بسط امور و وقوع حوادث و سوانح نزدیک و دور و قصه حینا با
و اقتدار مدبر سنین و شهور کار پرداز مصالح جمهور ستوده اثنا هی و انه شدن مقرب
الحضرت مزبور خبر رحلت مسافر راه دو یوم النشور اعنی والی هندوستان ازین تنگنای
پر شر و شور و اختلاف و داعی اولاد پادشاه مزبور و شیوع فتور در ممالک بیکران
هندوستان بمسامع جاه و جلال رسید چون اخبار در معرض صدق و کذب پیدا شد
بقدر آنچه عیار آن به محک وقوع رسد مقرب الحضرت مزبور را توقف فرمودیم و درین
ایام که شاهد اخبار پیرایه صدق پوشیده شایستگی بزم اعلام بهم رسانیده عساکر

نصرت توامان بیاری و مددگاری سلطان مرادبخش بالقابه که از مریدان و معتقدان

دودمان خلافت نشانست بمقتضای عهد و پیمان سابق چشم امید و براه امداد و اعانت

این نیازمند درگاه بی نیاز دارد و تعین یافته روانه گردید و از رهگذر اعانت شاهزاده همراه

در ارسال لشکر سیلاب سرعت دریا شور اطمینان حاصل شد مقرب الحضرت مذکور متوجه حریم

دار الاکثت همواره کوکب سعادت از افتاب عنایت ملک متعال مستضیی و مستنیر باد

جواب مکتوب سلطان مرادبخش

شمیم بهارستان حدائق دوستی جادوانی

شمع انجمن افروز ابد فروغ الفاظ و معانی خلف الصدق آبای دانش و امهات فرهنگ

فروغ بخش دیده هفت اورنگ یعنی نامه مودت ختامه در وقتیکه ابواب فیوضات الهی

بر چهره امانی و آمال باز و ازهار حدائق کامجوئی در اهتزاز بود و فیض ورود ارزانی داشته بزم

یکجهتی را عنبر شمیم و محفل یگانگی را غالیه نسیم گردانید انچه درباب قضیه ناگزیر پادشاه غفران پناه

تماشاگاه زبان و خامه مطلب نگار شده بود موجب ملال ضمیر آسمان اساس قدرشناس گردید آری

تماشاگاه مردم خاک نشین هستی را بر آب روان عمرگذران نهاده اند و افراد موجودات آحاد مکونات

را صلای عام ارتحال و انتقال داده هرگاه بنظر تحقیق و دیده تامل ملاحظه کرده شود این امور مکروها

تمام کارخانه همت بالغه مصلحت منبع عین خیر و فلاح و محض صواب و صلاح ست چه تا گریبان اکمام

بدست نسائم بهاری چاک نگردد و دامن او ج عزت نتایج جارثان و مغاک نرود شگوفه را اکلیل عیار

بهم گذشته و بنمو را علم سر از خاک بر افراشته نگردد و از آمد و رفت انفاس گرامی پیدا است که گردد حمید

سنیم حوادث متلاشی و متفرق و لباس هستی که رشته بی بقائی و بی ثباتی دوخته شده متمزق

نگردد و بخیال شیوه بیداردلان دانش اندوز آنست که در چنین وقوع اتقسیم امور منهل عذب

تسلیم و رضا به سبب اضطراب و شوریدگی گل آلود و کدورت اندوز نساخته فرمان حضرت

یزدان بدل و جان اذعان نمایند و زبان بحمد سگالی و سپاسداری جناب کبریا گشایند شعار یکجهتی

و مراعات مبانی صداقت و تعین کمک و مدد شده بود بعون عنایت الهی بنوعیکه همت

والا متکفل آن گشته شاهد مدعا عنقریب کسوت وقوع می پوشد قبل از ورود و الا

رقیمه مودت عنوان جمعی از عساکر نصرت نشان بسرکردگی فدویان جانفشان

در ممالک خراسان جمعیت داشتند و سوای جماعت مزبور نیز قریب بسی هزار نفر جنود جان نثار دار القرار
قندهار چنانچه بوجهی مطلع اند توقف دارند و چون سوق الا قیمه اعجاز لازم الاعزاز سنا شیر و فرامین باطراف
و اکناف ممالک محروسه فرستاده مقرر فرموده ایم که کل عساکر منصوره در الکای خراسان جمعیت
نمایند که بتوفیق الله تعالی در حینی که موکب مسعود متوجه آنحدود گردد حاضر و مهیا بوده باشند
بهمه وجوه خاطر آسمان پیوند را مطمئن و خورسند خواهند داشت که بهیچ وجه من الوجوه خود داری
نخواهند شد و ایلچی یاد انی نیز بجهت تقدیم مراسم تهنیت و تعزیت تعیین فرموده ایم که علی
اسرع الحال حرز سعادت ملاقات نموده از چگونگی احوال اطلاع حاصل کرده مراجعت نماید
کر آنچه لوازم مراتب یگانگی بوده باشد بعمل آید متعاقب وارونم حضور سراسر سرور خواهد گردید
مرادات موافق خواهش دوستان حاصل و طلسم نیرنگ حاسدان بحجره دستی اقبال
بی زوال شکسته و باطل باد مکتوبیکه بوالی بیجاپور نوشته شد سلاطین بلند اقبال
و خسروان همایون فال را در ارض مقدسه نوع انسان حال کواکب درخشان در آسمان میباشد
و چنانچه مهر فروزان از دوری بقاع بالغ و عائق رسیدن شعاع بینیت و انعکس بدون اقامت بینه
و برهان برد یده وران روشن است همچنین شمائل صداقت مخائل سلطنت پناه فلان با وجود بعد
مسافت و وقوع بینونت پیوسته منظور نظر فیض گستر خورشید اثر دوستی و ائتلاف بوده و لحظه از
پیش دیده وقیقه شناس اکسیر خواص دوری ننموده همگی همت والا نهمت و خاطر خطیر آسمان رفعت
با وجود اشتغال اشغال گیتی ستانی و جهانبانی به تخصیص هنگامیکه آن سلطنت پناه بپایمردی عزم
و مظاهرت و معاضدت فتوت رقبه مردی از ربقه طاعت خصم ثعالب خدیعت کشید بقلم تیغ زمرد فام
جوهر خود را بر اوراق خلود دوام لیالی و ایام و شهور و اعوام ثبت هر قوم گردانید ند مصروف و معطوف
با انتظام امور سلطنت آن والا تبار و تدبیر و نگونساری دشمنان بدکردار عدار سیده و خاطر حقیقت مناظر
بالطاف بیکران و کثرت و عدت کمات ملایک حمات ایران خوشوقت ساخته در بنوقت که
اورنگ سلطنت واری هندوستان مانند کشتی طوفان رسیده و بنای ملک وارثیش از
افطار امطار تعاقب حوادث گل ندیده است فرصت را که گوهری گران بها لیث ثانی
آنشین کیمیاست مغتنم شمرده چنانچه آبای کرام انوالا مقام در تحصیل کام و حسن عزیز شهرت نام

۸

با فرمانروایان دکن مانند تار و پود سازهم آهنگ و از قبیل مخالب شاهین و شهباز رفیق و شریک بودند
اتحاد و یگانگی اشعار و شعار ساخته نسبت همت از دیدن احباب الاولی تلافی و تدارک سبکبار سازند
چون بدین وقت سلطنت پناه موصی الیه محرک سلسلهٔ دوستی قدیم گردیده بود و فلان از طرف قرین الشرف
نواب کامیاب همایون بجهت تخصیص تزئین آن بنای مشید بافزایش نسبتی مجدد روانه گشته
چنان تصور نمایند که از طرق دوستی و یگانگی سلطنت پناه موصی الیه سالک شاهراه اتحاد و ائتلاف این
منظور انظار عنایات کردگار گردیده اند و حلاوت ثمار داری حدیقهٔ سلطنت و بوستان خلافت که کام
مطلب و امانی اکثر سلاطین از آن شیرین گردیده بهره جوان نهان و پوشیده نیست یقین حاصل است
که نیروی عنایات جاعل الارضین و السموات بخشندهٔ مقاصد و مرادات عساکر بیشمار نیز از ینجانب در
التقای سرزمین دولت اشرار خاکسار کار ابر بدار و سیلاب بهار خواهند نمود پیوسته ابواب خواهش عنایات
را بمفتاح اقلام عنبر فام و واقفان حضور رسالت و پیغام مستفتح و رشته مکتوبات عنبر
محبت شمیم و تحریرات خاطر دوستی ذخایر را بعقد ابلاغ و اعلام در آورند که ایستادگان پایهٔ
سریر گردون نظیر بانجاح و اسعاف آن مسارعت نمایند همواره لباس کامجوئی تازه محبت
نیکنامی بلندآوازه باد

مسوده مکتوبیکه بوالی دکن نوشته

شده از برای اظهار موافقت و مخالصت و التوای اغصان یگانگی و مرافقت اسنی نامهٔ
محبت آغاز مودت انجام و مکتوب اتحاد اسلوب بالعمت نظام فلان که پیرایه بخش عرایس
نوداد سابق و شید مبانی معاضدت و یکتادلی لاحق است و رحیقی که بادهٔ کامیابی کام آرا
بوساطت ساقی عنایت سبحانی در جام وزلال مشاهد مطلب و امانی تمام بود و نشئه روح
مطالب نموده سلسله جنبان دوستی قدیم و انگیزش گلهای بستان مسرت
خاطر عنایت شمیم گردید چون از گلهای حروف و نقوش آن گلستان حقایق روایح اشتیاق
مراجع الخ استشمام شد موجب انبساط خاطر معلی توشیح و الاسی آسمان سا گشته
از آنجا که زمان حاجتمندی دوستان محک عیار نقد دوستی میباشد مناسب اینچنین چنان
مینمود که در اوقاتیکه اعادی بادپیما تیغ غبار فتنه و فساد نموده دست قناعت بیرون از عذار
پردگیان افضال نثرت کشیده بودند بزلال استمداد و اعانت نسوان و دامان خلافت نشان گرد نشان عدم

کدورت و بیزاری وقایت و حمایت عساکر نصرت مآثر دیده پوش خساران ناخوش منظران
کریه الهیئت گردند بلکه بنسبتی زائد بر مؤالفت و یکجهتی سلاطین سلف که در حقیقت تأسیس اساس برّی
و شرف سست انتساب جویند که معاندان آل الکابیه دست جرأت کشیده و بساط جسارت نوردیده گردد با
چون تلافی مافات میشود و تدارک ناکرده مقدور ست مظاهرت و اتفاق بیکدیگران صاحب نیرو و قوی
بازو باشند و درین ایام که قوائم سلطنت فرمانفرمائی هندوستان متزلزل و لباس دارائی آ
آن دیار متغیر و متبدل ست شایسته همت غیرت اندیش و ناموس سلطنت حمیت کیش آنست که به
نیروی اعتقاد راسخ و دست در حبل المتین الطاف جلال آسمان و زمین و خالق الاولین و الآخرین زده عقده
کشای حضرت سدره مرتبات ائمه معصومین زده به تیغ مکافات دمار از روزگار آن گروه که
بغض شیعیان آل اطهار را نصب العین خاطر عداوت ذخائر ساخته اند برآورند و ضمیر مودت تخمیر
را همه ابواب از غائله بمعنی مطمئن و آسوده دارند که بعون عنایت الهی از منتسبان دولت گردون آ[ثر]
فیروزی شعار و تدمیر نگونساری اعادی خدیعت شعار آنچه لازمه امداد و اعانت باشد بعمل آمده
تهاون و تساهل واقع نخواهد شد و یکی از آثار میلان خاطر اقدس و طبع مقدس استحکام قوائم
سلطنت آن شایسته صنوف عنایت که بحکم ثمره شیرین وارد آنکه درینوقت نامه همایون
که چون آیت قضا واجب الامتثال ست باسم والی بیجاپور شرف صدور یافت که بآن سلطنت پناه
بعنوان پادشاهان سلف طریقه دوستی و محبت مسلوک داشته در رفع اعادی خدیعت بنیاد
و ترصیص مبانی ائتلاف و اتحاد مانند زبان قلم و خطوط قدم متحد القول و متوافق الفعل باشند
که بمعاضدت این اتحاد و نتیجه تساعد اعادی باتمام و تلافی بر ودی بانجام رسد و ان شاء الله تعالی از ثمرات
گوناگون این بوستان علی مر الزمان شیرین کام خواهند گردید چون خاطر همایون بضمیر عنایت
مشحون متوجه آن میباشد که از حقیقت حال سعادت اشتمال کماهی مطلع بوده اساس
دوستی سلاطین سلف به پیوند اتحادی مجدد و مشید و بساط گسترده انبساط فیما بین را باسلوب خاص
ممهد شود و ... ارواح حضور سراسر سرور فرمودیم که کیفیت سلامتی مزاج وهاج اطلاع
یافته برسانیدن ... و شکاگی خاطر والا را قرین مسرت گردانند چون طبع آسمان پیوند و ضمیر جمشید
عشرت و فرح شوق العالیجاه میباشد علی اسرع الحال حسب الصراف خواهد یافت همواره مرقوم باشد

مرغوبات ضمیر والا را اعلام نمایند که کاربرداران دولت ابدقرین بانجام آن مامور گردند همیشه
نشیمن عنایات بغایات سبحانی و حاوی موجبات سعادت دو جهانی باشد در جواب

مکتوب سلطان ادبخش نوشته شده

شمیم شمال نیوی دوستی جاویدی جام جهان نمای محبت شیدی چمن آرای بهارستان اتحاد و التیام طراوت بخش گلهای التیام آغاز و انجام اعنی نامه فلان که بمیانجی نبض شناس شخص حجابت و سفارت این نقود و نقش پیغام و سعی و صداقت شایسته سلاطین فریشان نصرت‌شان ارسال یافته بود در ساعتی مسعود که بشاشگی الطاف حضرت ذوالجلال مجلس آرای اقبال بی‌زوال شاهد کامیابی بصفت کمال نموده ابواب بهشت مطلب روائی بموافقت بصفت اختر ارشش جهت بر روی طریان بساط سلطنت والاشکوه گشوده بود فیض ورود ارزانی فرموده کام موافقت و بهجتی شیرین و بستان سرای یکتادلی رنگین و بزم حضور را نمودار و ذهن گلچین گردانید از آن حدیقه سراسر بهار که نسخه منتخب عجائب سپهر نگارست بهشت دریات والا گلچین مضامین گردید از گلهای یگانه آن ریاض آشنائی بوی بهار یکجهتی و یگانگی شنید شرحیکه در باب فرستادن سپاه ظفر توامان زبان زد خامه اعجاز بیان شده بود در صفحه بار ضمیر اسمان سپید رخت اقامت کشود و چون قبل از ورود رقیمه مودت عنوان از سایر مفاوضات صداقت رسوم این معنی مفهوم و معلوم شده بود و بمقتضای مفتی عهد قدیم و پیشبینی ذهن مستقیم درست اندیش مصمم و بنای ملت مشارکت و معاضدت محکم گشته ارقام جهان مطاع و مناشیر لازم الاتباع باسم بگلربیگیان و امرای ممالک بیکران و عساکر نصرت‌نشان مشتمل بر تاکیدات بسیار بان صادر گردیده بود که تهیه و تدارک خود نموده گوش بر آواز فرمان و منتظر حکم قدر توامان باشند که هرگاه بدین امر مامور گردند تهیه سرانجام سفر تنگ راه سرعت امتثال فرمان واجب الاذعان نگردد درین ایام فرصت انجام که مجددا از فحاوی نامه صداقت انتظام ادراک انضمام شد بنابر فسحت و وسعت ممالک ایران که مبدا و منتهای آن از سرحد روم الی ممالک هندوستانست و لازم بودن تدارک اسباب چندین ساله سفر که طی این راه دور دراز بسهولت تواند شد مجددا ارقام مطاعه شرف صدور یافت که هر یک از افراد لشکر و آحاد این بحر قیامت اثر فکر ما یحتاج چهار پنجساله

11

خود گروه بطریق استعجال روانه سفر خیر اثر گردند و چنان نمایند که در عین حصول حاصل جزء و کل حاضر
باشند که با برازو [illegible] کثرت و زیادتی عدت و امتداد مدت اگر آذوقه نخورده و فا بعساکر فی غنتها نمایند از
رنگ تنگی معاش و فقدان اسباب انتعاش تعب نکشند با وجود آنکه مبارزان عرصه هیجا و
هژبران هنگامه وغا چندین هزار اسپ خانه زاد تازی نژاد از ایلخیهای خاصه شریفه بتازگی قرار
[illegible] دار القرار چند بار فرستاده شده اگر بسبب قطع این راه و دور دراز و طی تلال و جبال و نشیب
و فراز مراکب جنود مسعود را سستی و زبونی عارض شده باشد بدل آن حاضر بوده که احتیاج
باتمام مراکب و موجب تاخیر و تراخی در تحصیل مطالب نگردد و سردار عساکر نصرت مآثر [illegible]
فلان [illegible] خدمت سرفراز گشته نصرت مثال پیش پیش موکب مسعود روانه میگردد
و رایات نصرت آیات نیز طابق النعل بالنعل همراه سپاه نصرت پناه روانه است و موجب
فرمان واجب الاذعان عساکر نصرت نشان عراق و آذربایجان و قراباغ ایران و گیلان و
مازندران با تمامی لشکر لرستان و کردستان و فارس و کوه گیلویه و عربستان و شوشتر و دورق و [illegible]
دنباله و [illegible] خراسان و سیستان و سایر ممالک بیکران نزد سردار فیروزی شعار جمعیت نموده
از راه دار القرار قندهار هنگام نشستن فرمانفرمای فلک چهارم بر کرسی حمل [illegible]
و بر جاسه حاصل در حدود کابل بعون عنایت الهی حاضر خواهد بود و فوجی از تفنگچیان [illegible]
شکار انداز که [illegible] تفنگ ایشان [illegible] شیاطین اعادی خاصیت نجوم [illegible] به قدر [illegible]
[illegible] فلک دریا سیر از راه بندر سورت روانه خدمت گردیده بعون عنایت الهی در
اقبال [illegible] از استحلال اسباب حصول مطالب [illegible] تخت و نگین و منظور انظار عنایت خالق
آسمان و زمین سپاه آماده و ابواب خزائن در کار از اطراف [illegible] ابواب گشاده است اگر اندک تاخیر در ورود
سپاه [illegible] نمود [illegible] آن حدود واقع شود چنانچه پیرایه نگارش پذیرفت از راه دور آن فوج [illegible]
[illegible] است و [illegible] تهیه اسباب سفر درخور مسافت و ایام توقف کرده شده و دیگر چیزی از
[illegible] که از کیفیت حال سعادت اشتمال و چگونگی بعضی امور که بعد ارسال حکمت افادت پناه
[illegible] وقوع یافته اطلاع حاصل نیست شایسته اطوار یگانگی آنکه چگونگی سوانح و وقایع را در مقام ابلاغ و اعلام
آورده [illegible] دارند که بعد از ورود سپاه کشورستان بممالک هندوستان باروی ظفر قرین آن

شایستهٔ تاج و نگین ملحق خواهد گردید یا بطریق انفراد از خصم بد فرجام انتقام خواهد کشید امید است که رای جهان آرای
در هر باب قرین صواب و اندیا باسایر مرغوب خاطر والا اعلی صحیح الحال جلوه ظهور خواهد نمود که تا تمین
برازنده مامول شاهد مدعا بپیرایهٔ حصول آید شد کواکب اداراف حصول طالع نجوم فیروزی بخش کام از افق
درخشان ساطع باد

نامه که به پادشاه والاجاه اورنگ زیب نوشته شده

جواهر زواهر ثنایش بیش از قیاس و لآلی متلالی ستایش لاتناهی ساس
که کفهٔ زبان و میزان بیان از کشیدن آن قاصر و بازوی توان از تعقل آن فاتر باشد نثار سراپردهٔ
کبریائی مالک الملکی که مقرنس چرخ کبود از شهرستان عظمت و جلال و کاخی و شجرهٔ بدیع الازهار جود
از گلشن وسیع الفضای قدرت او شاخیست دیده دقیقه شناس سواد فرینش روز نیست بصحرای
بی منتهای قدرتش گشاده و روشنی اذهان دانشمندان چراغیست در راه معرفتش نهاده و دو گروهان
اضداد را از جامه خانهٔ صنعتش لباس اتحادی تالیفی خلعتی ست شایسته برودش و سنگساران سیکده
عرفان را فروغ مهر منیر معرفتش بادهٔ الست مدام در جوش زبان شیرین سخنان شکرستان
شکر طرازی از خوان نوالش انگشت شهد لیست بکام کشیده و نگاه سرمستان آگاهی بادهٔ الست
بمدعا رسیده

نظم ساخته از لطف پی خاکیان + چار حد باغچهٔ کن فکان + دیده ام این باغ
پر از رنگ و بو + یک گل رعناست شب و روز او + و نقود و درود نامعدود و صلات صلوات
نا محدود هدیه جناب سید کونین و سرور ثقلین و شهریار خافقین اعنی ثمر شجر گلشن اتحاد نتیجهٔ صغری و کبرای
سیادت و سعادت آفتاب جهان تاب آسمان هدایت آب بقای چشمه سار لطف و عنایت محراب مسجد عبادت
ملایکه مقربین سحر خیز لیلة القدر گشت بنیاد آدم ختم انبیاء آن امام الثقلین درخشان گوهر صدف تری آفتاب
آسمان رفیع الارکان رسالت و پیغمبری سوار گردون جنبیت سفر خجسته اثر لیلة الاسری پیشوای صفوف ارواح
مستعدان مسجد اقصی

نظم مصطفی پادشاه هر دو سرا + آفتاب جهان عز و علا + حکمت حق جوهر
جان جهان + بود فرانش خمیر مایهٔ آن + جمله هستی تن است و او جان است + او بعالم چو لعل از کان است + و ثنای بی نهایت
پا انداز نام برگزیدهٔ که حدیث صحیح من کنت مولاه فعلی مولاه از دفتر جلالش آیتی ست و شمه ای از
داستان قدر و منزلتش حکایتی امیر البررة قاتل الکفرة الفجرة امام المتقین قامع المشرکین
یعسوب الدین اسد الله الغالب مظهر العجائب و الغرائب مفرق الکتائب علی ابن ابی طالب علیه

حلیم و بیست جود و عالم و کف کریم و بیست جود صلوات الله و سلامه علیهما و آلهما اجمعین الی

یوم الدین بعد از حمد جناب کبریا و بسط بساط نعت سید انبیا و منقبت زبدهٔ اصفیا بر مرآت ضمیر

قدسی تخمیر اعلی حضرت رفیع منزلت گردون بسطت مشتری سخاوت خورشید طلعت عطارد فطنت

کیوان وقار سپهر اقتدار زیب اورنگ جلالت و بختیاری آرایش سریر ابهت و کامگاری زینت

بخش وسادهٔ جاه و جلال تکیه آرای اریکهٔ فرخندگی و اقبال صیقل مرآت سلطنت نهاد دولت

خداداد شیرازه بند اوراق پریشان امور ملک و عباد فارس مضمار خصم افکنی و دشمن شکاری منظور

انظار الطاف حضرت باری بشیر و سالکان صراط مستقیم وصول آنحضرت یافته منتظران پیشگاه قبول

فروزندهٔ ریاض همیشه بهار سلطنت گورکانی حدیقه طراز گلستان جلالت نشان جهانبانی سیراب منبع

انتباه و آگاهی دقیقه شناس خبایای اسرار کماهی شهاب ثاقب سپهر جرأت و جلادت نهنگ بحر

شهامت و بسالت المؤید بعنایات الملک الصمد نظام السلطنة و الصمصمة و المعدلة و المشیة

و البسالة و الجلادة و الرفعة و النصرة و الاقبال سلطان اورنگ زیب مطلع سیگرداند که در وقت احسن

و زمان سعادت پیوند که بتیسیر خالق انس و جان جاعل مکین و مکان اسباب کامیابی و خوشدلی

من جمیع الوجوه آماده و ابواب فیوضات از شش جهت بر چهرهٔ اقبال گشاده است بمیامن مخبر ان صدق

آئین مژدهٔ جلوس آن گوهر فروزان بحر بسالت و شجاعت و جوهر تیغ دشمن شکار جرأت و جسارت

بر سریر والای سلطنت موروثی گورکانی و وسادهٔ لازم السعادت و جهانبانی که بفحوای

صدق انتمای تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء

بمقتضای آیهٔ وافی الهدایه ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین

دست نیرو می اصابت پذیر و موافقت کارگزاران تقدیر پیرایهٔ حسن وقوع پوشیده سامعه

افروز گشته مسرت بر مسرت و خوشدلی بر خوشدلی افزود همواره بر سریر گردون نظیر

دولت متمکن باشند از انجا که مبانی صداقت و التیام فیما بین برگزیدگان این دو سلسلهٔ والا مقام

سپهر احتشام استحکام تمام داشته در عالم دوستی قدیم مترقب میبود که آن زیبندهٔ اریکهٔ اقبال و چراغ افروز

دودمان مجد و اجلال را هرگونه مهمی که در باب استقرار امر جهانبانی درکار باشد بمقام اعلام

درآید که کارگزاران دولت ابد مقرون بانجام آن مامور گردند چون تدارک مافات بعون عنایت الهی

مقدور و مراعات شیوه مسلوده دوستی پیوسته منظور است بدستور هر گونه مطلبی که در خاطر والا
مرکوز باشد زبان خامه اظهار خواهند نمود **نامه که بعبدالعزیز خان والی بلخ نوشته شد**
نسیم گلشن خلت و فتوت و شمیم بهارستان صداقت و مودت که نکهت بخش مشام اتحاد و یگانگی و گرد نشان
بساط تنفر منافرت و بیگانگیست یعنی مکتوب مرغوب بلاغت اسلوب سلطنت پناه عبدالعزیز خان
بوساطت زبدة الاماثل والاقران قوام حاجی در ساعتی باصناف سعادات مشحون و زمانی
باقسام برکات مقرون که ابواب آمد کار بر چهره بخت بیدار گشاده و اسباب حصول کام و دل
فراهم آماده بود نشر روایح یکجهتی نموده باعث اهتزاز گلهای بستان سرای دل و محزون خاطر همایون
شد و چون از ورود آن گلشن مینو نظام استشمام شمایم صحت ذات کامل الصفات فرموده گلهای
رنگارنگ انتعاش در باغ خاطر فردوس منظر شکفته شود و زبدة الاشباه موصی الیه احراز سعادت
مجالست مجلس اقدس کرده رخصت انصراف حاصل نمود بنابر میلان خاطر ارجمند و طبع آسمان پیوند
بتحقیق چگونگی حال سعادت اشتمال آن مرکز دایره جاه و جلال یکی از پایه شناسان کریاس
آسمان اساس عنقریب متعاقب زبدة الاشباه موصی الیه روانه بزم حضور بهار اسر سرور
خواهد گردید که برسانیدن مژده استقامت مزاج وهاج دوستان دیگر باره مبتهج و مسرور
گرداند پیوسته مکنونات ضمیر الا و مرغوبات خاطر خطیر معلی را بمقام اعلام و اعلان آورند که
کارگزاران دولت ابد مدت دوران عدت بساختن و پرداختن آن مامور گردند همواره ساغر
کامروائی از باده الطاف الهی مالامال و کوکب بخت اعاد قرین وبال و نکال باد **در جواب نامه عبدالعزیز
خان نوشته شد** نامه بهارستان صداقت و ولا و زلال چشمه سار فیض صدق و صفا شیرازه قلوب
قدرشناسان و مرتب اتحاد و یکرنگی شاهدان یکتادلی و داد نامه والا و مکتوب معلی خاقان الاشان
عبدالعزیز خان که مصحوب بانیان کشور سفارت و شیرین کلامی حاجی جامی مشتمل بر تشیید مبانی دوستی
ارسال یافته در ساعتی مسعود و زمانی محمود که اسباب حصول مرام آماده و ابواب اطمینان بر روی دل صداقت
منزل گشاده بود در باغ الفت نشر روایح نمود و عنبر آگین مشک بیز گردید و باعث اشراق نخل خوشی [illegible]
جاوید شد خصوصاً که در باب ایفاء عهد و ارسال [illegible] صوبه کابل [illegible] تسخیر العزائم مشغول اند بوده و [illegible]
مولفت گردیده بود صورت نگارمرات اطلاع شد یقین جانب که سلاطین [illegible] با همین دو امکان [illegible] مستجاب [illegible]

ویافته و وقایع توافق گفتار و کردار خصوصاً در سر کردن جمعیتی که از پیوند دوستی خیزد و ثمر تمام نیک باشد
بدل جهد بنمایند و شاهد این معنی قبل از ورود والا رقیمه موقت عنوان مباهی … صحیح البیان بر اعیان
پوشیده نبوده و معاضدت یقین اوست … قلب محبت اساس … شکوک و شبهات مسدود گشته
چون ظاهر است که نخل ثمر را از اینکه سالی برند نقصی در خاصیت برومندی بهم نمیرسد ان شاء الله تعالی
بر وقت که این تخم محبت از آبیاری سحاب لطف الهی ببار آید حلاوت بخش مذاق صداقت خواهد بود و آنچه
در باب آشنائی با دشمنان که بیگانه رسم آشنائیست نگاشته صحیفه ابلاغ و اعلام شده بود بر آن ممتاز
اقلیم دقیقه شناسی پوشیده نخواهد بود که در آغاز سال حال که سلطنت پناه موصی الیه وارد ممالک
محروسه گردیدند بنابر رعایت خاطر مهمان که بر ذمت میزبان فرض عین و عین فرض میباشد
آنچه شایان رسوم و آداب مهمان پروری باشد بتقدیم رسید و با وجود آن اراده هائیکه در خاطر داشتند
بنابر خاطر آن والا جاه که محرک سلسله دوستی شده بودند عطف عنان عزیمت از آن وادی نموده
مسالک طریق اشتغال آن نگردید بعد از آن که نوشته والا که از روی خواهش تمام بسلطنت پناه
مزبور مشتمل بر توجه آن حدود در سلک تحریر آمده بود منظور نظر صداقت اثر گشت مطالعت آن والا جاه
موصی الیه اتمام مراتب دوستی آن والا مکان شمرده و آماده آن شده و گردانید با آنکه خدام معلی مکان
موصی الیه بعد از … مکرر ایلچی فرستاده طالب مطالب گردیدند بنابر استشمام روایح عدم
رضای آن والا جاه فرستادن جواب نامه سلطنت پناه مزبور در عقده تراخی و تعویق مانده مرخص
ساختن ایلچی و ایماقات که سامعه افروز … و نجیبت دارد که بعد از ورود ایلچی و ایماقات و
رسیدن اعیان در محل اجتماع بتقبیل سده والا بنابر مراعات شیوه مهمان نوازی که
سرشته طینت کریمان میباشد مقرر نموده ایم که هیچ فردی از افراد … حال جماعت
مزبور که بمقتضای بیرنگی سپهر بوقلمون ترک وطن مألوف خود نموده اند نشده و اگذارند که مرفه الحال
در ظل عدالت باشند و اگر اراده توطن آنجا داشته باشند بهر محل که خواهش خاطر
عنان تاب عزیمت ایشان شود روانه گردند و اگر جمعی از آن گروه روانه آنجا شده باشند
چنانچه پیرایه صدق گفتار پوشیده وجهی ندارد و حمایت خصم دوستان در کیش اسلاف
والا مقام چنانچه در طی نامه گرامی تحریر یافته بود محض کفر در کفر محض است پیوسته با علام …

صفحات مسرت پیرای خاطر دوستان گردیده فاتح ابواب یگانگی که از انقراض زمان بنیان مشید الارکان این اتفاق
اختلال مصون خواهد بود و باشند آفتاب دولت از کسوف نقصان و امان کوکب ... از افق حصول ...

صلحنامه که نزد عبد العزیز خان فرستاده که موافق آن قلمی

نمایند محمدت بیرون از قیاس مولف القلوبی را سزاست که از التیام دو حرف کن بیگانگان عناصر
اربعه را باهم در مقام توافق در رشته اجابت صنع لباس آشنائی پوشیده و به تریاق اکبر صلح و
صلاح امزجه این خودپسندان را که از زهر جانگزای وحشت مسموم بود با صلاح آورده در آراستگی
کشور شهود و جنود وجود باقصی الغایت کوشیده در رشته متین شرع مبین علت غائی وجود
انسان و ما حصل ایجاد زمین و آسمان رسول الثقلین و سید الخافقین محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله و سلم اوراق پریشانی اعتقادات و آرای فرق مختلفه المبانی را شیرازه اتحاد بست
و به نیروی یگانگی و موافقت غزات مسلمین بنیان ثبات و قرار مخالفان دین مبین و معاندان
ملت متین را در هم شکست مفرح روح افزای عدالت سلاطین فرخی شان را که از اجزای ضروری
حسن اخلاق و خلائق ترکیب یافته جان و داروی مزاج فاسد انام گردانید و ازین شهد روح
افزا مذاق خواهش لذت شناسان سواد احسان را نجات و راحت و استراحت رسانید

نظم
مراد از سروری بر جهان * که آراست از عدل باغ جهان * زهی عدل
پرور حکیم علیم * که روشن کند شمع گل از نسیم * ببین شاهد لاله را در چمن * که از شعله
دارد سپید پیرهن * ز عدلش چنان شد جهان بی خلل * که آتش کند ابر را در بغل * که

الحمد و المنة ... الثناء ... الاشیاء والصلوة والسلام
علی محمد رسوله ... الارض والسماء و علی آله و اصحابه الذین هم شموس الضحی
و بدور الدجی و بعد بر ضمیر واقفان دقائق عوالم امکان و سواد خوانان نقوش
پیچیده اوراق آفرینش مخفی و مستور نخواهد بود که بنای ثبات و قرار این کارگاه رفیع
اساس را کارکنان پیشگاه امکان بر الفت و اتحاد نهاده اند و باین مفتاح الهی
ابواب نجاح و فلاح بر روی امانی و آمال عالم و عالمیان کشاده چندین هزار قافله
ازهار رنگارنگ و انوار گوناگون که هر ساله از راه دور عدم بعالم ناسوت آمد و شد مینمایند

۱۷

وبار اقامت در کمال انشراح بال و شگفته روئی در صحن گلستان میکشایند از نتایج حسن ایتلاف
والتیامست که اتفاق خاک و آب باعث بران گردیده هرگاه تالیف این وجوه بی ارادهٔ شعور
که در دیدهٔ بصیرت ارباب حقیقت صف نعال نشین بزم هستی اند نتیج چندین آثار عظیمه و امور غریبه
گردیده است که توالف و توافق اساطین سلاطین که صدرنشینان بزم برتری و برگزیدگان اقلیم بلند اختری
اند مثمر چه قسم آثار جمیله و امور نبیله خواهد بود و لهذا درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که اورنگ
پادشاهی ترکستان بوجود وافر الجود ما مفتخر و مباهیست بمقتضای امور مزبوره و فحوای صدق انتمای
فاتقوا الله واصلحوا ذات بینکم همگی همت والا نهمت مصروف بران میداریم که پیوسته مراسم مصادقت
و مصافات از غبار نفاق و زنگار وحشت مبرا و معرا بوده عموم ناس باهم در مقام استیناس باشند
و چهرهٔ آسایش و اطمینان را که شاهد جهانیان و معشوق پیر و جوانست درین آئینهٔ جهان نما تماشا
فرمایند بعمدة الاماثل والاقران حسن قوچ شش بیگی را که یکی از طرزدانان امور مصادقت و مصالحت
ست جهت تبیین ابنیه ام و تشیید مبانی ایتلاف والتیام روانهٔ بزم والا و محفل معلی اعلیحضرت
والا رتبت سپهر منزلت پادشاه جمجاه فرموده طالب این مدعا که باعث رفاه حال و تیسیر مآرب بیگانه
و آشناست گردانیده بودیم و آن سلطان والا شان سکندر سریر سلیمان سریر خان نیز اقتدا البنت سنیه
آبای عظام و اجداد کرام خود نموده جهت انشراح بال و حصول امانی و آمال عموم خلایق و رضاجوی
حضرت خالق قبول این خیر اتم و نیت اهم نموده امارت پناه مهدیخان سلطان حاکم تندر را جهت
ترصیص این بیت الامان جهانیان که معمار عدالت سلاطین فریشان سر رفعت باوج کیوان افراشته
روانه ساخته اند و رقیمه منتخب و وارد و قرین خلاصه حرکات سپهر زنگارگون قدوه اندبود و منبع شادی کامکار
دار الیقان امرا و اعیان و صاحبان اختیار این دولت در پایهٔ سریر سلطنت و اورنگ حشمت و شوکت
جمعیت داشتند شاهد این مدعا پیرایهٔ حصول پوشید و این وثیقه انیقه نگاشته خامه وثوق و رسوخ
گردید که تا انقراض زمان و انصراف دوران دستور العمل سلاطین فریشان توران و ایران بوده باشند
تا باهم در مقام توالف و تصادق باشند و در تعمیر بنیان معاندان اینده و دولت عظمی دو ملک
فسیح الفضا و ارغام انوف دشمنان خاکسار بادپیما باتشدستی معاضدت و مظاهرت یکدیگر کوشش نمایند
در دوام دولت و زمان سلطنت این دو دولت الاجاده قدر قدرت الی آخر الزمان این

عمدة الاماثل بهترین مانندان و همسران خود ۱۲
تشیید یعنی برافراشتن بنا ۱۲
اقتدا البنت سنیه بطریقه روش پدران بزرگ
چنین و چنان ساخته اند ۱۲
خیر اتم و نیت اهم بر تشدید هر دو میم بمعنی نکوئی

دو ملک وسیع از آفت و آسیب قتل و غارت و نهیب یغمای یکدیگر در امان بوده مراحم رعایا و برایا
هم نگردند و اگر یکی از طرفین را دشمنی روی نماید در امداد و اعانت او بقدر توان و طاقت خود را معاف
ندارند و این وثیقه را منشور الادب و دستور العمل دانسته متعرض محال متعلقه هم نشوند و هر کس که در نقض
عهد و پیمان سعی نماید در زمره وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ داخل بوده مورد لعنت الهی
باشد و ثواب این خیر مستقر و این امر مستمر سدور گار رفرفه آثار این و برگزیده حضرت پروردگار
و ملاذ و ملجا صغار و کبار ما دام اللیل و النهار واصل گردد فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ
يُبَدِّلُونَهُ والصلوة والسلام علی محمد و آله ظاهراً و باطناً نامه که بعبد العزیز خان نوشته شد
پیوسته ساغر دوستکامی و پیمانه خوشدلی عبد العزیز خان از خمخانه الطاف بی پایان الهی سرشار و
سمند تحصیل کام و کمیت وصول عیش برام آب رفتار و صرصر شعار باد بعد از طی وادی فسیح الفضای
اظهار دوستی و ولا که ضمیر خورشید ضیای مبانی تحریر خامه و نقش پذیر نامه علم حضوری از خزینیات
آن اراده برلوح ابلاغ می نگارد که دوستان فطرتی و آشنایان روحانی را که روابط یکرنگی
و علایق یکجهتی بفحوای الْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا ائْتَلَفَ وَمَا تَنَاكَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ
از بدو فطرت استشید و مستحکم بوده باشد و در هر حالی از احوال و هر وقتی از اوقات خصوصاً
اوان نشأ ظهور ابان انبساط خاطر دوستی فرخاطر خواهان آن میباشد که از مستلذاتیکه بر آن متمتع
اند دوستان گرامی را نیز بهره حاصل آید و در حالتیکه قرب ظاهر مطابق قرب باطن بوده
پرده دوری مرتفع و شمل دوستی مجتمع باشد باتفاق از حلاوت آن صحبت شیرین کام و از کاس
کامیابی همی آشام میگردند و اگر بجهت موانع صوری و عدم کشف حجب مهجوری آن نعمت
عدیم البدل مفقود باشد شایسته آئین اتحاد آنست که از کیفیت آن عشرت و چگونگی آن
صحبت بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله بارسال انموذجی دوستان را با خود شریک سازند
لهذا درینوقت که روضه مینو نشان مازندران که از کثرت گلهای رنگارنگ و وفور
ریاحین نمودار دامن گلچین بل عرصه خلد برین بدیده نظارگیان مشکل پسند در می آید
مضرب سرادقات جاه و جلال و مهبط خیام دولت و اقبال گردیده هر روز بشرب پیمانهای
گران وزن و شکار تذرو و اصناف طیور و صید سباع و گوزن و ملاحظه اشجار صنوبر و

سیر و تاریخ و مطالعه بساتین مشحونه بازاهیر و ریاحین تحصیل خوشدلی نموده باین چراغهای خورشید
ضیا شمع رباع می افروزد و مناسب چنان نمود که چند راس اسب تازی و چند قرابه باده شیراز
که هنگامه صید افگنی را از آن آیین و بزم عیش و خوشدلی را از یاقوت رنگین این تزیین است و رسم عالم
اتحاد مصحوب فلان ارسال دارد که آن صدرنشین بزم دریافت نیز درین معنی باین دوستی یگانگی
دوست سهیم باشند و چون فرستادن باده تلخ بهیره های خوشگوار و رذالتها اهلیت ناگوار و بهیره
نیست نمود از هر قسم مزه لازم سید النسبت چند دفتر فرستاده شد امید که پیوسته هنگامه آرای
عیش و خوشدلی و کامیابی و کامرانی باشند **نامه که بوالی ملک روس**
نوشته شد جواهر سپاس بیکران و نقود درود بی پایان نثار جناب واهب توانا
ئی که آب روان حکم جاری ریاحین غرایب آیین اصناف انسان و انواع حیوان و تمام نبات
و جماد را از زمین عدم صرف و نیستی بجهت شگفانیده باغ وسیع الفضای واسع الارجای
امکان را رونق و بهار و نشو و نما کرامت فرموده بتسلط قدرت بالغه تقدیر هزاران هزار
صورت بدیع که یک قسم از آن فصل شتا و بهار و موسم تموز آراسته بر لوح هستی نقش
گوهر شب چراغ ثوابت و سیار را از بحر زخار حکمت بغواصی قدرت بر آورده چراغ راه سالکان
طریق خداوانی گردانید و مذاق هر یک از تشنه لبان منهل عذب شناخت را از چاشنی
معرفت انگشت شهدی چشانیده و صلوات بی منتها بر سید و سرور انبیا و سید اصفیا و هادی
اتقیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که نور باصره ایمان و چراغ خلوت عرفان و
علت غائی ایجاد و نتیجه صغری و کبرای مبدا و معاد وست باد بعد از گلدسته بندی بهار
محمدت و منقبت برای مهر ضیای صداقت انتمای پادشاه والاجاه روشن ضمیر مستور نماند که
نامه مودت ختامه که درینوقت مصحوب ایلچیان بجهت ترصیص مبانی مصادقت و موالفت
که ابا عن جد فیما بین سلاطین ذوی شان برگزیدگان این دو دولت محکم بنیاد استحکام
داشته ارسال نموده بودند در وقتی مرغوب زمانی مطلوب که خاطر دوستی و حب
از تنظیم و تنسیق ملک و ملت و دین و دولت فراغت حاصل نموده درهای حصول
امانی و آمال بمفاتیح عنایات الهی برروی روزگار گشوده و دشمنان گریز پا گمنامی جهانی معاندان

۲۰

در دشت بی انجامی هنواری بودند و رایات نصرت آیات بتهیز پاشته خطه جنت عنوان بلخ بدان
بقصبه دو شکار اشتغال شوکت رسید چون شعر بر دوستی قدیم محتوی بر موالات جدید بود باعث اتید و استحکام
مبانی وداد و مزید بنیاد شد و آنچه در باب ایلچیان کاوان بوساطت ارکان دولت ابدیت معروض
داشته بودند جواب به شرف حصول مقرون گردید و چون ایلچیان مذبور مدتی بود که از خدمت فیض موفور
المسرت دور و از بزم حضور و محفل پر نور مهجور شده بودند جهت استعلام چگونگی ذات شریف
خاندان قلی سلطان را به رسم ایلچی گری روانه بصوب صواب فرمودیم شایسته آئین یکجهتی آنکه
باعلام چگونگی ذات محمدت صفات و اظهار مکنونات خاطر محبت ذخایر موسس مبانی یکتادلی گردند
آفتاب دولت و اقبال از افق عظمت و جلال طالع و لامع باد

نامه که بعبد العزیز خان در پرسش قضیه نذر محمد خان والد او نوشته شد

تا اساس سامی آبای عظام از وجود اخلاف کرام پایدار و حلاوت اثمار موجب اشتهار اشجار
میباشد بنای سلسله چنگیزخانی و خاندان عظیم الشان قاآنی از وجود سلطنت پناه عبد العزیز خان
استوار و اساس این دولت والا ابد قائم اقبال اثمر و الاثبات پایدار باد بعد از طی طریق
اظهار محبت بیکران و مودت بی پایان که مکاتیب دوستان را عنوان بدان آراستگی میدارد
بر لوح ابلاغ و اعلام مینگارد که از آنجا که بنیان ابدان انسان از استحکام وجود انس و جان بر آب روان
عمر گذران گذاشته و خیمه هستی ابدان بر افراشتن صنع لطناب شریان و ستون استخوان برافراشته
پیوسته این بنای بی قیم اساس از تند و انفاس و زلزال این خیمه گردون مماس از هبوب نسیم
حوادث در اختلال میباشد اگر با فکندن لنگر اندیشه اطبای حذاقت پیشه کشتی ثبات حیات انسانی
از صدمه چار موجه این بحر طوفانی ایمن توانستی شد متاع هستی انبیا مرسلین و ائمه راشدین و سلاطین
ماضین غریق بحر فنا هستی نمیگردید و فردی از افراد این کاس ناگوار را نمی کشید و چون انبیا
مستمعین جای توقف و شایسته تصرف نیست بیدار باب هوش آن توانند بود که از طرف این
مکان بی بنیاد منزل و عروس بی وفا دل که همین تحفه متاع بی پایان و آن منزل جنت نشان تعمیر آشیانه تعبد نمیکن
هستی که از دیار احسان از افق جان بدن منوط است قناعت نموده بر فوت مطلوبی و تلف شدن
مرغوبی متلهف و متاسف نگردیده شربت مرارت آموده تسلی پرا شیدنی و بساط قیمتی حیات پیچیدنی بیچیدنی

بیت زرشته نفس پریوار معلوم ست که کُل هستی پایدار نتوان نبست و گوهر مهیله بسعی
لطف تیزپرده شرح کهن اوراق ایام را خوانده و غبار ملال اندیشهای باطل از دامن ضمیر افشانده
اند از گران خوابی دایره دنیا بر دل بار بی از سپهری آبای علوی بر خاطر غباری ندارد نقیبین صحبت
که آن سرگروه ارباب دریافت نیز از وقوع قضیه ناگزیر سلطنت و مغفرت پناه ندر محمد خان
که در حقیقت در بین واجب الاداء احیات را بدامن محصلان لیالی و ایام شمرده گوهر خورشید فروغ نفس
شریف را از رهن ترکیب عنصری برآورده اند آئینه خاطر را غبار آلوده کلفت نخواهند گردانید
و عمر عزیز که قدر آن شناختنی ست از روی آگاهی در تحصیل مرضیات الهی صرف نموده ایام
حیات را بخوشدلی و کامرانی خواهند گذرانید و دوستان را در وقوع این قضیه شریک غالب حزن
تصور خواهند فرمود چون در حینیکه آن سفر گزین ملک بقا را کافیان قضا عطف عنان از دار غرور بسرا
سرور سیفر مودند خواهش آن داشتند که نعش مطهر ایشان نقل مدینه منوره مطهره مشرفه علی ساکنها
الف الف سلام و تحیته کرده شود و قیام بتقدیم وصایا بمقتضای قوانین شریعت غرا موقوف
بر وصایا اولیا و اوصیا می باشد بر ذمت همت لازم نمود که شخصی را که بصفت زهد موصوف
باشد بر وفق استعداد تن بسعادت سلطنت پناه فرور نزد آن سعیده اورنگ سلطنت فرستد که تحقیق
و تفتیش میلان خاطر والا در نقل نعش آن مسافر ملک بقا نماید لهذا زبده الاشباه فلان را روانه خدمت
سامی نموده که بر آنچه رای آفتاب ضیا اقتضا نماید مقرر فرمایند که بیشکاران دولت الاجل آورند که آمال
از افق اقبال و اجلال طالع و لامع باد نامه که در طلب قندهار پادشاه هندوستان
تبارک الذی بیده الملک و هو علی کل شئ قدیر الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم ایکم
احسن عملا و هو العزیز الغفور جواهر زواهر ستایش بیرون از قیاس و لالی متلالی محمدت
لا تتناهی اساس که در سقیاس نظر خرده بین دقیقه شناس بر لعل و یاقوت آفتاب
و ماه رانج آید نثار بارگاه مالک الملکی تواند بود که دور گردان صنادید را از جامه خانه
تالیف و ترکیب لباس اتحاد و التیام پوشانیده کنجور گنج اسرار و خازن موز استار
گردانید و اوراق پریشان وجود انسان را که صحائف کتابت حکمت الهی و الواح
طلسم خداشناسی و آگاهی اند از رشته التیام شهریاران عدالت شعار

بشیر از تهنیت و عافیت رسانید و سالکان ظلمتکدهٔ امکان را که سرگشتگان تیه حیرت اند بمیامن
ضیای شموع عقول انبیا و سلاطین بصراط مستقیم اطمینان و آسایش دلالت نمود و بنا ختن تدبیر
فرمانروایان خیراندیش گرد کلفت و حیرت از خاطر عموم خلایق کشود بعضی از سلاطین والاشان را
بسعادت امتثال إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ شادان و مسرور و بر ابمضمون وَإِذَا تَوَلَّى
سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ از شمول رحمت بیغایت
دور گردانید نکهت ریاحین بستان را که هر یک لباس امتیاز جدا در بر دارند از گردش پیمانهٔ نسیم
بهاری در ساحت گلستان صد اتحاد آموخت و آتش گل و لاله را بجهت گرمی هنگامهٔ خوش
نشینان چمن از زلال حکمت بالغهٔ الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا در صحن بستان
افروخت **بیت** ساخته از لطف پی خاکیان چار حد باغچهٔ کن فکان دیده ام این باغ
پر از رنگ و بو یک گل رعناست شب و روز او قدرتش آورده برون تعبیه یوسف روز از
چه تاریک شب یک گل خودروست ز باغش بهار یک ورق از دفتر او روزگار و درود نامحدود
طراز گلشن ایجاد شمع شبستان مبدء و معاد واسطهٔ نزول رحمت الهی محک عیار دانش و آگاهی بهترین
گلستان شهود و یکتا گوهر صدف کون و فساد سپهر شکوه و منبع آیهٔ کریمه وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَاءً
فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا سید ثقلین پیشوای خافقین **بیت** محمد کازل تا ابد هرچه هست بار
نام او نقش بست و بر آل و اولاد اطهار و اصحاب کبار او مادام اللیالی والنهار و بعد بر مرآت خاطر ولا
و آیینهٔ ضمیر محجوب و مستور نخواهد بود که هر یکی از نعمتهای بی منتهای الهی اشکر جلیست که بدون ادای آن از عهدهٔ
شکرگزاری سپاس آن احسان بر آمدن متعسر بل متعذر مینماید چنانچه شکر اعطای نعمت ثروت و مکنت
ببذل و انفاق و نوازش ارباب حاجت صورت می بندد و ادای شکر بیرون از قیاس سلطنت عظمی و دارای
کبری مقصور نیست که با وجود اشتغال اشغال جهانبانی و توفیر ادای ملکرانی بپرورش احوال سپاه و رعیت نموده
ساکنین و قاطنین هر ملک را بدیدهٔ بینایی تفقد و نوازش ملاحظه نموده در انتظام حال و انشراح بال آن گروه
که مستحق اشارات تفقد و عنایت مرقت اند بذل جهد بتقدیم رسانیده قلب جهانبانی را از شغل فرمانروایی الهی سبکسار
سازند از روزی که کارکنان بارگاه کبریا قبض و بسط اقلیم ... در قبضهٔ کفایت و درایت این محتاج عنایت الهی
اندیا بر وسعت و فسحت ممالک محروسه مشغولی بسایر اشغال ضروریه تنظیم و تنسیق ملک خراسان بر دیگر وجوه انجام نیافته بود

روز ۲۴
سطر ۱۰ ...
سطر ۱۱ متعسر بل متعذر ...
سطر ۱۲ ...
سطر ۱۳ ...
سطر ۱۴ قاطنین جمع قاطن ...
سطر ۱۵ تفقد غمخواری کردن ...
سطر ۱۶ ...

آغاز غنچه و جام شوق زیارت آستانهٔ مقدسهٔ منورهٔ مطهرهٔ رضیه علی ساکنها الف الف سلام و تحیت
سلسله‌جنبان گشته الویهٔ دولت و اعلام نصرت از مقر اقبال و موطن جاه و جلال بقصد احراز این سعادت
در حرکت آمد که شمیم دیدهٔ شوق را از کحل جواهر خاک آن آستان عرش نشان نور و ضیا بخشد و ابواب
غنچهٔ آمال ساکنان آن دیار را از هبوب نسیم عنایت شامله در وجه دلخواه گشاید و بنا بر قرب جوار و رعایت
مبانی ائتلاف و اتحاد آبا و اجداد عالی‌تبار والا مقدار به مودت همت حق‌شناس واجب و لازم
شد که استعلام احوال آن متکی ارائک سلطنت عظمی جالس سریر دارائی کبری نموده در تشیید
مبانی خلت و صداقت قدیم کوشش نماید و تشیید این بنای گردون اساس که بمحض اقتضای تناهی
سنت سنیهٔ سلاطین سلف و روابط دوستی آبای خلف از مستفرضات متحتمات بود بنا بر تجلی ذات
ستوده صفات آن پادشاه والا تبار به زیور صفات حمیده نهاده برآنچه مرکوز خاطر بود واجب گردید
دیگر از جملهٔ صفات مستحسنه و اطوار پسندیدهٔ آن عالی مقام صاحبقرانی که محمود همگنان و محسود
پیر و جوان گشته نوازش سلطنت پناه نذر محمد خان و تفویض ملک بلخ و سایر محال ترکستان است که
با آنکه آن ملک و ولایت با ارتکاب محنت و مشقت در حیطهٔ تصرف و تسخیر جنود مسعود درآمده بنا بر رعایت
سلطنت پناه مشار الیه در اطفای نوایر فتنه و فساد از مطالب عظمی به نیروی همت والا جهات آن
الکهٔ وسیع را به سلطنت پناه مزبور مسلم داشتند لهذا زبدة الاقران والامثال شاه‌قلی بیگ ولد
مقصود بیگ ناظر سابق بیوتات را که از طرازندگان رسوم سفارت است روانهٔ حضرت والا و
محفل معلی فرموده‌ایم که بنشر مراتب دوستی و یکدلی که پیش نهاد باطن صدق طینت زبانی گرایش
و سلسله‌جنبان موالات و مصافات قدیم که از بدو طلوع و ظهور این دو دولت عظمی مانند خورشید
و ماه جهانی را به نیروی معاضدت یکدیگر قرین ضیا و بها داشته‌اند گردد و چون حجب مغایرت و
تتق منافرت به تحریک نسیم وفاق و اتفاق بالکلیه مرتفع گردیده جهت طریق مباینت و بیگانگی
مسدود است و در زیارت همیشه همت والا به استقلال وسته است امید که اسمعنای عالی تحف خلایق
در ضمن آن مندرج است معروف و معطوف و پیوسته مراعات امور که موجب رفاه حال کافهٔ عباد و برایا است
مطمح نظر حرمت اساس بوده مساعی جمیله مبذول که شطری از مخزونات خاطر را معرض اظهار و اعلان رساند امید خاطر
معاطر که مطلع اشعهٔ لمعات قدسیت لاصح و لایح خواهد بود که همواره همت سلاطین معدلت آیین

۲۴

بر تعمیر بیت المعمور دوستی و ولا مقصود میباشد و دیده وری همت بلند و نیت ارجمند از ایشان حسن نیات
پوشیده و تاکید و تشیید این مبانی الهی بجهت ابقای فر جمیل کوشش میفرمودند اگر نظر بر روابط پدری
و فرزندی نموده خزانه قندهار را باین فرزند صداقت کیش صدق اندیش تفویض نمایند و در تسخیر ملک
فسیح الفضای دوستی جاوید که بمرور دهور و تقلب ایام از تطرق خلل و نقصان مصون و مامون
خواهد بود کوشیده چنان کنند که بمعماری رای زرین این خسرو عدالت آئین این بنای رفیع بنیاد
صورت تشیید و ترصیص یافته ساکنین ممالک طرفین در بیت الامان باشند علی مر الدهور و الازمان
قرین الطاف ملک منان مسرور و بهای پیر و جوان خواهند بود **نامه که بعد فتح قلعه قندهار**
بپادشاه مزبور نوشته شد گوهر الفاظیکه جوهری اندیشه آنرا زیور اکلیل مقال و زیب
لعل بهای معانی که صیرفی ادراک نکته سنجان بنقود ستایش و آفرینش ستاید شایسته آن تواند بود که گرامی
مسند پادشاهی ایران جواهر زواهر ترصیع داده نام نامی و اسم سامی فلان ابد آن مسند والا نشانند
از رایحه یاری یکتا دلی را مشک آلود ساختن آن بهر گردون نظیر از شمیم نسیم اعلان و اظهار
باطراف بزم دوستی و ولا افشانند که از شمیم عنبر آگین این یاسمین دماغ نکهت شناسان گلشن وداد
تازه و معطر گشته بسبب اتحاد و ارتباط قدیم بلند آوازه گردد و لله الحمد و المنة که اگرچه بحسب ظاهر غایت بعد
عدم امکان مجالست و ادراک صحبت است اما پیوسته در عالم معنی ابواب این بوستان بر چهره قلوب
دوستان گشاده و اسباب مکالمه غائبانه که بسفارت نامه و زبان وداد اینجا حاصل میگردید
آماده است امید که همواره تا همراه ائتلاف و اتحاد پاینده و دست حصول این بوستان بهجران از
باد صبا انطباع نقوش مودت و ولا بمرآت ضمیر خورشید ضیا که از اشراقات غیبی مستضیئی و
مستنیر است بر لوح ابلاغ می نگارد چون از آغاز عروج معارج دارائی ایران از ارتقای مدارج
عنایات حضرت رحمن پیوسته در خاطر حق شناس و ضمیر حقانیت اساس مرکوز بود که
که دیده شوق را از خاک آستانه مقدسه منوره عرش درجه رضیه علی ساکنها الف الف سلام
و تحیه روشن سازد بنابر کثرت مشاغل جهانبانی و شواغل کشورستانی از احراز این سعادت عظمی
و عطیه کبری محروم میبود درین ایام سعادت انجام که از مهام کلی و جزوی فراغت شده بود با کمال
فراغت حاصل گردید مناسب چنان نمود که رقبه همت والا نهمت را از ربقه این بند

واجب‌الولا آن‌را وساخته باین تقریب پژوهش احوال ساکنان خراسان نیز که بسبب بُعد مسافت
از مستقر خلافت از استفاضهٔ انوار عنایت شامله چنانچه شاید بهره‌ور نگردیده بودند بنوعیکه
مقتضی عدالت کامله باشد کرده شود و در حین ورود این یار بجهت رعایت قرب جوار و ارتباط
والتیام آبائی والا تبار لازم دانست که با رسال صحیفه که مذکر شیوهٔ سلوک دوستی و اتحاد قدیم باشد محرک
سلسلهٔ ارتباط گردد چون مبین و معین است که والیان ممالک موروث را بعد از تشیید قواعد صداقت و الفت
وارتفاع حجب مباینت و منافرت در نبود و نبود و ویرانه که گذرگاه سیلاب حوادث است
باهم مضایقه نخواهد بود و دران تذکره یکجهتی و یکتادلی اشعاری بخواهش قندهار شده بود و مظنون
بل متیقن بود که نظر بر روابط مذکوره نموده همت والای آن عم بزرگوار در انجاح مامول
بقدم قبول پیش می آید بنا برعلی هذا با خاصان ملتزمان رکاب ظفر انتساب متوجه آنحدود گردید
چون بعد از ورود الویهٔ دولت باین ولایت منسوبان آن دولت والا از سیر نزهت آباد اتحاد
این دولت محکم بنا اغماض نموده چنانچه با بیگانگان سلوک نمایند سد ابواب اطاعت نمودن
بتصور فاسد اینکه جدائی در میان این صداقت اندیش صداقت کیش و آن عم بزرگوار والا تبار است در حجب
نافرمانی مختفی گردیدند و سعادت منشیه با این دودمان صادق الولا و اینهٔ اتحاد صورت نافرمانی آن الاجاه
عظیم الشان دانسته بر ذمت همت فرض گردید که سپاه نصرت توامان اتباع آن گروه خذلان
مشاق نامزد فرماید لهذا حکم نافذ بصدور پیوسته که اطراف آن قلاع محکم بنا را مرکز آسا بدایرهٔ احاطه
درآورده بمفاتیح جلادت در گشائش ابواب مغلقهٔ آن سعی نمایند غازیان ظفر توامان که تشنهٔ امتثال فرمان اند
در اندک فرصتی بمقالید سیف و سنان اقفال درهای انقلاع گردون توامان را از هم گشودند بعد از ظهور استیلا
و اقتدار بران قلاع گردون آثار گروهی از محصورین که در حین محاصره مسالک مسالک ادب و آداب پیموده
از صراط مستقیم حد خودشناسی عدول نموده بودند بگشادگی جبههٔ عفو و اغماض مشمول عنایات
بیغایات گردانیده رخصت انصراف ارزانی فرمودیم یقین حاصل و سعادت واثق است که چون بسمع
ارغایت اتحاد و نهایت ارتباط صوریت وقوع یافته غبار انگیز مرآت ضمیر خورشید نظیر نخواهد شد و ولایت
مزبور و سائر محال ممالک محروسه متعلق بخود دانسته جدائی منظور نخواهند داشت چون غرض انسداد ابواب
گفتگوی حاسدان این التیام وائتلاف ابد توامان بود شاه وردی بیگ ازروانهٔ خدمت والا فرمودیم

۶ محرک بمعنی جنبانند

۸ مضایقه باهم تنگی کردن

۹ اشعار بالکسر اطلاع

۱۰ انجاح بکسر اول و تقدیم جیم بر حای حطی بمعنی روا کردن حاجت

۱۱ ملتزمان بضم و کسر زای معجمه بمعنی نوکران

که حقیقت صدق اندیشی و اخلاص کیشی این مخلص را بآن عم بزرگوار خاطر نشان نماید خورشید سلطنت و اقبال از افق جاه و جلال طالع و لامع باد

در جواب نامه عبد العزیز خان نوشته شد

مرآت بی غبار چهره حسن مصافات علیک دور نمای شاهد ملاقات گلبرگ دوحه دوستی و صداقت سحاب نیسان یکجادلی و مودت اعنی نامه عنبرین شمامه سلطنت پناه عبد العزیز خان که دیدگان حصول آمال بآرایش هر هفت در جمال اقبال و گلزار فراغبال انجمن افروز و مجلس طراز بودند فروغ ورود بخشیده دماغ یگانگی و اتحاد و مشام صداقت و وداد را عنبرآگین گردانید شرحیکه در باب سلطنت پناه ابو الغازی خان والی اورگنج پیرایه اعلان و اظهار پوشیده بود که چون بدیم سرحد صرصر فریب هم موجب پژمردگی گلشن مواخات آن برگزیده قرن و اوان و برادر والا تبار آن بلند قدر رفیع مقدار گردیده و هم در تخریب بعضی از اقطاع و ارباع و نهب و تضییع عقار و ضیاع سکان آن ملک کوشیده جمعی از منتسبان دودمان ولایت نشان بتادیب او مامور گردند در نظر ایقان جلوه عیان نمود بر آئینه ضمیر منیر که از مصقل عنایات الهی مصفاست منطبع خواهد بود که سلطنت پناه مذکور مدتی در سلک راتبه خواران این دودمان ابد توامان انتظام داشت و به نیروی استظهار ناظمان این دولت دیر بنیاد به نیل حکومت موروثی آبا و اجداد استسعاد یافته و از تاریخیکه بمرقات عنایات کارکنان این دولت بر اوج حکومت ازلی ترقی نموده الی یومنا هذا در احکام سررشته نیکو خدمتی ساعی و سلوک طریق رضا جویی را مراقب و مرعیست و در کیش مروت آزار و اضرار شخصیکه همواره سر بخط فرمان و چشم تیقظ بر پاسداری عهود و پیمان داشته بدون صدور جریمه محظور از قاعده مرحمت ذاتی و مروت جبلی دور است لیکن بنابر مراعات مبانی دوستی آن ناظم مناظم سلطنت و بانی مبانی صداقت که بصحت پیوسته که بی موجبی مکرر در صدد نهب و یغما و اضرار و جفا ساکنین آن دیار در آمده یکی از بندگان درگاه خلایق پناه را تعیین فرمودیم که سلطنت پناه موی الیه از ارتکاب تفسیم ممنوع و متقاعد ساز و یقین حاصل است که بعد از ورود منهی نهی کرپا از دایره خود را بیرون نگذاشته بمقتضای امتثال فرمان ضبط عنان کمیت خاطر از آزار دهاقین خواهد نمود و احتیاج بتعیین نفره و یادی

۵۷ [illegible] از جهان رفت [illegible]

گروه ترکمان نخواهد بود و ریاض حاشیه بساط جمعیت را از خس و خاشاک خلجان این امور مصفا خواهند داشت
که من بعد این قسم حرکات از مشار الیه صادر نخواهد شد شرحیکه در ذیل امید عاود باب تردد [illegible] آن ملک
با این پایه [illegible] اقتضای زبان خامه بلاغت ترجمان گذشته بود پیداست که در صدد نقصان و منع جلب نفع
آن گروه که در حقیقت انفتاح طریق آمد و شد مفتاح ابواب فوز ایشان است و آمدن چندین سوی [illegible]
والای جمعی که از افطار ایشان بملاحظه کلیات امور مقصود بهبودی ندارد و آنچه در باب عدم تعیین
جمعی بجهت تحصیل این مطالب بملاحظه آنکه حسب تقنیع مواشی و مراعی و اغنام ساکنان ممالک
محروسه خواهند شد گزارش یافته بود هر گاه چنین سر از ربقه اطاعت بپیچند بر خلاف فرموده آن
قاعده دان رموز سلطنت اراده ارتکاب این امور نموده عمل بمضمون آیه کریمه لا تلقوا
بایدیکم الی التهلکة نمایند بدر از دستی عنایات جناب کبریا و معاضدت دولت والا
منسوبان این دولت محکم بنا بتقصیر [illegible] و دستهای ایشان تقصیر نخواهند نمود و سلطنت
و حالات بنا بنا در طی نامه مودت عنوان اشعاری بآمدن فرستاده والی هندوستان شده بود
که طالب وفاق و اتفاق از آن یگانه آفاق شده و بنا بر پاسداری عهود و دوستی دوستان
بی [illegible] اصول رایج گردیده مشاهده دیده دریافت والا خواهد بود که جزو اخیر علت تامه [illegible]
ملک دار القرار [illegible] آن تیره روزگار بدکردار را مستغرق بحار رحمت حضرت
آمرزگار [illegible] منظور انظار الطاف کردگار بود که از بعد وقوع دوستی
فیمابین خان عظیم الشان والا مکان و این نیازمند درگاه لم یزل که ریاض دلگشای ایران
را از فیض قدوم رشک گلشن جنان ساختند خبر نقصان آن خان والا شان مینو مکان
بر بنای سلسله جنبان گردید بعد از انتزاع ملک [illegible] الابدان سررشته آمد و شد [illegible]
خورد چنانچه فیمابین نور و ظلمت شب و روز قایم است تا غایت کشید حالا که آن گروه [illegible]
را تباه [illegible] امید از چاره کار کوتاه دیده گردنان [illegible] خود را نسبت بآن دودمان [illegible]
بر کنار گذاشته و آنچه در اوان سیاه مستی اقتدار [illegible] انکاس شده [illegible]
با بکل [illegible] ادعائی میکرد شد و فروغ اقبال خود را [illegible]
نما یافت به پرده تدبیر پیچیده شد [illegible]

۲۸

٥

شوریدگی جیان دیگر باره صاف و طبع الای تجربه اند و بفحوای حدیث لا یلدغ المؤمن من جحر واحد مرتین فریفته لاف و گزاف تواند شد اموال مرحوم بندگی کوش بلنگتوش که زبان خامه باستحضار آن گویا شده بود بصحوب ملازمان آن سفر گزین ملک بقا من حیث لا یشذ منه شیٔ من الاشیاء ارسال شد چون یکی از ادای حقوق حضرت یزدان و خدمات بیکران ایراث مواریث اولاد ایشانست بیقین که اموال مذکوره کما فرض الله بورثه مرحوم مزبور خواهد رسید پیوسته مرکب کام و سمند حصول مرام خوش عنان و در مضمار الی انتهای عمر و دوام در جولان باد

نامه که بابو الغازی خان والی آذرگنج نوشته شد

پیوسته کوکب مطالب و اختر مآرب ابو الغازی خان از افق حصول طالع و لامع باد بعد از تشیید مبانی اتحاد و وفاق کشوف ضمیر منیر خورشید اشراق میگرداند که بنا بر آنکه سلاطین مالک رقاب و خواقین کامیاب که اسباب حصول مآرب مجموع و علل تفرقه خاطر والامر فوع ست همواره استعلام چگونگی حال سعادت اشتمال دوستان صداقت نشان که در حقیقت متمم اسباب کامرانی و نشاط او موجب ازدیاد مواد ابتهاج و انبساطاست منظور نظر والامی باشد و ملتی بود که از کماهی احوال و اوضاع آن سلطنت پناه اطلاع حاصل نبود لهذا درین اوقات فرخنده ساعات که از مهب عنایات حضرت واهب العطیات سحاب جهانبانی منتظم و غنچهای حدائق کامجوئی کامیابی از نسیم الطاف الهی متبسم ست بجهت استعلام این مرام و حصول این کام بدین تذکره موالات سلسله جنبان مصادقت و مصافات شد و چنانچه در کشش وداد و ائتلاف استعلام امور سویه دوستان منظور نظر ست همچنین بعموم سرای اخرویه ایشان نیز در آئینه ضمیر منیر جلوه گر و چون بمسامع بارنشینگان سرادقات جاه و جلال رسید که آن سلاله سلسله چنگیزخانی بکرات و مرات در صدد تسخیر بقیای ممالک دیار ماوراء النهر بی آنکه از متعلقان و والی و ارباب و اهالی آن ولایت امری دیگر داعی برین حرکت صادر شده باشد در آمده بدین صدد و مخلوا احداث شورش و فتنه باعث ناخوشنودی رب غفور و بازجهات و موا اخذه یوم النشور می گردد و بمقتضای خلقت حضرت رحمن که مومن و مشرک در درگاه خداوندگاری آنحضرت یکسانند رفاه حال فراوانیان نظر والای خداشناس

۲۹

پایه تساوی دارد و متعهد امیدی شد که والی والا قدر آن ولایت نیز سالک طریق دوستی و یکجهتی و
الفت ست لازم بنود که باظهار امری که در حقیقت خیر نشاتین آن عالی جاه در ضمن آن
مندرج و رفاه حال جانبین در تحت آن مندرج ست مبادرت نماید و چون
تفرقه وانکسار بال مشتی پریشان احوال بغیر از ناخوشنودی حضرت رب متعال
و وبال مثمر و منتج اثری نمیگردد و یقین حاصل ست که بعد از تحقق واذعان این
مقدمات که در حقیقت باعث بران دوستی آن عالیجاه مرضیة التحیات ست
مراعی امری که موجب استرضای خالق و ترفیه حال خلائق ست خواهند بود همواره
سمند دولت در زیر زین و بوستان سلطنت از گلهای حصول مآرب رنگین باد جواب
نامه عبد العزیز خان نوشته شد گلزار دوستی و موالات و بوستان
موالفت و مصافات اعنی نامه صداقت ختامه عبد العزیز خان که سیراب از چشمه
سار مودت و وداد و پرورده سحاب دوستی و اتحاد ست در وقتیکه بعون عنایت حضرت
یزدان جهان بکام و هر صفت شاهد مطلب و آرزوی تمام بود نکهت یگانگی و یکتا دلی بمشام اتحاد
رسانید و ضمیر انور و خاطر فیض گستر را سیر آن بهار دوستی از ها مبتهج و مسرور
گردانید چون درگیش صداقت و نظر دقت جوهر رنگین الفت پسندیده و دین در بیان فت
جوهریان دانش و صیرفیان بینش میباشد و همواره مطمح نظر حق بین و مرکوز خاطر حقیقت
گزین آنست که رعایت این امر ستوده نسبت باصناف امم بر وجه اتم کرده شود نقد کامل
عیار این مدعا بمحک قبول طبع معلی رسید پیوسته سلسله جنبان روابط دوستی و یکجهتی
بوده مطالبی که در خاطر محبت ذخائر در داشته باشند بموقف ابلاغ رسانند که کارکنان
دولت ابد مدت دوران عدت بانجام آن مامور گردند نامه که بعبد العزیز خان نوشته
تا از نتایج اتصالات اجرام علوی و اشراقات احتجابات سفلی خوش نشینان مواليد را حال منتظم و شیرازه
کتاب وجود افراد مکونات بسبب این اتصال و التیام و اجتماع ملتئم ست ارکان بنیان دولت
اعلی حضرت سلطنت و ایالت و شوکت پناه شهامت و بسالت و جلالت دستگاه نصفت و معدلت انتباه
والا جاه زیبنده مسند بلند پایه چنگیز خانی طراز تخت قبیع الارکان قاآنی عبد العزیز خان از تشتت و تفرق مصون گلهای

کامجوئی آن سلطان عظیم الشان از رسیم خلافت و اختلافات اضداد محروس و مامون باد بعد از طی بساط اظهار

یکتادلی و مودت بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر منطبع میگرداند که بر دقیقه شناسان رموز آفرینش و تماشائیان

لوحه دانش و بینش مخفی و مستور نیست که غرض اصلی و مطلب کلی سلاطین معدلت آئین و خواقین مروت

قرین از تعمیر کاخ دوستی و مودت و غرس نهال یگانگی و الفت آنست که کافه جمهور و ساکنان

ثغور در آن بنیان رفیع الشان از تابش آفتاب حوادث استظلال نموده از اثمار آن بر وجه

اطمینان لذت یاب و کامستان باشند و از آن روز که تبار و پود سخنان صدق فشان رسولان

طرفین و ایلچیان جانبین نسج مسالمت و مودت و پیوند مصالحت و محبت نقوش اتمام

پذیرفته تا امروز با آنکه بعضی اوقات از منسوبان آن والاشان بلندمکان بعضی امور که منافی و

مناقض صداقت باشد بمنصه ظهور رسیده نواب همایون ما نظر بر رعایت این امر اهم کردن

حرکات آن گروه خسران پژوه را مقرون بعفو و اغماض فرموده عساکر نصرت مآثر با وجود

نهایت آراستگی و استعداد و عدم اشتغال بامری از امور سایر بلاد و حضرت تلافی و تدارک

نیافته اند و در این اوقات نیز بعرض رسید که بعضی از منسوبان سلطنت و شوکت پناه سبحانقلی خان

از وخامت عاقبت نیندیشیده بفحوای العادة کالطبیعة الثانیة دست غارت و یغما

بدواب و اغنام جمعی از فقرا و عجزه دراز نموده پا از سر حد مراعات دوستی بیرون نهاده اند

چون یقین حاصل که این امر شنیع و شغل فظیع بدون اطلاع و آگاهی آن والاجاه حقیقت

آگاه صورت وقوع یافته لازم نمود که حقیقت این امر بمنصه اعلام و اظهار رسد که اگر آن گروه

بیسیر و پا بدون اذن و رضای سلطنت و جلالت پناه مومی الیه ارتکاب آن نموده باشند مقرر

دارد که در صدد منع و تنبیه آن گروه در آمده من بعد ایشان را بنوعی ضبط نماید که احدی را این

خیال در خاطر خطور نتواند نمود و اگر سلطنت پناه سابق الالقاب از سمعی مطلع

بوده بفرمان آن گردون جناب مالک رقاب متقاعد نشود یا متقفین نصب بوده

سلطنت پناه مزبور محل نمایند لشکر نصرت اثر بتدارک و تلافی که بطریق درد هی آنجا

نخواهد بود مامور گردد و آن والامکان جلیل الشان این معنی را منافی دوستی و

یگانگی ندانسته موکد مودت و مشید مبانی استوار یکتادلی شناسند

۱۳۱

باقی حالات رجوع به تقریر فلان است اعتماد خواهند نمود **نامه که بعبد العزیز خان**

نوشته شد چمن پیرای گلشن ائتلاف و محبت و حدیقه طراز گلزار دوستی و الفت رنگ آمیز بهارستان اتحاد و یگانگی مصقل زنگار وحشت و بیگانگی اعنی نامه سعادت ختامه و مکتوب عنبرین شمامه عبد العزیز خان که رشک افزای نقوش بدیعه مانی در ریاض خلوت دوستان و اثنای اثنین ابر نیسان است مصحوب عمدة الاماثل و زبدة الاشباه فارس مضمار سخندانی یکه تاز عرصه دقیقه یابی و فصیح بیانی حسین پوری حاجی میر آخور و چنانکه ابواب فیوضات بهار از یاسمین و ازهار بر روی روزگار گشاده و ساقی فروردین صلای عام میگساران لاله و گل در داده اسباب حصول مرام آماده و بعد از ورود مسعود چهره گشای بهاری تازه و طرح نگار عشرتی بی اندازه گردیده باعث ازدیاد مواد خوشدلی شد شرحیکه در باب استیصال اهل ضلال که بر هنمائی گمکرده راهی سالک طریق نکال بوده سر از ربقه اطاعت پیچیده بوده خود و متابعت و طاعت عموم جنود از یکدیگر تفرقه قلم موالات شده بود چون مشتمل بر تشیید مبانی دولت و اعتلا ابراج سلطنت آن ممتاز شیوه مستوره بود باعث ابتهاج لا تناهی و مسرت لا تعد و لا تحصی شد یقین است که بنای عهود اهل کذب و نفاق مانند ضیای صبح نخستین زیاده بر یک نفس نخواهد بود و چراغ اقبالمندی و نیک سرانجامی ارباب وفاق استداد شده و شعاع خورشید عالم افروز خواهد داشت آنچه در باب نصفت مصحوب کابل زبانزد خاص صادق البیان شده بود و منقن شخص تصدیق واقع گشت که تخم پیوند محبت سلاطین که سطر ربط از کلام الملوک ملوک الکلام است از آبیاری سحاب انقیاد عهود سرسبز و بار خواهد گردید ملائم شیوه اتحاد و مناسب شیمه وداد آنکه پیوسته فاتح ابواب مراسلات بوده با علام فتوحات تازه و ترقیات بی اندازه مسرت افزای قلوب دوستان گردند همیشه گلشن دولت و اقبال را اسباب و اثمار حصول مقاصد بر شاخسار باد **نامه که بابو الغازی خان والی**

اورگنج نوشته شد نامه دوستی طراز و مکتوب لازم الاعزاز سلطنت پناه ابو الغازیخان که مشتمل بر شرح مبین فتح و نصارتی که بقوه قهره قلماق بسعی قمرزه خامه موالات ختامه شده بود و رساعتی مسعود که ابواب فیوضات غیبی بر چهره بخت ظفر و ظفر بازو و دست اقبال بر سار گلزار آن آمال دراز

بود مصحوب فلان فیض و روانی داشته چون بعضی از خذلان اعدای آن دولت مرصوصه بنیاد
مبنی بر تصیص مبانی مودت و ولا بود باعث مزید ابتهاج خاطر محبت ذخائر گردید بنا بر شیوه اعات
ارتباط دوستی و ائتلاف آبای کرام آن سلطنت پناه آگاهی بود منافی نسبت بایند دودمان والا پیوسته
همت والا نهمت بر آن مصروفست که آن سلاله سلسله چنگیز خانی را نشاط و فیروزی وقاصدان
آن دولت والا را ذلت و تیره روزی نصیب باد شایسته شیوه اتحاد و ملائم شیمه کریمه وداد
آنکه همواره باعلام فتوحات مسرت افزای ضمیر دوستی تخمیر گردیده فاتح ابواب مکاتبات و
مراسلات باشند لا یزال کواکب اقبال بر افق کمال باد

نامه که به قطب شاه والی دکن نوشته شده

اغصان شجره ریاض الفت و وداد و ثمره فرخنده
اثر یکدلی و اتحاد اعنی صحیفه مودت طراز و مفاوضه صداقت انجام مخالصت آغاز حضرت سلطنت
و جلالت پناه ابهت و نصفت دستگاه شهامت و بسالت انتباه عالیجاه نقاوه دودمان سلاطین
کامگار خلاصه خاندان خواقین نامدار مزین سریر سلطنت و جهانبانی جالس اورنگ ابهت و کامرانی
المخصوص بعنایت الملک الاله نظاما للسلطنة و الجلالة و العدالة و الشوکة و الابهة و النصفة و العز
و الاقتدار سلطان محمد قطب شاه که منظر آثار اتحاد قدیم و مصدر انوار عهد صمیم ست و نیکوترین
زمانی که ساغر صهبای کامرانی در کف ساقی الطاف سبحانی لبریز بود و شاهد کامیابی و مطلب
روائی در حواشی بزم دولت روز افزون بدلکش ترین صورت جلوه نما بود و نشر شمیم الفت
دلکیشی نموده انبساط بخش خاطر مهر گزین و موجب انتعاش طبع سپهر قرین گردید و از مشهد
شراب عبارات دوستی آیات کام خواهش را شهد آلود روابط والتیام گردانید آنچه از صادرات
احوال فرخنده مآل و بدعهدی و ناستودگی اعمال والی هندوستان و اتباع رذیله الاوضاع او بیرایه
ابلاغ و اعلام پوشیده بود در خلوتکده ضمیر آفتاب نظیر از نقاب حجاب بر آمده جلوه ظهور و
ظهور داد خیر خواهان دولت و خلاص کیشان خالص عقیدت آن بود که در هنگامیکه آن گروه
بدعهد سست پیمان در مقام تسلط و فتنه انگیزی و طغیان در آمده پشت بشیری پرده از رخسار
قول و قرار بیدار خود بر می داشتند تسلیما از این امر لازم الاعلام را ضمیمه عرایض و تحریر
دیگر مواد روابط قدیم شاهنشاهی ساخته به نیروی استمداد و اعانت اولیا

دولت فیروزی آیت نوایر فتنا و عنان آن گروه مخذول العاقبه راکه بغض و عداوت شیعیان

آل اطهار پیوسته پیش نهاد خاطر کج اندیش ساخته اند تسکین بخشیده ندی تا اثر معاهده و

موالفت منسوبان آن دودمان والا بر عالمیان ظهور یافته دست جرأت و پای جسارت معاندان

و بدیده مسیکرد یدبار چون ایام تلافی و انتقام باقی و اسباب آن مهیا و معاضدت بیامن الطاف

سبحانی حسب مرام آماده و ثابت باداد بواطن قدسی مواطن حضرات عالیات سدرت مرتبت

ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین قویدل و مطمئن خاطر باشند که عنقریب بانصرت و فیروزی

قرین با شاهد کامیابی و مطلب بانی هم آغوش خواهند بود و در این ایام که اساس دولت دودمان

گورکانی در اختلال و قوائم سریر سلطنت آن سلسله مستغرق البنیان از سیلاب حوادث در انقلاب

و زوال است مناسب غیرت و دینداری و مقتضی ناموس سلطنت و نامداری چنان می نماید که با صدور

ایوان سلطنت عادل شاهی که در هر باب سفارشات اشفاق آمیز آن معهد قواعد آبائی

نگارش یافته برسم و آئینی که آبای عظام و الا مقام عمل نموده رشته مرضیه وفاق و سررشته یکجهتی

و اتفاق بجای آورده مسلوکی دارند که بیامن برکات آن مخالفان بکمال عجب و هراس

حاصل سازند و چنان شاید اقتدار چون ابواب کامیابی مسدود و باطل گردد و به موافقت ایام

در تحصیل تمام و تدبیر اعادی بدفرجام کوشیده مشعله تیغ بیدریغ تدارک و تلافی بعرصه حال و

ساحت اقبال را ضیا و صفا بخشند و از انجا که شمائل افغان در اوضاع آن سلسله بر ارباب بصیرت

گیتی پیدا وجود لیعقل ظاهر پیوسته منظور نظر مخالفت اثر ایشان شد خاطر مهر گزین اشرف را با شتغال

کام را و دوام سلطنت و جهانبانی با علی مراتب تصور نموده در تحصیل مطالب انچه شایسته اعلام

دانند بی محابا اظهار در آورند که در هر باب شرائط معاونت بمنصه ظهور برسد در نیوقت که جهت

تشیید مبانی الفت و وداد بنده زاده قدیم میرزا محمد مقیم کتابدار خاصه شریفه را روانه آن صوب

انجام فهم تمام کرده در خلوت آن حضور فیض گستر روائح گلزار محبت و وداد نموده بعد از ادراک چگونگی حالات

و مکنونات خاطر که حواله باعتماد دست گفتار وی است مراجعت نموده ثمره دستکامی آن عالیجناب خاطر مهرآگین

اشرف و بین الملوک انتشار الیه بنا بر توجه ضمیر انور به دریا استقامت احوال گرامی و سرو در حضرت نصرت

داده در عقوبت و مخزون خاطر شریف را التباس شایسته اینها و اعلام خواهند پوشید که بعون عنایت الهی کارگزاران دولت

دولت ابد مقرون شرف حصول بخشید گلهای آمال از نسیم تاثیرات شگفته و خندان در ریاض کامرانی
همیشه سبز و ریان باد بنامه که بپادشاه بیجاپور نوشته شد تا گلهای عنبر شمیم حدائق وداد و
ریاحین بهبود نسیم بساتین الفت و اتحاد در بهارستان یکجهتی و التیام را شمیم بخش مشام دوستی شناسان
سعادت بلند و نهال گلشن دولت ارجمند حضرت سلطنت و جلالت پناه ابهت و حشمت دستگاه شوکت
و بسالت انتباه عالی جاه نقاوه دودمان سلاطین کامکار خلاصه خاندان خواقین نامدار زیب سریر سلطنت
و جهانبانی جهانگیر اورنگ ابهت و کامرانی المخصوص بعواطف الملک الاله ادام الله اقباله و سنا ایامه
گلشن سلطنت و فرمانروایی از شگفتن گلهای کامرانی و اقبال خرم و خندان و از رشحات زلال سحاب
عنایات الهی طراوت پذیر باد بعد از طی طریق اظهار محبت بی پایان که نسیم ابلاغ جلوه نگار
میباید که بر اوراق شهور و اعوام و صفحات لیالی و ایام مثبت و مرقوم است که آبای عالی مقام آن
نقاوه دودمان عز و علا و سلاطین سابقه ممالک دکن غفر الله لهم از طریق ایثق و بنابر کمال حسن
عقیدت و اخلاص مندی بشرف ولای عقده‌گشای خاندان ولایت و امامت همواره دست توسل و
اعتصام بذیل قدر و اشتمال دولت و اقبال ابدی الاتصال این دودمان اولا که در حقیقت
سبب برتری و علو شان ملجاء و پناهگاه اعاظم سلاطین الاسلام است استوار ساخته بزلال حمایت و
رعایت اولیای دولت ابد قرین گلشن سلطنت و فرمانروایی گلچین مراد بمساعدت همت عالی نهمت
منسوبان این آستان خلافت مکان مطالب و کامیاب بوده اساس مصادقت و مواخات هر یک
از ایشان با فرمانفرمایان عالم قدس مدام خلوص عقیدت و اخلاص مندی محکم و بنیان محبت ایشان با انتظام اسباب
آمیزش و التیام دائمی مشید و محکم بوده همچنین فیمابین آن دو سلسله رفیعه نیز شیوه شایسته وفاق و طریق
یکجهتی و حسن اتفاق مجددی مسلوک و مرعی میباشد که یأجوج فتنه را در سد مملکت هر یک از ایشان
خیال مرور و عبور محال و خصم بداندیش را بدان نسبت استطاعت اندیشه تسلط و اقتدار در ضمیر محال
چون نقش بر آب میشود با وجود ظهور و شیوع این معانی حقیقت طراز چون یکچندی آن محبت کیش عقیدت اندیش
از شاهراه الفت و ارتباط قدیم تقاعد ورزیده مسالک بیگانگی تا که طرق اتحاد و یگانگی
مسدود و ابواب رسل و رسائل از هر جانب بموانع نامرغوب مسدود گشته مرآت حسن عقیدت را
یکتادلی قدیم غبار آلود مغایرت و بیگانه منشی در نظر عالمیان جلوه ظهور مینمود لهذا اعاده کم فرصتی

۳۶

که مدتهای مدید به نیروی موافقت و معاضدت این دودمان معلی دست جرات از دامان احوال خیر مآل
ایشان بریده و پای جسارت از تاختن آن مملکت کشیده بود مجال تسلط و استیلا اتفاق افتاده به نهب
و غارت اموال مسلمانان و شیعیان سرگرم باده بدعهدی و دلیری ساخت اکنون که فرمانفرمائی
ممالک دکن برده کشای سوانح آمده و شده بود بوسائل رسائل مرغوبه محبت و اساس روابط قدیم
گرویده اند از آنجا که خاطر مهر آئین حقیقت گزین متوجه انتظام احوال خیر مآل و افزونی اسباب کامرانی
و کامروائی و اقبال ایشان میباشد بجهت تشیید مبانی عهود و تحقیق احوال عاقبت محمود آن بدگان
اخلاص کیشان بندگان قدیم میرزا محمد مقیم کتابدار خاصه شریفه را روانه آن صوب صواب اساس
فرمودیم که در خلوت سرای حضور از شگفتگی گلهای راز و رسانیدن توجهات باطن فیاض پیرایه
بخش کیفیت بهجت گشته بعد از ادراک مطالب و مکنونات ضمایر علی اسرع الحال مراجعت نموده
بمژده رسانی استقامت احوال فیروزی اشتمال آن عالیجاه خاطر مهر فروغ اشرف را قرین
انبساط و اطمینان گرداند چون قضیه ناگزیر سلطان مهرور مغفور بسمع اشرف همایون رسید
ادای مراسم تعزیت و تهنیت بر ذمت همت دوست نواز لازم بود لهذا مشار الیه را بدین
امر لازم الادا مامور فرمودیم که زنگ کدورت مرات ضمیر اقدس را که از وقوع این قضیه ملال انگیز
رو داده بصیقل ادای تهنیت مسند آرائی آن شایسته اورنگ فرمانفرمائی و سلطنت مصفا سازد
از آنجا که جنس عزیز گران بهای حیات در منزل بقای جهان فانی گذاشتنی و شربت مرارت آمود اجل
و فنا چشیدنیست پیداست که آن آگاه دل خداشناس از حدوث این واقعه عام که فردی از افراد را
از آن گزیر نیست خود را بغم و اندوه آشنا نساخته طریق رضا و تسلیم مسلوک خواهند داشت و در وقتیکه
بنای دولت دودمان بزرگانی از سیلاب مکافات اعمال قرین اختلال و قوایم سریر جهانداری و فرمانفرمائی سلطنت
بدعهد سست بنیاد قرین بی ثباتی و زوال است مقتضای ناموس سلطنت و بیداری شایسته حمیت
شعار چنان مینماید که برسم و آئین آبای عظام با سلطنت پناه مشار الیه مشفق و همدم باشد و برکات موفقیت و تجهیز
صاحب تیر بوده چون ایام تلافی و انتقام باقی است اسباب مظاهرت این دودمان عالی الاعتمادیت قوی و توانا
حسب المرام آماده و مهیاست از غایت اتحاد مطمئن خاطر باشند و در تحصیل نام و تدبیر [illegible] چشم زخم [illegible]
کدورت از آئینه اقبال زدوده نوعی نمایند که آهنگ قانون موافقت و دوستداری [illegible]

گشته بیامن حسن یکجهتی و اتفاق بعد الیوم فی ما بین بکمال عجیب و هر ابن حاصل و راه خیال تسلط و اختیال
چون ابواب اقتدار مسدود و باطل گردد و استحکام روابط و توافق طرفین اعلاوه مواد محبت و اعتقاد
نیازمند درگاه احدیت تصور نموده در طی مراحل کامجوئی و مطلب روائی مطالب لازم الاظهار را با
مرغوبات و مکنونات ضمیر مخالصت تخمیر پیرایه انهاء و اعلام پوشند که کاکنان درگاه سلطنت همایون بنفس
انجاح مقرون گردانند درین سواد نوالاجاه مشار الیه نیز سفارشات مشفقانه رقم پذیر خامه تلقات
گشته ظاهر است که لآلی مضامین حقیقت آئین را از زیور حسن قبول خواهند ساخت همواره مقام دولت
و مقر سلطنت بتجلیه کامرانی و زیور نصرت و شادمانی آراسته و محلی باد **نامه که بعبد العزیز
خان نوشته** تماشائیان بستان سرای اسرار نهان و سیاران خیابان حدائق پر نور نو جهان
که باده کشان میکده راز و لذت شناسان رسائل حقیقت و مجاز اند و گلشن نقشار عنصری و بوستان
عالم هیولانی گلی که رنگ ثبات و بوی دوام و شته باشد بغیر از موافقت و مصادقت نشان نداده
و گروهی را که بوی بهار آشنائی بمشام قدردانی رسیده همواره ازین باده لی خمار سرشار و تا نهایت
مستی عندلیب از دقائق سررشته محبت خبردار باشند لهذا همگی خاطر محبت ذخائر و ضمیر صداقت
مآثر مصروف پاسداری این امر والا و گنجوری این گوهر گران بهاست و تقریبات حسنه و سائل
مستحسنه سلسله جنبان این امر واجب الرعایت می گردد درین ایام خجسته آغاز فرخنده فرجام
که به نیروی عنایت بیغایت مبدع الانس و جان و الطاف بی نهایت خالق زمین و آسمان ابواب کامرانی
و خوشدلی بر چهره آمال و امانی گشاده و اسباب حصول مآرب آماده است فلانی را از شارع
آئین احتیاط روانه بزم قدسی ارتباط نموده همواره شاهد مطلب روائی بکام و باده احراز
مطالب در جام باد **نامه که بعبد العزیز خان نوشته شده**
پیوسته ساغر سلطنت و اقبال و پیمانه جهانبانی و اجلال از باده مطلب روائی الامال بوده
نشاءیاب کامرانی جاوید باشند بعد از طی بساط خواهش ضمیر آسمان پیوند با حراز ملاقات
ارجمند بر لوح ابلاغ و صحیفه اظهار می نگارد که چون استفسار چگونگی گذارش حال سعادت اشتمال
دوستان خجسته خصلت هیتاپان فطری فرض و ادای آن مانند فرائض حسنه فرض است
درین وقت که فلان روانه بود تحفه که در نظر همت والا در آید جز سلامت حال و خوشوقتی نوال

رفیع المقدار نیست لازم و انسب است که بارسال آیین تذکره دوستی محرک سلسلهٔ یکجهتی گردیده استعلام چگونگی از مرضیهٔ المستحبات نماید و قدری از شراب لعلی که قفل دلهای را کلید یاقوت است در روح اکسیر جان توت است چراغ راه یگانگی نموده بعد از تردماغی از رین صاف مسکن یگانگی باظهار شادکامی مزاج و ابتهاج که باده بیخمار مخموران محفل دوستی و دماغ آشنائی را نشاط بخش مسرت بی اندازه خواهند ساخت نامهٔ سلطان مرادبخش نوشته تازه گلبرگ بهارستان دوستی و مواخات ثمر نوشین بوستان حسن ملاقات بلبل دستان طراز صداقت و مودت طوطی مرآت صفای طویت و صدق اعنی مکتوب والا و نامهٔ معلی در رونقبخشی شوارهٔ مرام و عرائس کام در خلوتسرای حصول و حجال قرب و وصول اند هر هفت تمامی آراسته پیرایه بخجر فرده ذات در کار نشستند ما نند بهار چمن شمع با انجمن فیض و رود ارزانی داشته نشر روائح خلت و چاشنی حلاوت و ربط اخوت و یکتادلی و محبت و ادای سخنان والا و نیز صداقت مشام دوستی و ذائقهٔ یکجهتی و سامعهٔ گوش بر آوازی عنبرآمود و شکراند و مجمع سرور گردانید انوار شاخسار دوستی که نتیجه اثمار آبدار مطالبت را اهتزاز آمد و غنچهٔ دل محبت منزل که آرائش نو بهار یگانگیست شگفتن آغاز نهاد و حامل صحیفهٔ وداد و رقیمهٔ اتحاد با آنکه به شیوهٔ پاسداران گنجینهٔ رموز با حریم عزت که از غبار وجود اغیار مبرا و از غش نامحرمان مخدرات راز مصفا بود ودائع رموز مکنونه را که تبلیغ آن حواله بزبان سخن طرازان قابل امانت دار جواهر زواهر اسرار شده بود بموقف عرض رسانید و بدستور حامل سخنان معهودت اساس شد که در بزم ائتلاف و اتحاد گزارش هد نامه که با بوالغازیخان نوشته روائح بوستان حسن عقیدت و اخلاص و شمائم بهارستان یکجهتی و اختصاص اعنی نامهٔ محبت نشان صداقت عنوان ابوالغازیخان در حینیکه ابواب بیت المعمور کامیابی و کامرانی بمفاتیح عنایات سبحانی بر چهرهٔ آمانی و آمال کشوده و شاهد مطالب و مآرب در مرآت حصول چهرهٔ وقوع نموده منظور نظر دقیقه شناس و مطرح اشعهٔ دریافت خاطر اقدس اقتباس گردید شقوقیکه از روی یکجهتی و دولتخواهی زبان خامهٔ عنبرین شمامه مشر و حآ بادای آن ناطق گردیده بود منظر کیمیا اثر رسید انشاء الله تعالی دران ابواب بنوعیکه مقرون بصلاح دولت روزافزون و سلطنت ابدمقرون باشد بندگان درگاه خلافت پناه و ایستادگان بارگاه فلک اشتباه حسب الفرمان قضا جریان بتقدیم خواهند رسانید گزارش بعضی

٣٩

سخنان عنایت مشحون مرحمت مضمون بعهده تقریر فلان شده اعتماد نموده آنچه آن سلطنت و شوکت
پناه عالیجاه را نیز در هر باب بخاطر اخلاص ذخائر رسد بنویسند یا باو بگویند پیوسته خاطر دریا مقاطر
خورشید ضیا و ضمیر منیر سپهر اعتلا را متوجه انتظام احوال و حصول موجبات جاه و جلال خود دانسته
مطالب و مآربیکه داشته باشند معروض دارند که صورت حصول و پیرایه قبول یابد آفتاب سلطنت
و اقبال از افق سعادت و اجلال طالع باد **سواد فتحنامه قلعه قندهار** چون سلطان دار الملک
ایجاد و تکوین شهریار عرصه فسیح الفضای شهور و سنین پیوسته نواب همایون ما را بآئین حضرت
خیر البشر و مبعوث برسود و احمر خاتم النبیین سید المرسلین و خلاصة الماء و الطین که مشکوة چراغ این
دولت ابد ضیا و معدن این گوهر عالم آراست بمقتضای آیه کریمه و ایده بجنود لم تروها بسپاه
آسمانی و جنود مسعود نهانی مظاهر و معاضد میفرماید لهذا از بدو جلوس اقدس براورنگ سلطنت
والا و خلافت کبری که حدیقه همیشه بهار ایران از آب تیغ درخشان ما طراوت دارد اکثر اوقات اثمار
فتوحات عظمی قبل از شگفتن ازاهیر اعلام نصرت فرجام ببار آمده و رسل عادی چون میوه های
رسیده پیش از جلوه کمیت باد رفتار در پای افتاده هر کس از تیره روزان که اراده دامن فشانی
برین شمع ابد فروغ بوده پروانه وار خرمن هستی بآتش نیستی سوخته و نهال زندگی شرار حصول
شعار مانند خیار از شرار مکنونات خاطر خود افروخته سبب این حال و مقوی این مقال که درین
اوان از مکمن خفا بپیشگاه ظهور رسیده و باعث عبرت نظارگیان گردیده آنست که والی خذلان
توامان هندوستان از تاریخیکه نواب همایون ما ابواب مغلقه قلعه دار القرار قندهار را بمقالید سیوف
جهان کشا باز نموده اند مضطرب شده در فکر تلافی و اندیشه تدارک میبود و قبل ازین نیز اورنگ زیب
ولد رشید و سعد الله خان اعتماد الدوله خود را با جمعی کثیر و جمی غفیر و فیلان کوه بنیان بقصد استرداد
قندهار فرستاده بی نیل مقصود در کمال رسوائی و فضیحت مراجعت نموده بودند دیگر باره بنیل
این خیال محال اورنگ زیب و سعد الله خان را با گروه انبوه فیلان کوه شکوه و توپهای اژدر خروش
و مبارزان آهن پوش تعیین نموده خود نیز با دارا شکوه ولیعهد و سائر اولاد خود بکابل آمده بجان
و جنان مسگالش این امر ساعی میبود و چون بعد از رفتن خیانکه رسوائی جهانیان انگشت نما
پیر و جوان شده بودند مجدداً پختن نان این آرزوها بآتش تیز مغز بی نظام ... شده ...

استحکام و استوار و ناتمام نمود و بمحض خبر آمدن ایشان بنا بر آنکه بحر و خار سپاه بیشمار و لشکر قیامت آثار باعث
تخریب بلاد و تنگی معاش و پریشانی عباد میشد بصرصر حکم نافذ این بحر بیکران را جوش و این باد
بیابان را خروش نیافته بود و بعد از آنکه متیقن گردید که آشفته دماغی سوء تدبیر مرضی نیست که به
سقمونیای سوالی علاج پذیرد و والی هندوستان لامحاله بمقتضای حبل البتّه مرکب وادی خجالت خود را مهیّن خواهد نمود
حکم بجمعیت عساکر منصوره کرده مقرر فرمودیم که جمعی بیشتر از سپه سالار لشکر گرجی قتان بیگ بهمراهی
عنایت الهی و پیشوائی اقبال بیزوال شاهنشاهی جناح استعجال جهت دفع آن گروه مخذول وا نموده سپه سالار نیز با
امراء عساکر عراق و آذربایجان و شروان و قراباغ و چخور سعد و دار المرز قلمرو علی شکر و فارس و کوه کیلویه و کرمان
و سایر عساکر نصرت توأمان متعاقب روانه شوند و الویه دولت و اعلام اقبال نیز از مقر دولت و مستقر خلافت
در حرکت آید آن گروه تیره روز بسبب آنکه طول و عرض ممالک محروسه بیکران و هر یک از عساکر و قطری از
اقطار آن میباشند و جمعیت ایشان علی الفور در زمانی اندک هر چند در آن باب اهتمام کرده شود میسر
نیست لهذا پیشتر که عساکر جمع نمایند حسب المقدور در برون بیشه و حجره و انداختن توپ و یورش لشکر بعنوان
حشر سعی نموده او تا رخان و سایر مستحفظان جانفشان نیز داد جلادت و مردانگی داده بسیاری از آن قوم گمنام را
از ظلمت آباد عدم گردانیده و بعد از صفای توجه رایات منصوره مانند شام دیجور که از طلیعه صبح عالم افروز
قبل از طلوع نیر ظلمت سوز رخت هستی بعالم نیستی میکشد بمحض آوازه توجه رایات جاه و جلال بمضمون
حدیث نبوی علیه السلام که نصرت بالرعب مسیره شهر آواره دشت وبال و نکال گشته با نهایت پریشانی
و کمال بیسامانی مسالک طریق فرار گزیدند بباید که چون بمضمون قرار مشرف مطالع گردد لشکرانه این فتح
مبین سجدات شکر بتقدیم رسانند **نامه فتح که بعد از استیصال اوزبکیه**
نوشته شده آنکه سلطنت پناه فلان بنوازشات خسروانه غیر متناهی و شرف افتخار یافته بداند که
بر سلوک خوانان سور صحیفه امکان و تماشائیان جرائد هفت کرده ایجاد ظاهر است که چراغی را که در
حضرت عزت جلشانه برافروخته باشد از بال و پر افشاندن پروانه طینتان که طعمه تیغ فروغ آن چراغ
اند از پای نشینند و اگر دامن همت بر دیده ازو غیر مال حاسدان گزند رسانند و بامارت صافی و دلی
که صیقل حکمت الهی جناب کبریا زنگ زدائی آن نموده باشد هر کس غبار خصمانه بر آئینه اندراه نادانی
با خویشتن در مقام پرخاش و ستیز در آمده باشد مصداق این مقال آنکه بعد از آنکه والی هندوستان

دو نوبت در هنگام استیلا دار القرار قندهار در آمده فی نیل مقصود نیل نامی بر حسب احوال خود شنیده
خایب و خاسر چون بخت سیاه خود برگردیده بود بتکلیف خناس مغزی و پریشان دماغی که در دو
بعید دیگر باره هوس انشعبی نموده دارا شکوه ولیعهد خود را که از سایر اولاد و بزعم آن باطل ستیز
دستگاه امتیاز دارد و باکثر تمام و صدیق مالاکلام و فیلان کوه شعار و توپهای اژدر آثار بصوب
صواب قندهار فرستاده جالب کام مطالب ناکام گردید چون بعد از ارتکاب خفت و خجالت
چنان در نظر نکته‌دان غریب و بعید نمود که بمفهوم من جرب المجرب حلت به الندامة
از کار خود متنبه نگردیده دیگر باره در صدد این امر مستبعد در آید فرمان همایون بجمعیت عساکر
منصوره که در اطراف و اکناف ولایات معموره سکنی دارند نشده بود و اندکی را فوز عظیم
شمرده در بردن نقب و جر و سیبه و سایر لوازم قلعه‌گیری سعی بلیغ نموده دقیقه فوت
و فرو گذاشت ننمودند و چون گوشمال آن قوم نادان که در تیه جهل مرکب خود حیران
و سرگردان گردیده بودند بر ذمت همت شاهانه فرض عین و عین فرض بود قتان بیک و حاجی
منوچهر را با جمعی از مردان کارزار و غازیان ظفرشعار مقرر فرمودیم که برسم منقلای بطریق
ایلغار و استعجال روانه شده اطراف آن مخاذیل را بدایره احاطه در آورده و در سد طریق و مسالک
ایشان کما ینبغی اهتمام نمایند و مقرر شد که علیقلیخان نیز با سایر عساکر که بجمعیت
جوش روانه شده اگر بمحض آواز لشکر نصرت اثر آن گروه حیرت زده فرار بر قرار اختیار نموده
باشند بمصقل تیغ درخشان زنگ وجود آن ظلمت سرشتان کرده رایات نصرت انتظام
نیز تا بمدد طلیعه استظهار در حرکت آمده آن تیره بختان بدنبال هوس خیال محال تا رسیدن لشکر خصم فکن
عدو مال شهنشاه متوالی در بردن سیبه و نقب خاک ادبار بر فرق اعتبار بیختند و ذوالفقارخان
بیگلربیگی و سایر غازیان ظفرنشان و مستحفظان قلعه رفیع البنیان منیع الارکان هر روزه بر
سیبه ایشان ریخته جمعی کثیر و جمی غفیر از آن بیعاقبتان را آواره دیار عدم میگردانیدند و تا رایت
شهنشاه که عساکر نصرت مآثر از اطراف و اکناف ولایات ممالک محروسه که بجمعیت بکران و دیار
بی حد و پایان جمعیت نمایند آن قوم پریشان کردار مشغول بکار بودند بعد از اصغای
نزدیک شدن لشکر قیامت اثر بجمعیت تمام پیش نموده از طلوع فجر تا زمان استوای

شمع بزم فلک چهارم برلگن وسط السماء نایرهٔ جدال و قتال اشتعال داشت تا آنکه قریب بیست هزار نفر از آن مدبران طعمهٔ ثعابین ثقب افاعی تفنگ و نهنگان تیغهای آبدار سحر کردار گردیدند و ناکام و خجالت بسیار از ننگ و نام بار ادبار بر مطایای رسوائی بسته بشیوهٔ نخست و رسم سابق آوارهٔ دشت فرار گشتند و نظر علیخان و قتان بیگ و جمعی از عساکر فیروزی اثر تعاقب آن گروه مخذول نموده جمعی کثیر از آن بیعاقبتان را طعمهٔ تیغ اژدها کردار و سنان اژدر شعار نمودند و دو زنجیر فیل بدست آورده آن قوم ثعالب خدیعت را آوارهٔ صحاری فرار و ادبار نمودند لله الحمد و المنه که مجدداً فتحی چنین مبین قرین حال اولیای دولت و دین گردید نوای کوس بلندی قدر و الا مسامع ساکنان صوامع گردون رسید چون بر مضمون قلم اشرف مطلع گردید مژدهٔ این فتح مبین سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده بدعای مستدام دولت ابد مدت مواظبت نماید

فتحنامه که بعد از استیصال جغتائی نوشته

سلطنت پناه فلان بشفقت شاهانه و مرحمت بینهایت خسروانه مستوثق و امیدوار و مستظهر و مستمال بوده بداند که از روزیکه رایض قضا توسن دولت را رام نواب همایون ما نموده ابواب انجاح مطالب و مآرب بر روی آمال ما کشوده پیوسته شاهد مقصود در آغوش حصول و وصول مقاصد ثمر شیرین حدیقهٔ ما موست و از آغاز ابتسام صبح دولت و اهتزاز روایح روح افزای سلطنت که مشام عالمی از نسیم عنبر شمیم او عنبرآگین و دماغ جهانی از شمائم آن مشکین است همواره گلستان همیشه بهار نصرت از رشحات غمائم فیوضات الهی تازه و صفیر عندلیب فتوحات جاوید بانتشار مضمون بلاغت مشحون و ما النصر الا من عند الله بلند آوازه است و معاندان این دولت والا مانند معارضان مرآت صافی بشغل افنا و اعدام خود گرفتار و از مکائد خود در آزار اند درینوقت که مقالید سیوف درخشان غازیان ظفر نشان بفحوای ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده از کشایش ابواب منغلقهٔ قلاع دار القرار قندهار و بست و زمین داور و توابع و سایر حصون و قلاع آنحدود که هریک در متانت و حصانت با قلاع سبع شداد لاف مساهمت و مساوات میزد فراغت حاصل نموده دار السلطنهٔ هرات مقر رایات جاه و جلال گردیده و والی هندوستان که با تیره بختی و سایر ادبار توام زاده اند اضعاف انحجر در فیلبند اندیشه‌ها و متحیر گشته بخیال محال و تصور فاسد یکه

لازم تنگ‌ظرفان بهتر مهیا شد اورنگ زیب ولد رشید خود را با سعد الله خان و بهادر خان و رستم خان
دکنی و قلیچ خان و نجابت خان و خنجر خان و الله قلیخان با عدتی تمام و کثرتی لاکلام بقصد استرداد دار القرار
مزبور روانه گردانید و چون در حین ورود الویهٔ دولت و اعلام فتح و نصرت بدار السلطنهٔ مزبور حکم
بانتشار سپاه نصرت پناه فرموده هریک از امرا را با سپاه خود مقرر فرموده بودیم که بیکی از ییلاقات
که وفا بجمعیت مردم ایشان تواند نمود رفته به تسمین دواب و آراستگی اسباب اشتغال نمایند تا حین
جمعیت عساکر منصوره آن گروه بی شکوه مانند خیل ذباب که بر شهد هجوم آرند احاطهٔ قلعهٔ
دار القرار مزبور نموده بمحاصره اشتغال نمودند و قلیچ خان را با دوازده هزار نفر روانهٔ بست
گردانیدند که بمحاصرهٔ قلعهٔ مزبور قیام نمایند و در ایام محاصره که من اوله الی آخره چهار ماه امتداد
داشت در بردن جر و نقب و سیبه و انداختن توپ و تفنگ و لوازم قلعه گیری قیام نموده بذل
جهد نمودند و ایالت پناه محراب خان بیگلربیگی دار القرار قندهار پای ثبات و قرار فشرده
هر روز جمعی از غازیان نصرت توامان را بر سر آن گروه خسران پژوه فرستاده خرمن
حیات آن تیره کوکبان را بآتش تیغ درخشان بباد فنا میداد و بضرب توپهای صاعقه
بار دوزخ شرار ثعبان آثار که زمین از خروش ایشان در تزلزل و جبال از صدمات
شان در تحول و تبدل بود بمضمون صدق مشحون فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ
جَاثِمِينَ در منازل و مضاجع کالفراش المبثوث مشغول خواب ابد میگردانید تا آنکه سپاه
نصرت شعار و لشکر قیامت آثار بسرکردگی قورچی باشی و قولار آقاسی بجمعیت و آراستگی
که خورشید را از کثرت و ازدحام تابیدن بر کرهٔ زمین میسر نمیگردید و خرد خرده بین از ملاحظهٔ
آن سپاه بتکرار این ابیات مشغول بود **مثنوی** گرفته باقبال صاحبقران
زمین را سپه آسمان را سنان ز بس آن لشکر ز نیزه و تیر بود جهان نیستانی پر از شیر بود و بجهت
دفع و رفع آن جماعت بعافیت در حرکت آمد مقرر فرمودیم که میرآخورباشی و نظرعلیخان
سرگردهٔ جنود مسعود بوده بر سبیل ایلغار روانه گردند و قبل از ورود سپاه منصوره جمعی
از سرمستان صهبای غفلت که پا از گلیم احتیاط بیرون نهاده و با مواشی و اسباب رعایا و
فقرا دست درازی نموده باشند در تقصیر ایادی تسلط ایشان تقصیر ننمایند و مقرب

اسحاق خان مشار الیه و نظر علیخان مزبور با جمعی از غازیان ظفر توامان بفرموده عمل نموده بر سبیل ایلغار روانه شده

در حوالی گرشک با شجر خان واله قلیخان و قباد خان که با موازی سه هزار نفر تاخت زمین داور و فتنه

با غنایم بسیار مراجعت نموده بودند ملاقات نموده بسیلاب حملات مردانه بنای ثبات و قرار آن قوم

را خراب و ویران نموده قلیچ خان بعد از وقوع این چنین فتحی مبین مجال توقف در بست ندیده با لک ظفر قرین

هزیمت گردید و امیر آخور باشی و نظر علیخان مانند شعله که پیوسته گلگون خوشعنان از دنبال خان مزبور جولان

میساز قلیچ خان را تا اردوی نکبت اثر اورنگ زیب تعاقب نمودند و بعد از تلاقی فئتین چند نفر

جمعی از مبارزان دشمن شکار و مردان کارزار علانیه با برق خیام آن جماعت ریخته بسیاری از آن

قوم بد اختر را سالک طریق سقر گردانیدند و بعد از ورود امرای عظام عساکر نصرت فرجام اورنگ

زیب بگمان آنکه شاید جبر این نقصان تواند نمود رستم خان دکنی و قلیچ خان و سایر امرای خود را که

بمزید جرات امتیاز داشتند با فیلان کوه تمثال باستقبال محاربه مجادله و مقاتله جنود مسعود مقرر

نموده بعد از تلاقی جانبین و تقارب فریقین و تسویه صفوف بهادران صف شکن و دلیران و فکر

که در هیجا را بوصل شاهدان غنا تیغ میدهند دست جرات از آستین جلادت بر آورده بر آن قوم

بی وجود حمله آور گردیدند و بفحوای صدق انتمای قال عسی ربکم ان یهلک عدوکم و یستخلفکم فی الارض

فینظر کیف تعملون صدای فتح و نصرت از ملهمان غیبی بگوش هوش شنیدند رستم خان و

قلیچ خان و سایر خوانین آن گروه مانند خیل زاغ که تاب صدمه شاهین تیز چنگال نیاورده ببال

عجز و اضطرار در پرواز آید هراسان و لرزان داخل اردوی اورنگ زیب گردیدند و اورنگ

زیب از ملاحظه آن حال در گرداب اندیشه شامت عاقبت و سوء مآل افتاده مخلصی بجز از

شیوه ستوده هندوستان که عبارت از گریز باشد ندیده با کل اسباب و عساکر خائب و خاسر

دست خواهش از ذیل مطلب کوتاه ساخته بفحوای جاء الحق و زهق الباطل بتاریخ هشتم

شهر رمضان المبارک آواره دیار گمنامی گردید چون بمضمون رقم اشرف مطلع گردید

سجدات شکر بتقدیم رسانیده نقاره شادی بلند آوازه گردانید

رقمی که بدولتخان در ایام محاصره قندهار نوشته شده

آنکه ایالت پناه دولت خان بداند که چون از روزی که معمار قضا و قدر قلعه ذات البروج چرخ اخضر را

رنگ هستی ریخته والیل و نهار دو بخت برین حصار استوار آویخته مفتح ابواب مغلقه این حصار را بدست
کارکنان کشور شهود و برگزیدگان ملک فسیح الفضای جود یعنی رسول مختار و حیدر کرار و آل اطهار او
گذاشته اند چنانچه گشایش دریچه ها بکلید نامل اعجاز کامل خیر البشر دیده وران دوربین را بر صدق
انمعنی شاهدیست روشن و بر تافتن قفل اغتاب از باب و ضع مقر ربدست قدرت قاهره ساقی کوثر
برین مدعا دلیلیست مبرهن لله الحمد و المنة که این مفتاح جهانگشائی از آبای عظام و اسلاف کرام
دست بدست بابواب کامیاب همایون ما رسیده و این گل همیشه بهار از حدائق آمال با آبیاری
سحاب لطف الهی دمیده از آغاز طلوع نیر اقبال و تشمم نسیم جاه و جلال ابواب مرام بر چهره
بخت ظفر فرجام با بازوی همت تیغ اقلیم گیری و جهان ستانی بر عالم و عالمیان باز است و با وجود نیروی
سر پنجه صاحبقرانی و قوت بازوی اقبال سلیمانی پیوسته همت والا و نیت معلای ما بمقتضای
عدالت کامله و مروت شامله بر آن مصروفست که موز ضعیفی بغفلت بی سپر مراکب مواکب مسعود و
نامحدود نشده نخست برشحات زلال نصائح و مواعظ چشم غنودگان خواب غفلت را سرمایه انتباه
و آگاهی کرامت فرمائیم و ابواب دخول دار السلام امان بر روی آشنا و بیگانه گشائیم که هر کسیکه
بر هنمائی دیده بیدار خود را باین امن جهانیان رساند از تصادم خلل و تعرض خواری و زلل مصون
و محروس ماند و اگر باغوای تیره بختی و برگشته روزگاری ازین سعادت محروم ماند اسیر سر پنجه استیلا و
اقتدار سپاه نصرت پناه گردد و در یوم النشور که عدالت پیشگان از بانان عیش و سرور و ظلم اند ذات
را ظلمت شب و یجور است و رنان اعمال غبار آلود و بال و نکال نا شد بهذا چنانکه ابواب دولت و
اعلام فتح و نصرت بر ...ست و حرکت ... شد ... اکنون که اکوا کب اقبال شان از ظلمات جهل
مرکب و محاق ... بمقتضای ... از زور بازوی شوکت و چیره دستی جنود فتح و نصرت
آگاهی فرمودیم و اگر و خذلان پژوه ... حصانت دیوار را پرده دیده آگاهی و قفل
زبان عجز اندوزی و عذر خواهی خود ساخته فرمان واجب الاذعان را تلقی بقبول ننمودند
تا آنکه بمقتضای نوامیس سلطنت عظمی و خلافت کبری جمعی از جنود مسعود را بهدم
آن بنیان و افنا و اعدام آن گم گشتگان تیه غوایت و عصیان نامزد فرمودیم
و چنانچه حامل حکم والا فرمان معلی که یکی از محصورین مقهورین است مشرح تقریر

نمایند نواب انحصار تو برتو بمقالید سیوف درخشان سپاه جنگجو بازو دست تسلط لشکر قیامت اثر
بر آن قوم بسپرد و بادر از گردش بنیان وجود صغیر و کبیر و جوان و پیر از این سیل بی امان بنیان کاخ جرأت
و جسارت پردلان آن فوج با خاک یکسان شد چون اخبار و انذار از شیوه این دودمان والا
و سلسله معلی نسبت اقتفا بآثار اسلافنا الکرام بر ذمه همت عین فرض و فرض عین میدانیم که
آن ایالت پناه را نیز از کیفیت تسلط قوت قاهره و چیره دستی اقبال زاهره آگاهی فرمائیم
که اگر گوش هوش باصغای فرمان واجب الاذعان گشوده قبل از آنکه کارش بیورش منجر گشته
عساکر منصوره بفحوای ان جندنا لهم الغالبون تصرف در بروج و باره قلعه و حصار نمایند از
در اطاعت و انقیاد درآید بازار اطاعت پیشگی و خدمت سگالی آن ایالت پناه ابا شهر
انجاح مطالب و اسعاف مآرب سربلندی بخشیده هرگاه هوای خدمت این آستان خلافت
مکان در سر و پرواز معارج سعادت جاوید در نظر داشته باشد بتفویض حکومت محلی از محال
ممالک محروسه که صاحب صوبه آن محسود امثال و اقران بل امرای ایران و هندوستان تواند بود
ممتاز و سرفراز فرمائیم و اگر آرزوی وطن مالوف عنان تاب این عزم صواب باشد با تبعه
و بحقه مشمول عنایات خسروانه فرموده رخصت انصراف ارزانی داریم و در نظر سکار آگاهان
دانش منش و درست اندیشان نیکو روش ظاهر و روشن است که قزلباش ظفر تلاش را
از کشته شدن محابا و پروائی نیست و پرچم اعلام را بر طره مفتول شاهدان چین و تتار ترجیح
و مار دشمن ابر نکهت نسیم بهار ترجیح میدهند و معهذا وفور جیوش قاهره و کثرت جنود باهره
بمرتبه ایست که حصر آن بر خیال و در اندیشه متعسر و احاطه تعداد آن بدست شمار اعداد لا یتناهی
متعذر است [illegible] چند که معاضدت ایشان در رفتن این چار دیوار استظهار دارد در برابر
سپاه ایران چون [illegible] قطره در برابر دریا و ذره در برابر خورشید جهان آراست و شرح فتح قلعه مبارک ایران
در زمان نواب خاقان جنت مکان و استخلاص آن ملک دلپذیر از آباد تصرف رومیان که بکثرت لشکر
و عدت سپاه در زبان جهانیان اند بمسامع پیر و جوان رسیده خواهد بود و پیداست که این توده خاک را که
بمنزله آن چند روزی پای ثبات و قرار افشرده اند در پیش حملات این جیش منصوره که با صدمات امواج بحار
شورش سیل بهار دم مساهمت و لاف مساوات میزند پای ثبات و یارای قرار نیست و عنقریب

۱ مقابله با مفتح ۲ مقالید معنی کلید ۱۲ ۳ اخبار و انذار هر دو باز ۴ از انجاح معنی فیروز کردن و زبانیدن ۱۲ ۵ اقتفا بالکسر ... ۶ ... قاهره معنی ۷ زاهره معنی ...
۸ ... ۹ اقتفا بالکسر معنی ... ۱۰ ... ۱۱ پرواز معارج ... ۱۲ ... ۱۳ ... ۱۴ ... ۱۵ ... ۱۶ ...

بعون عنایت الهی این مشت گل به نیروی آتش دستی و خانه برانداز جرأت سرشمار غازیان نصرت شعار که همگی نقد جان بر کف سر صد فرمان اند و صدمات توپهای اژدها صولت اژدر مهابت که زمین را از تصادم ایشان خلل در ارکان و بروج قلعه مانند بروج خروج اخضر در دوران ست از هم ریخته و پاشیده آفتاب آمال از افق سعادت و اقبال طالع و لامع خواهد گردید و عقیله طرفین اطاعت و عصیان و وقوع سود و نقصان آن را ملاحظه نموده به روشنائی شمع خرد خود را بمامن عافیت خواهد رسانید که بعد از فوت وقت بمضمون آیه کریمه فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأو باسنا تخم عجز و استغاثه بی ثمر و تفسیر ندامت و حسرت بی اثر خواهد بود

رقمی که بنقی سلطان از احکام روم نوشته شد آنکه چون بفحوای صدق انتمای کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته بر ذمه همت پادشاهان والاشان و سلاطین عدالت توامان واجب و لازم و فرض و متحتم است که رعایت احوال رعایا و زیردستان و معاضدت و مظاهرت مظلومان نموده چنان نمایند که بسبب تیقظ و بیداری ایشان رعایا و تجار و مسافرین در مهد امنیت و راحت غنوده و زنگ تفرقه از خاطر متردین و سالکین سبیل زدوده بفراغ بال کسب معاش و سرانجام اسباب انتعاش قیام نمایند و چون بعضی از انسان صورتان ابلیس سیرت و بشر نمایان شیطان سریرت در لباس آدمیت و مروت پایمال شنیعه کردی قیام مینمایند و اندوخته سنوات را با نقد حیات از تجار خریدار که سر رشته شیرازه رفاهیت سکان هر دیار است میربایند لهذا بر ذمت همت طرفین رقبه فرمانفرمای جهانبین که حدیقه پیرایان آمال خلائق و چمن آرایان خلق و خالق اند واجب و لازم است که اگر آب خود رائی و خودسرائی خار بیگانه هر دم آرا را ... بساط مصالحه سر بالا کشند با تیر آبدار شمشیر خیراندیشان آن خار بن افگنده و آن نخل جفا از ریشه برکنده گردد مبین این مدعا و متحصل این متمنی آنکه مسموع مسامع جاه و جلال میگردد که بعضی از حکام ولایات متصله بولایات ممالک محروسه ما پا را از منهاج مستقیم حسن سلوک بیرون نهاده نسبت برعایا و متردین و منسوبان دولت ابد قرین مسالک طریق تعدی وجود میسپرند و یکی از جمله آن یأجوج صفتان ...

که در هدم سد سکندری مصالحه و دوستی طرفین سعی مینمایند فلانست که بر جمعی از مسلمانان تحت امر ایشانرا عرضهٔ نهب و تاراج آثار ایشان را هباء منثورا نموده و بدین شیوهٔ ناپسندیده اکتفا ننموده پیوسته سلسله جنبان شرارت و فساد و مهیج مواد بغی و عناد است و منسوبان این دولت محکم بنا بر رعایت مراتب اقتضای خلت و صفا و صدد تلافی و تدارک و بنیاد متعرض احوال ایشان نگردند و اگر چنان چه آن مفسد بد اختر تنبیه یافته کرار ارتکاب این امر نماید منظنه آنست که موجب بامور عظیمه گردیده رخنه در حصار استوار مصالحه و مسالمه افتد و بعد از آن تدارک دشوار خواهد بود و مناسب شیمهٔ خیراندیشی آنکه کارگنان آن دولت عالیه آنگروه مخذول را تنبیهات عظیمه و تهدیدات بلیغه کرده نگذارند که من بعد ارتکاب این قسم امور نمایند و اگر از رهگذر بعد مدی نخاول از مستقر سریر سلطنت و تعین شخصی بجهت تنبیه آن ابلیس سیرتان ثعالب خدیعت انجام این امر بدت متمادی میسر تواند شد بنا بر حصول اتحاد و یگانگی و علم دوئی و بیگانگی اگر منسوبان این دولت والا آن طائفه را بسزای خود رسانند محمول بر نوع دیگر نخواهند فرمود

رقمی که بجهت امتیاز الویه سپاه نوشته شده

از روزیکه دست قدرت جناب لشکرکش وجود و سپه آرای هستی و بود بجا کلید هستی صنع ازل الشعر الوییه کمیونت و اعلام هستی بر مفارق جنود مکونات و افراد کائنات نموده و شقه رایت فروغ آیت خورشید و ماه را نعیران نا فذکن از هم کشوده هر صنفی از اصناف این لشکر بیشمار از هم به نشانی ممتاز و هر موجی از بحر بیکران این فوج العلامتی سرافراز ساخته شقه لوای عساکر روز طلایی مجلول فروغ مهر بلون و اعلام سپاه شب تحلی نما بگلهای کواکب ثابت و سیاره مزین ست طوایف لاله و گل که پیادگان بحار بهار اند فوج فوج لباسی جداگانه و در بر و هر پیرایه خاص رونق افزای حسن منظر است چون تا سی فرع باصل از واجبات و تابع بودن جزو بکل از مفروضات میباشد بمقتضای ظلیت حضرت جهان که غمخواری جهانیان یک گل از آن باغ جنت نشان ست مقرر فرمودیم که هر یک از عساکر بیگیان و امرای عظام را نشانی ظاهر و علامتی باهر باشد که بدان و هنگامه هیجا و زمان مقابله اعدا که مردان را فصل شگفتن گلهای مطالب و هنگام رسیدن اثمار آرب ست از هم ممتاز باشند بنابران شفقت شاهانه شامل حال فلان فرموده علمیکه مطرز بآیات فتح و نصرت ست بآن ایالت پناه شفقت فرموده مصحوب فلان ارسال فرمودیم

رقیمه که به میرزا مقیم کتابدار در ایلچی گری هند نوشته شده

مرزا مقیم کتابدار خاصه شریفه بصنوف توجهات شاهانه و الوف نوازشات پادشاهانه مفتخر و بشرف امتیاز یافته بداند که ازانجا که بوارق عنایات ازلی و سواطع اشراقات سعادت لم یزلی از مبدء طلوع نیر جهانبانی و مبدأ ظهور کوکب عالمتاب صاحبقرانی چراغ ابد فروغ این دولت والا را از پرتو انوار کمشکوة فیها مصباح برافروخته و قلوب اعادی خفاش طبیعت را پروانه وار باتش بی امان این شمع فروزان سوخته پیوسته ابواب کامیابی و عشرت اندوزی به تشیابخی بالغی بر روی منتسبان این دولت والا بازو دست اقتدار اولیای دولت مصون از کدورت باثمار حدائق مطالب آرب و رازمی باشد و درین ایام سعادت آغاز فرخنده فرجام هوای سیر و شکار ریاض خلد عنوان مازندران بهشت نشان که از سایر متنزهات ملک فسیح الفضای ایران بل گلشن امکان بامتیاز انهار و الوان ریاحین و ازدیاد اصناف صید و شکار و آزاد عنان تاب عزیمت والا گشته فضای نیم بقعه همیشه بهار مضرب سرادقات آسمان کردار و مخیم شادروان خورشید انوار گردیده چون از تاریخیکه آن واقف مراسم بندگی از خدمت والا درگاه معلی جدا گشته عریضه مشتمل کیفیت سوانح و وقایع آنحدود و احوال سعادت اشتمال سلطنت و جلالت پناه فلان بدرگاه فلک اشتباه نفرستاده خاطر دریا مقاطر منجلی نظیر و ضمیر ملکوت ناظر الهام تخمیر متعلق انتظام قواعد سلطنت و جلالت پناه مومی الیه میباشد اگر آن مقرب الحضرت بزودی رخصت انصراف حاصل نموده روانه میشده باشد فبها والا اخبار صحت مزاج و حقایق سامی و دودمانی جلالت و سلطنت پناه مومی الیه را بتفصیل عرضداشت نموده روانه پایه سریر خلافت مصیر نماید و در حین مرخص شدن بپادشاه والاجاه مومی الیه اظهار نماید که حسب الامر اعلی دو زنجیر فیل ماده و نر مرد خوش جلو با دو نفر فیلبانان خواجه سرا طلب شده و بعد از آنکه تحصیل نموده تسلیم نماید همراه بیاورد و مطالبی که داشته باشد عرض نموده بعز انجاح و شرف اسعاف مقرون شناسد

۴۹

رقم مشیر تعالی محمد بیگ اعتماد الدوله

چون قابلیت مواد حصول استعداد در طلب آثار انظار تربیت و جذب قواعد عواید

عنایت خاصیتی ست که پرتو مهر منیر بمقتضای آن گل را در رگ شاخ رنگین و قیمت لعل و یاقوت
را در صلب کان سنگین بنماید و بهمین معنیست که انسان را از زمرهٔ امکان و معشر اعیان تاج امتیاز
بسر میگذرد و مقالید حل و عقد امور بکف کفایت و قبضهٔ درایتش میسازد و نقد قابلیت گوهر
شاهوار نیست که در گرهٔ قطرهٔ باران نیسان بسته است و عروس حجله نشین تهیاست که طراز ندهٔ
وجود در انتظارش نشسته در کارخانهٔ امکان تاثیر فاعل بی شایستگی ماده قابل تاثیر نیست
بی پود و خیال ایوان رفیع الارکان بر ریگ روان سود نیست بسود اگر آئینه قابلیت نباشد
صورتی مقبول طبع جلوهٔ ظهور ننماید و اگر مرآت آمادگی واسطه نگردد حسن وقوع ایشان نقاب حجاب
از چهرهٔ ظهور نمیگشاید سیم و زر را از تمامی عیار کسوت فروغ خورشید و ماه در بر ست و عینک را
از یمن صفای طینت رتبهٔ تقدم بر بینش ارباب نظر لهذا فروغ عنایات و انوار تربیت
نواب همایون ما که چون تابش آفتاب عالمتاب عام و اثرش تمام است بمقتضای الناس معادن
کمعادن الذهب و الفضه بعضی از بندگان بعلت قابلیت مواد و حصول استعداد مرتبه
والای قرب سرفراز میسازد و پایهٔ قدرش را از اکفا و امثال می افرازد و مصداق این کلام و مصدق
این مرام صورت احوال فلانست که از تاریخیکه منظور انظار احسان و مهبط فیوضات بیکران
گشته لوا فیوا بل اناً فاناً بمقتضای حسن خدمت و اظهار کاردانی و کفایت جذب آثار رحمت
بیشتر از بیشتر مینماید و یکی از جواهر امور مکنونه که بکاوش اندیشهٔ آن اخلاص پیشه از معدن خفا و
اختفا به پیشگاه ظهور و وقوع جلوه گر گردید معادن طلا و نقره ملک ایرانست که از عهد
باستان الی الآن نشان آن در بین نبود و ... اختفا و تمامی وجود کیمیا بود صورت وقوع
آن در آئینهٔ احتمال نمیدید سواد چهره نمینمود در عهد وزارت و ایام کفایت وزارت پناه موالیه
مسمی بجا اسم از کشاد این معما ظاهر گردید و آوازهٔ ظهور این امر غریب از حدود روم تا دهنهٔ فرنگ
رسید و بازای این خدمت نیکو و درست خیالی مومی الیه را مجدداً منظور نظر احسان
و الطاف بیپایان فرمودیم

رقمیکه در باب طلب مولانا محمد محسن کاشی نوشته شده

آنکه مولانا محمد محسن بعنایت بیکران خسروانه مستمال
بوده بداند که چون پاسدار می شکر هر چیزی بازای انعام منعم و جوب تبیان تمهید در خور

اکرام مکرم میباشد چنانچه هر جزوی از اجزاء موجودات و هر فردی از افراد کائنات مرآت تماشای
شاهد این مدعا و حجت واضح این متمنی ست از وجد دوام چرخ گردان چون آفتاب عالمتاب روشن
ست که سرگرم این آرزو و از ذکر مدام در یا پیداست که سررشته این جست وجوست و ازین قرار
برگروهی که از درگاه عنایت کریم مطلق باعوالی گوهر گرانبها مذهب حق ائمه اثنا عشر و فرمان روائی
انواع بشر که عمده عطایا و زبده مزایا بخشند و عطیات اختصاص یافته باشند رعایت آن نعمت
بیشتر از دیگران لازم و مراعات آن فرض و متحتم ست و چنانچه این فرقه والا و طبقه معلی
مشغول الذمه این دین واجب الادا میباشند بر واقفان رموز عرفان و عارجان معارج ایقان
نیز در مذهب دینداری و کیش تیقظ و بیداری فرض عین و عین فرض ست که معاضدت حارسان
نقود شریعت و حافظان گوهر نوامیس ملت نمایند و لله الحمد و المنه که نواب کامیاب همایون مارا
از آغاز طلوع نیر عظمت و اقبال و عنفوان اهتزاز بهارستان جاه و جلال پیوسته بمعاونت و تائید
حضرت رحمان و خالق زمین و آسمان مراعات امور دین و سلوک مسالک یقین منظور نظر اصابت
اثر میباشد و درین وقت که تقویت شعائر اسلام و استحصال استحکام مبانی ایام رمضان وارد مطمح نظر والا
و مرکوز خاطر معلی آنست که کماهی نماز جماعت که در حقیقت ادای دین واجبی شهادت عدول مومنان
ست قیام نماید میباید که چون بر مضمون واجب الاذعان اطلاع حاصل نماید از روی امیدواری
روانه درگاه جهان پناه شده تقدیم این امر شریف را که در حقیقت استرضای فرمانروای صورت و معنی ست
عمده عبادات و خلاصه طاعات داند رقیمه که بجهت خلعت محمد بیگ اعتماد الدوله
نوشته شده آنکه بخشاننده پیرایه وجود و کسوت پوش آسودگان بزم شهود که فلک را از لباس
اطلس و بر خورشید را تاج فروغ بر سر بمقتضای حکمت شامله و بمقتضای قدرت کامله هر فردی از افراد
کائنات و هر جزوی از جزئیات مکونات را مرآت صفات کمال و آئینه سیمای ذات عدیم المثال
خود نموده و از ذره تا خورشید جهان آرا و از قطره تا دریا آنچه مشاهده دیده دریا بینان
رموز انفس و آفاق که چشم بصیرت شان از کحل الجواهر دانش روشنست گردیده همگی فراخور مایه
که از انعام عام آن مفضل منعام یافته اند سرگرم این تکاپو و بی آرام این جستجو اند خورشید را
نعل در آتش که لعل را در کان و غنچه را در گلستان جامه رنگ پوشانده و ابر مدرار بهار را

۵۱

جماعت ۱۲

۱۶ وجود بفتحتین معنی هستی و دریافتن مطلوب و در اصطلاح صوفیه یافتن ذات خدا را در ذات خود و اینجا مراد از حقیقت ست ۱۲

۱۷ شهود بضمتین حاضر شدن و در اصطلاح سالکان دیدن ذات حق ست بیرون از ذات خود و اینجا کنایه از صورت ست ۱۲

۱۸ مشاهده بصیغه مفعول معنی دیده شده ۱۲

۱۹ انفس و آفاق بفتح همزه و سکون فا و ضم فا و مد همزه لفظ دوم جمع نفس ... معنی ارواح و اجسام ۱۲

۲۰ منعام بالکسر بروزن محراب معنی بسیار نعمت دهنده ۱۲

۲۱ نعل در آتش بودن مراد از بیقرار شدن است ۱۲

پایه هر روز از قطره زدن آبله وارست که عریان تنان غصن اشجار را بخلاع رنگارنگ نوروزی سازند
و ظهور این معنی حصول نپذیرد مگر به پادشاهان دیشان و خسروان نافذ فرمان که ظل حضرت پروردگار
و آفتاب فلک اعتبار اند از سایر افراد کاینات بیشتر توانند بود که ظلال احکامات اشخاص را ملازم و سایه‌وار
متابعت ذات کاریست مستحسن و چنانچه قابلیت مواد و رسائی استعداد مقناطیس جذب عنایات مبدا
فیاض میباشد شایستگی خدمت و خلوص نیت بندگان نیز جالب عطایای خسروان دیشان میگردد لهذا بنا
بر ظهور اخلاص بندگی و حسن نیت بندگان خاص و کاردانی عالیجاه محمد بیگ وزیر دیوان اعلی شمه‌ای از عنایات شاهانه
و نشر دو شمه از الطاف بادشاهانه شامل حال فرخنده مآل مشارالیه فرموده از ابتدای فلان ئیل بر سیاله مواز
پنج دست از اثواب پوشیدنی نواب همایون ما که در ایام نظارت بیوتات سرکار خاصه شریفه بانعام مشارالیه شفقت
و مرحمت فرموده بودیم بدستور بوزارت پناه مومی الیه عنایت فرمودیم مستوفیان عظام قسم این عطیه
در دفاتر خلود ثبت نموده از شائبه تغیر و تبدیل مصون و محروس دانند و صاحب جمعان بیوتات هر ساله
واصل ساخته در عهده شناسند **رقم تکه جهت خلعت میرزا محمد شفیع منجم نوشته**
چون نجوم سمای سلطنت و بختیاری و آفتاب جهانتاب فلک عظمت و تاجداری اعنی پادشاهان
آسمان جاه و خسروان کواکب سپاه در آکه شهاب ثاقب دولت شان و قدر اول فلک والائی و برتری
و ماه تابان النور کمال شان در نصف النهار بلند اختری است و دیده رصد بندان فلک آثار
کشایان لجه بینش خاصیت مهر درخشان و خورشید تابان میباشد و چنانچه آفتاب جهانتاب صدر
نشینان مکامن اکمام بوستانی و زیچه شناسان طالع وقت نوروز سلطانی را با اثواب مختلفه و
پیرایهای شکفته الفوایح انگشت نمای شاخسار و صاحب امتیاز دار الاشتهار قلمرو نوبهار میسازد
بر ذمت همت حق شناس نیز واجب لازم است که تا تحویل حمل حمی که جبر با امثال و دیده اخلاص
بندگی رسم مطرح آب ارتفاع آفتاب جهانتاب جود و افر الجود نواب همایون مامور باشند نمائیم لهذا
در این وقت بنا بر شفقت شاهانه درباره ملک المنجمین میرزا محمد شفیع منجم خاصه شریفه اثواب
پوشیده روز تحویل با افادت پناه مذکور از ابتدای فلان شفقت فرمودیم **رقم**
مثبت و غال طبیبی چون حکیم علی الاطلاق کائنات مساح ابدان ارضین
و سموات که آورده و ... انواع حیوان و عروق و رواق اصناف اوراق و اغصان

بساحت دریافت و عرصه شناخت او از اهمیت است و اهتمامیست بکلیم و کاست از نکویی نیز
شخص دولت و عرق دارائی و سلطنت ابا ناال حسن بیرنواب همایون باداوه بنامی صلاح مزاج فاطمه
ایام ابر نوشد اروی عدالت بانهاده پیوسته بکنون خاطر والا و مرکوز ضمیر معلا آنست که جمعیکه
کسب کمالات و حسن خدمات اعاده و سبق بندگی آبا و اجداد نموده باشند مشمول عواطف شاهانه
و جو لطف خسروانه فرمائیم لهذا شفقت شاهانه شامل حال فلان شد **دیباجه رقم**
شخصی چون خاطر دریا مقاطر سلاطین تمکین که مجمع البحرین مروت و سخاوت جامع السعادتین
اولی و اخری ست پیوسته در بحر زخار تفکر و دریای بی انتهای تدبیر جویای گوهر مقصود که عبارت
از تحصیل رضای رب و دوست میباشد و نیل این مرام و استعطاف این کام منوط و مربوط
بآنست که جمعی از بندگان اخلاص شعار و غلامان فدویت دثار که حسن خدمات و نیکو
بندگی ایشان بمحک امتحان و قبول رسیده باشد تعیین فرمائیم که از نتایج سلوک ایشان
رعایا و برایا منشرح البال و ملجا و التقیا مرفه الحال باشند لهذا فلان را تعیین فرمودیم **دیباجه**
رقمی چون آب و هوای ریاض دولت والا و حدیقه همیشه بهار سلطنت معلی مقتضی آنست
که دوحه قدمت خدمت و تازه نهال بندگی مثمر و سایه گستر بوده غارسان آن کام مطلب یابی
از اثمار آن شیرین و حدیقه طراز از این طرب از الوان ازهار و انوار آن رنگین باشد لهذا از
ابتدای فلان خدمت فلان را مرحمت فرمودیم **دیباجه رقمی که جهت**
القاب محمد بیک اعتماد الدوله نوشته شده
بینایان رموز انفس و آفاق و خوانندگان نقوش حکمت این نه طاق پوشیده نیست که
شناسائی طراز برقامتی و دوختن پیرایه هر اندامی کار هر دیده وری و پیشه هر صنعت گری نیست
چنانچه آراستن قامت قابلیت سلاطین ذیشان بلباس دوام نیکنامی که از عدالت و سیاست
ابد و استقرار و مخصوص پیشکاران کارگاه تدبیر و کارکنان کارخانه تقدیر است
همچنین دریافت پایه اخلاص بندگان اخلاص شعار و خدمت اندوزان درست کردار
خاص دیده والای شهریاران رفیع مقدار میباشد الحمد لله که از بدو جلوس بر
اورنگ بلند خاقانی و تخت رفیع اساس صاحبقرانی پیوسته این شیوه ستوده

۵۳

منظور نظر اصابت اثر بوده هر یک از ملتزمان بساط قرب فراخور مراتب بخلاع
گرانمایه امتیاز و اختصاص یافته اند چون بهمین تشریفیکه اندراس را بمرور زمان انصرا
دوران بران و ستر مساس نیست اسم نبیل و ذکر جمیل ست لهذا درین وقت بنابر
حسن خدمات شایسته و تدبیر بائسته اعتماد الدوله محمد بیگ بالقابه لباس القاب عالی جاه
موصی الیه را که چسپان قامت قابلیت اوست مطرز بطراز مخلص بلا اشتباه و عمده
مقربان درگاه فرمودیم مستوفیان در ارقام و احکام و فرامین و مناشیر و عنوانات اثبات
و مرقوم سازند و از شائبه تغییر مصئون دانند دیباچه رقعی میرزای وحید الزمانی
نوشته شد انکه چون منهل عذب عنایت و شفقت و چشمه سار خوشگوار مکرمت و مرحمت
بر عموم لب تشنگان حصول مآرب سبیل و بر انبات تخم امید کشت زار مطالب
گوناگون حاجتمندان کفیل ست و پیوسته نهال آمال اخلاصمندان ازین با معین
در نشو و نما و عروق و اغصان آن از شرب این لال کوثر مثال زمین پیما و آسمان
سا میباشد لهذا رشحی ازین بحر بیپایان و قطره از باران این سحاب نیسان صرف
مزرع امید فلان گردید از تاریخ فلان دیباچه رقعی آنکه حکیم علی الاطلاق و والی
الولات باستحقاق که انسان عین را در شیمه مسمی موزخوان بغوامض صحائف اسرار
نموده و طائر نور نظر را در بیضه بیضی و قفص شبکی قوت آسمان پروازی نیروی عنقا
نازی کرامت فرمود چنانچه اجزای حواس ظاهر و باطن انواع دیجیات از اعتدال مزاج
شیرازه بند اتحاد گردید همچنین اوراق پریشان افراد انسان را از رشته عدالت پادشاهان
ذوالاقتدار صورت التیام و اتحاد بخشید و درین کارگاه قدرت و کارخانه حکمت
مانند تار بکاست قوام خیام ابدان از عروق و اعصاب درهم بافته است قماش لا
دارائی و ملک آرای از رشته احسان سلاطین ذیشان و تار احتیاج بندگان صورت التیام
یافته ولا که پادشاه کشور بدن فرمانفرمای معمور تن ست اگر نسبت فیض با جزای اعضا
فرق و قدم یکسان نباشد احوال رعایای حواس مختل و مجروح کالبد از دست انداز
لشکر بیگانه امراض و علل مستبل میگردد و اگر رفت و روب انفاس که فراش

دولتسرای سلطان دولت دست از کار کشید معاملات تعیش ضایع و مهمل میشود و ازینجاست که
فرمانروایان اقلیم صورت که راه بدقایق معنی برده اند همواره در تعمیر باطن بندگان صافی نهاد و
اخلاصمندان درست اعتقاد کوشش میفرمایند و بنده الحمد که نواب همایون ما را از ابتدای ارتفاع
مدارج سلطنت پیوسته منظور نظر اصابت اثر آنست که هر یک از بندگان فراخور قابلیت
سوادکسب استعداد از آفتاب احسان و سحاب امتنان استضائت و استفاضه نمایند لهذا
فلان را بزیور احسان سربلند ساختیم دیباچه رقمی نوشته آنکه خسروان نشان رموزخوانان لوح
امکان که در دبستان و علّم آدم الاسماء کلها بمنصب خلیفگی سرفرازاند بفحوای صدق انتمای من
عرف نفسه فقد عرف ربه از این کتاب سماوی رموز اسرار اسرار میخوانند و غوامض این
مشکلات را بوجهی میدانند چه خوانای این فن حکمت را علم بامور ضروری حضوری و هر آئینه
حضور معلومات در دیده تحقیق ضروری میباشد از شمه عدل نسبت بمعدل روح و منبسط
بودن آن در اعضا کالبد بیک نسبت معلوم است که احسان و انعام پادشاهان منظر کامکاران
و بندگان نیز عام میباشد و از اعتدال مزاج که شاهین میزان صحت است ظاهر میگردد که
ریاست عامه به نیروی ضعیف نوازی تمام میگردد و از تردد انفاس که در خواب و بیدار بر
یک قرار است بقرار پرستاران سبوق خدمت ملوک معلوم و از جنبش نبض که سطر خوانای
این صحیفه قدرت است پیوستگی دست امیدواران بدامن دولت سلاطین مفهوم است ازین
منشور الاداب الهی سلوک رئیس ما روش پیدا و از احتیاج سلطان قلوب به تردد انفاس
وجوب پرورش احوال خدمتگاران بر مرآت ضمائر خسروان هویداست و بنده الحمد والمنه که
از بدو جلوس بر اورنگ سلطنت و اقبال و ابتدای اتکا بر وساده عظمت و اجلال همگی همت
والانهمت مصروف و معطوف برآنست که بندگان این درگاه آسمان پیشگاه عموما و باریافتگان
هم قرب حضور خصوصا از فوائد احسان و انعام محظوظ و بهره مند گردند لهذا بنابر شفقت شاهانه
دربارهٔ فلان تعیین فرمودیم دیباچه رقعه جهت وزارت شخصی نوشته آنکه
ازروزیکه در دار العبادات امکان صفوف وجود اشجار بقیام بندگی و سجود
اذعان یکتائی ملک منان اشتغال نموده از طوع بندگی طوق اطاعت برگردن

٥٥

وارند عادت عدالت عادل مطلق بر آن نحو جریان یافته که افراد متکثره انسان را برشته اطاعت پادشاهان عظیم الشان شیرازه اتحاد بسته یعنی اعتدال حقیقی که مضاهی وحدت مطلق ست نزدیک گرداند لهذا بر ذمت همت پادشاهان قوی الاقتدار که سایه آن ذات در پرتو آن خورشید کامل الصفات اند لازم که بجهت مراعات آنمعنی در هر محلی از محال ممالک محروسه جمعی از بندگان که متصف بصفت امانت و دیانت بوده باشند تعین فرمایند که مهام رعایا بنیروی کاردانی ایشان منتظم و شمل جمعیت شان ملتئم باشد و چون آثار راستی و کاردانی از وجنات احوال فلان واضح ولائح ست شمه از عنایات شاهانه شامل حال مشار الیه فرموده **دیباچه رقعی**

چون حکیم علی الاطلاق که وجود انسان کبیر را که عبارت از عالم اجسام ست از اخلاط اربعه اسطقسات و اعضاء رئیسه موالید و جوارح کائنات ترکیب نموده وجود پادشاهان رفیع المکان را در مزاج این بنیان عظیم الشان بمنزله حرارت غریزی که شیرازه ارتباط اجزای ابدان است مقرر داشته که بمیانجی این پیشکاران قدرت الهی اوضاع عالم امکان را انتظام و شمل وجود مکونات ملتئم باشد چنانچه قسط حرارت غریزی کبد که مدبر امور بدن و طبیب بیماران معموره تن ست از سایر دیگران بیشتر میباشد همچنین رعایت مراقبت جمعی از ارباب کمال که بسوختن دماغ چراغ افروز خانواده حکمت و فضیلت گشته زبانزدان طبیعت و مزاج و نبض شناس شخص تدبیر و علاج شده باشند و بکار خسروان گردون کریاس بلکه عموم ناس آیند بر ذمت همت قدرشناس واجب و لازم و فرض و متحتم ست **دیباچه رقعی**

فلانی بداند که چون هر موهبتی از مواهب جناب کبریا و هر عطیه از عطیات خالق ارض و سما را شکری خاص میباشد که بدون اتیان بدان از عهده شکرگزاری برآمدن متعسر بل متعذر میباشد چنانچه شکر جارحه زبان عبارت از آنست که پیوسته بحامد حضرت رب العزت رطب اللسان بوده باجرای مآرمعین محامد خالق مظروف و ظرف از این جدول صوت و حرف چمن عبودیت را سبز و سیراب دارد و شکر ثروت و غنا آنکه فقرا و مساکین را بدهش درهم و دینار در دامان خواهش از خاک مذلت بردارد و همچنین شکر عطیه عظمی نعمت والای سلطنت جهانبانی و پادشاهی

و پاسبانی الست که همه اوقات از احوال امور مملکت و ملک داری و ضعفا و فقرا و رعایا خبردار
بوده و در کمال تیقظ و بیداری بطلب حضرت باری اشتغال نمایند چون رعایا را قدرت آن نیست
که مطالب خود را بپایه اعلی رسانند و در محالیکه در اقاصی بلاد و ممالک محروسه باشند بعرض
مقدس رسانیده از خوان عدالت استلذاذ و توانند نمود لهذا بر سهولیت وقوع
این امر اهم مقرر فرموده ایم رقعیکه جهت اجرای آب و شور عمال
محمد بیک اعتماد الدوله نوشته دهقان کشت زار وجود کائنات
و غارس نهال هستی موجودات که مزرع آسمان از آبیاری قدرت بالغه او خضر نهال زمین با
باثمار رنگین شکر و سپاس بارور است از اجرای عیون خورشید و ماه که باعث نکهت بهار
و خزان حدائق سپید و سیاه است چراغی در راه تفکر اهل بینش افروخته و جهانیان را بروشن ترین
وجهی راه و رسم آبادی آموخته که باحیای اراضی اموات که همکاری حضرت مسیحا و اجرای
عیون و قنوات که شبیه معجزه جناب مقدس موسی ست هم چراغ تحصیل رزق حلال
افروزند و هم ذخایر مثوبات اخروی اندوزند و از آنجاکه احتیاج غذا او انسان بل انواع حیوان
را بالاشتراک حاصل و اقدام برین امر بجایست مختص عدالت سلاطین باتمکین مسکلت حقیقت در
اشتغال بشیوه ستوده حراست اقالیم و جمهور فیض حیاتی از آفت و بلیه بر عدالت فرمانروایان
وقوع منفعت ست و چنانچه مشتغلان این شغل نبیل راه انعامی ذکر جمیل خسروان گردون
توامان حقی ثابت میباشد بر ذمت همت پادشاهان والاشان نیز واجب و لازم ست
که در مقام پاداش و برآمده تلافی این نیکو بندگی بوجه احسن نمایند بتخصیص در صدق نیکو حسن تعهد
و صدق نیت موروثی و کسبی نیز علاوه آن شده باشد رقعیکه جهت وزارت
میرزا مهدی نوشته فرید دیوان ازل نشان امد فرمان اعلی کل شی
خاتمه ثم هدی صاحب قلم منشور جلی النظوران فی ذلک لآیات لاولی النهی که طومار بدایع
شب و روز را بمهر افتاب و ماه نهاده و دفتر وجود را باوراق مکونات ترتیب تزئین داده رقم
فرمان معدلت الای جهانبانی را بطغرای غرای رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی مشحون
فرموده فرمانروائی انام را در مفرده خلود و دوام نام نامی و اسم سامی ما شیح نموده همگی همت

والا وجلگی نیت علیا مصروف و معطوف بر آنست که جمعی از خیر اندیشان و کاردانان یکجهتان اخلاص توامان که جمال فرخ

فال سریعت مصطفوی پیرایه دانش و کمال و حلی فضل و افضال مزین ساخته باشند از امثال و اقران بمزید لطف و احسان ممتاز

ساخته بمناصب بلند و مراتب ارجمند ارتقا و اعتلا فرمائیم و مصداق انیمقال صورت حال سیادت و وزارت و

اقبال پناه نجابت و هدایت و عظمت و اجلال دستگاه افادت و افاضت و فضیلت انتباه حقایق و معارف آگاه عالیجاه

نقاوة السادات العظام و سلالة الائمة الکرام اعتماد الدولة العالیة العلیة الخاقانیه مسیما للسیادة و للوزارت

النجابة و النقابة و الافادة و الفضیلة و الاقبال میرزا احمد که دوحه خاطرش در گلزار همیشه بهار سیادت و نجابت بانوار

علوم عقلیه و نقلیه مثمر و نهال طبیعتش بانوار کمالات صوری و معنوی بهره‌ور گشته لهذا از ابتدای ... او ذیل منصب

جلیل القدر رفیع الشان امر و الا منیع الارکان وزارت دیوان اعلی را من حیث الاستقلال و الانفراد بارسوم

و حق القرار و دستکات و جمیع ما یتعلق بهذا الامر بدستوریکه در وجه محمد بیگ وزیر سابق دیوان اعلی مقرر بود بسیادت و

وزارت و اقبال پناه عالیجاه مشار الیه شفقت فرمودیم که کما ینبغی بامر مزبور و لوازم آن قیام و اقدام نماید مستوفیان

عظام کرام دیوان اعلی رقم این عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده رسومات و حق القرار و دستکات امر مزبور را مخصوص

عالیجاه معلی الیه دانسته اسناد و نوشتجات دیوانی و آنچه رتق و فتق آن بوزیر دیوان اعلی متعلق است بنوشته و مهر عالیجاه

موما الیه که آینه ضمیرش مقرون بصلاح دولت ابد مشحون است معتبر دانند و عهده شناسند و چون ... نوشته شد

آنکه سیادت و ایالت پناه نجابت و حشمت دستگاه سعدت و بضعت انتباه عمدة السادات و نجباء الکرام نظاماً للسیادة

و النجابة و الدیانة و المعدلت میر ... دل اخلاص منزل پیوسته بضیاء آفتاب بدیع الاشراق عنایت و اقبال

پادشاهانه که در وسط السماء ترایدو ترقی نشر فروغ مینماید روشن و حدیقه بندگی و یکجهتی را برشحات سحاب

مدرار الطاف شاهانه که از بحر ذخار سلطنت ابد قرار ما به بر سیراب گلشن داشته بداند که عریضه اخلاص مضمون و ذریعه

یکجهتی مشحون که درینوقت بارسال آن جرأت و ... بلک ... ضمیر قدسی تخمیر و خاطر خطیر آفتاب نظیر منجر و مسلک ... بود

بنظر کیمیا اثر رسیده خدمات آن قرین بندگی آیین مستعد ظهور رسیده آنچه در هر باب معروض منتظر در بار و الا و ضمیر

منیر خورشید ضیاگردانیده بود بعمیر انوار ملاحظه و مستضی بضیای مشاهده شد آن اخلاص شعار بندگی دثار کافه

فرق ناجیه اثنا عشریه را مراحم بیکران خسروانه و نوازش بی پایان خدیوانه بخواهی الامور مرهونة باوقاتها

منتظر و مستوثق خواهند بود و چون خلوص نیت و صفای طویت سلاطین صدق آیین سلسله جلیله قطب

شاهیه نسبت بدین دودمان خلافت مکان و اتحاد مذهب و تشیع طرفین بر عالمیان عیان و مستغنی از شرح و بیان است

٥٨٦

جای طلوع دادن

عروس ۱۲

کنایه فرق ناجیه اثنا عشریه

همه گروه ها

نجات یابنده ۱۰

که شیعه ... ۱۲

اراده خاطر والا و طبع معلی متعلق بدان میباشد که صحبت این اتحاد بوقوع ائتلافی تازه بلند آوازه گشته از اثمار این پیوند
دوستی عزت اورنگ سعادت انوار کام مطلب اولیای منسوبان این سلسلهٔ جلیله شیرین گردد و تبلیغ ابلاغ دعا در عهدهٔ
تقریر مقرب الخضرت العلیة العالیة بنده زاده قدیم میرزا مقیم کتابدار شد و مقرب الخضرت موی الیه تا حین صدور
این فرمان جلیل الشان حسب الاذعان معروض داشته که بتقدیم آن قیام نموده باشد و چون آن سیادت و ایالت پناه شایستگی
آن هست که از آستان فلک بنیان مرجع خدمات بین الاقران سرفراز گردد میباید که شاهد فرمان را باتفاق
مقرب الخضرت مزبور در محفل اظهار و اعلان پیرایهٔ تقریر و بیان پوشیده اگر صدور نامهٔ الا بتعیین مقصدی از
بندگان درگاه معلی جهت انجام این مرام لازم باشد بموقف عرض رساند که در بنیان این جمهور فرمائیم بندگان و
منسوبان آن بندهٔ لیث ابد مدت دوران عدت بتقدیم رسانند خاطر بندگی فرخایر را بعنایات بیغایات شاهنشاهی
مطمئن داشته حسن خدمات و بندگی خود را بیشتر از پیشتر منصهٔ ظهور و مطالب و مدعیات خود را بموقف عرض رساند
که بزیور قبول و حصول منجلی گردد **قمیکه بوداق سلطان تفنگچی اقاسی ایام ایلچیگری هند**
نوشته اینکه امارت پناه بوداق سلطان بعنایات بیغایات شاهانه و مرحمت بی نهایت پادشاهانه مفتخر
و سرفراز و ممتاز بوده بداند که عریضه که در ینوقت مصحوب رفعت و معالی پناه علی قلی بیگ بدرگاه جهان پناه شاهی و
خلائق امیدگاه مشتمل بر خوشنودی از الطاف پادشاه والاجاه گیتی ستان بارگاه ستاره سپاه فرستاده بود در هنگامیکه گلهای کامجوئی و
کامرانی در بوستان هجران مصاحبت جعفر ابر بیزش سحاب عنایات شاهنشاهی شگفته و گرد و غبار عوائق و موانع عیش و عشرت بنامیم
الطاف الهی رفته و ولات اطراف در دربار جاه و جلال عرش آستان سلاطین با تمکین در آن محفل بهشت مشاکل تابند
سامع حجت در مجلس بهیئت بتسطیر کیمیا اثر رسید برگ پان که بدفعات ارسال نموده بود بتخصیص آنچه از لاهور
موبهار دارالخلد نرم مرسم نشان سبز و ریان ارمغان گردید بنابر عنایات شاهانه در باره آن غلام زاده خلاع فاخره مرحمت شده
مصحوب رفعت و معالی پناه سهراب بیگ غلام خاصهٔ شریفه فرستاده شد و معروض داشته بود که اعلیحضرت پادشاه والاجاه کامیاب
مالک رقاب بنابر مراعات یکجهتی و یگانگی مقرر فرموده اند که متعاقب ارسال برگ سبز پان بوستان یادآوری شگفته و
خندان باشد یعنی موجب اهتزاز از ابر بوستان سراغها همایون شد چون که طرفین بساط یکتادلی ممهد و ابواب مغایرت و
بیگانگی بالکلیه مسدود است انچه از آثار حلاوت آثار محققه اینها یار عزیز خاطر والای آن پادشاه جم اقتدار عدالت شعار پسندیده اطوار
بوده باشد معروض خواهد داشت که بندگان درگاه گردون اشتباه بارسال آن مامور گردند در عریضهٔ علیحده استمالهٔ خاطر خورشید مآثر عالیحضرت
پادشاه گردون بارگاه بارسال عمدة الاماثل و الاشباه جلال الدین محمد حسینی ایالت و شوکت پناه افضل خان شده بود بر انعکاس

دیار فوج چون در آنوقت فیمابین مصالحه نبود استدعای آن مقبول نشد ۱۲

آفتاب تاثیر آنست که عموم خلایق بفحوای وکلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته در ظل عدالت از تابش آفتاب شدت و محنت آسوده بال و مرفه الحال بوده دست تعدی اقویا از گریبان ملهوفین و ضعفا کشیده و بساط ظلم و جور از صفحهٔ روزگار نوردیده باشد و تمشیت این امر اهم و سرانجام وقوع این عزم مصمم موقوف بتعین شخصی ست که بصفت ستوده تمیز و دارسیدگی متصف بوده باشد و مصداق انتقال صورت احوال فلانست که آثار او اکتساباً باصلاحیت انجام خدمت مزبور از وجنات کاردانی او واضح و لائح ست لهذا شمه از شفقت شاهانه و عنایت پادشاهانه شامل و کافل آمال و آمانی او [آمال] نعمت و اقبال پناه مزبور فرموده از ابتدای فلان

دیباچهٔ رقمی در صدارت میرزا مهدی بیگ

آنکه چون پیوسته مکنون خاطر خطیر و مرکوز ضمیر خورشید نظیر آنست که مهر فروزان ملت بیضا و آفتاب جهانتاب شریعت غرا از غبار خلاف و غیم اختلاف مصفی بوده شعشعهٔ این مهر عالم افروز همواره تابان و درخشان باشد و حصول این مأمول موقوف بر آنست که زمام مهام امور شرعیه در کف کفایت و قبضهٔ درایت شخصی گذاشته آید که بصفت دین‌داری و پرهیزگاری و نجابت و صلاح آراسته باشد و مصداق انتقال صورت احوال فلانست

دیباچهٔ رقمی بسرداری علی بیگ

آنکه لشکرآرای سپاه دیار شهود و حافظ ثغور و کشور وجود که حاصل اعمار ساکنان ملک هستی بمین محافظتش از دست اندازی تاراج گران فنا مصون و محروس است از روز یکه زمام انام را در کف کفایت و قبضهٔ درایت نواب همایون ما گذاشته مکنون خاطر والا و مطمح ضمیر معلی آنست که رعایا و برایای ممالک محروسه مرفه الحال و منشرح البال بوده بدعای دوام دولت ابد مقرون قیام نمایند و نیل این مرام و حصول این کام منوط و مربوط بر آنست که جمعی از بندگان را که بصفت ضبط و ربط و نسق و کاردانی موصوف بوده باشند در هر قطری از اقطار تعیین فرمائیم که از روی آگاهی بانتظام احوال رعایا و سپاهی قیام و اقدام نمایند مصداق انتقال صورت احوال فلانست

دیباچهٔ رقمی آقاسی باشیگری

آنکه برای کسیکه در سرابستان تربیت و بهارستان عنایت از ریزش سحاب کرم و ابر مطیر احسان چهار فصل سبز و ریانست توقف دارد چند بن [؟] گلهای کام و اثمار الوان مرام همیشه آماده و مهیا باشد و از چوب خشک میوهٔ حصول مطلب میسر باشد خوش نشینان این حدیقهٔ خلد عنوان وقت خوش که بر سرکی را آئینه تماشای حسن بهار می‌بینند و در هنگام خواهش همچو اطفال آگاه بالکون مطلب از شاخسار نائل می‌چینند بنابرین بر ضمیر دانش پژوه پوشیده نیست که سعادتمندی

٦٢

راکه زاده و برورده این گلستان باشد اسباب حصول ناصیه غایت حاصلست لهذا بنابر تقدیم خدمت و اعتقاد و اعتماد نواب همایون بر فلان رقمیکه **میرزا صدر الدین محمد مستوفی الممالک** نوشته آنکه از روزیکه مستوفی دیوان قضا توقیع الملک من تشاء فرمان فرمای انام را بمفرده خلود و دفتر دوام بنام نامی نواب کامیاب همایون ما جمع نموده و پژوهش احوال کافه برایا را بدیوان افضال و انعام ما حواله فرموده پیوسته مرکوز خاطر والا و مطمح ضمیر معلی آنست که جمعی از کارشناسان راکه بزیور راستی و درستی قلمی محلی بوده خدمات ایشان را با عن جد بمنصه ظهور رسیده از امثال و اقران ممتاز و سرفراز فرمائیم لهذا دیباچه رقمی آنکه ناظر بقیه رفیعه سبع شداد و منظور انظار برایا و عباد از روزیکه سررشته مهام انام و حل و عقد امور کافه خاص و عام را در کف کفایت و قبضه درایت نواب کامیاب همایون باز گذاشته پیوسته همت والا و نیت علیا مصروف و معطوف بر آنست که بمفاد اِنْ اَجْرِیَ اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی رعایت و مراقبت جمعی از سلسله خاندان طیبین و طاهرین کرده باشند ایشان را بمزید عواطف و عوارف بین الامثال و الاقران ممتاز و سرفراز فرمائیم دیباچه به **جمشید خان قولار آقاسی** آنکه ظلیت حضرت آفریدگار و سایگی جناب پروردگار مقتضی آن میباشد که سررشته مهام غلامان و شیرازه امور بندگان بسبب تعیین جمعی از یکجهتان فدویت شعار که عیار بندگی ایشان بمحک امتحان رسیده باشد منتظم و ملتئم بوده باشد لهذا از بدو طلوع نیر تابان شاهنشاهی و ظهور خورشید درخشان جهانبانی و عالم پناهی پیوسته رتق و فتق و نظم و نسق معاملات غلامان خاصه شریفه بعهده جمعیکه بمزید عنایات شاهانه اختصاص داشته اند مفوض و مرجوع بوده درینوقت بنابر حسن خدمات و بندگی فلان دیباچه رقمی **باغورلو خان ایشک آقاسی** آنکه چون از روزیکه سحاب مطیر عالمگیر سلطنت و والا گوهر افشان و آفتاب جهانتاب دولت ابد مدت از افق جهانگشائی و جهانداری فروزان و تابانست از ریزش این ابر گوهر بار و تابش این خورشید گردون مدار پیوسته صوفیان اخلاص نشان و بندگان صادق الاذعان را گلهای مراد خندان و بوستان حصول مدعا سرسبز و ریان میباشد و ساکنان حدیقه بهشت مثال دولت ابدی الاتصال بدست اعتقاد از

۶۳

۱۰ عوارف بالفتح ...

۱۱ قولار آقاسی ...

۱۲ رتق و فتق بالفتح بمعنی بست و کشاد یعنی انتظام

۱۳ ایشک آقاسی داروغه دیوانخانه ...

۱۴ افق بضمتین ...

چوب خشک اثمار کام چیده اند و در ظل ظلیل لفر اقبال و رفاه حال غنوده آرمیده لهذا بنابر حسن
خدمات چنونگیری آبا و اجداد فلان دیباجه رقمی بزبان سلطان حاکم بحرین
از روزیکه گوهر آبدار خلافت و بختیاری در دور آفتاب فروغ سلطنت و جهانداری که سحاب عنایت
بیغایتش در شیمه عادت پرورده و صدف میمنت بار آورده زیب افسر عنایت و فرمانروائی
نواب همایون ما گشته پیوسته منظور نظر والا و مطمح ضمیر آفتاب نظیر معلا انست که جمعی از بندگان
درگاه خلافت پناه که آفتاب عنایت کامله و عدالت شامله بر ساحت احوال ایشان
تافته متصف بصفت عدالت و نعوت اهلیت شده باشند ایشانرا منظور انظار عنایات فرموده
زمام مهام جمعی از عباد العمر را که بصفت تشیع و صلاح و دینداری اتصاف داشته باشند در قبضه
کفایت و حسن درایت ایشان گذاریم لهذا دیباجه رقمی چون فراست کامل السعادات
نواب همایون ما که بسمو نسب و علو حسب بمحوای صدق انتمای مرج البحرین یلتقیان از سائر
سلاطین فرق ایشان امتیاز تمام دارد و بمقتضای آنکه گوهر قابلیت خانه زادان اصداف
خلوص نیت و صفای طویت بر افنون انعامات و صنوف نوازشات شایسته انگیز و اند که
خاتم خواتیم حدود و ثغور ممالک با محصور توانند نمود و صور تمثال از آئینه احوال فلان جاه و نمود
و پیدائی بود دارد که از نسبت بندگی ابوین و خانه زاد بودن جانبین مهبط فیوضات انوار عنایات
گردیده مرتبه منظور بودن انظار عنایت رسید لهذا دیباجه رقمی و نظارت
بقعه نجف اشرف که از بدو ظهور دولت ابد مدت طلوع نیر سلطنت دوران عدالت که تا نظر کارخانه گیهان منظور جهان و
جهانیان انجمن بنا مقدس حضرت جهان گشتن وسیع الفضای ایران که خیر البقاع لقب دارد کل قبابه
تاجیه لوای اقبال نواب همایون ما بها و ضیا کرامت فرموده همواره همت والا و جهانگی نیت معلی
مصروف و معطوف آنست که ساکن اهل الله و منازل سالکان خداآگاه بمیامن عنایت شامله
چون سرای بهشتی الشان معمور باشد لهذا دیباجه رقمی و صدارت میرزا ابو صالح
صدر ممالک صدر نشین بساط قرب قاب قوسین او ادنی و راه نمای صراط المستقیم فلان
نخبته هی الماوی که ذرات کاینات بفروغ آفتاب جمالش باشور شهود روان و انجم افلاک
بهوس پروانگی شمع عارضش بیتابانه گرد آمده زلال کوثر مثال آیات باهرات قراء

ارض مردات قلوب دل مردگان را بآن مختلفه را بفحوای اللّٰه نزّل من السّماء ماءً فاحیا به الارض
بعد موتها احیا فرموده از آن آبی ینبوع حکمتی و چشمه معرفتی بحدایق قلوب ارباب عرفان گشوده
و طراوت و پاسبانی این گلستان جنت آثار شریعت اغصان را بمقتضای حدیث انّی تارک
فیکم الثقلین کتاب اللّٰه و عترتی حواله بآل اطهار و فرقان مجید که معدن اسرار است نموده از آنجا
نواب کامیاب همایون ما خود آن آفتاب منیر تو آن چراغ اند و امروز حراست ممالک و سلطنت مملکت اسلام
ملت بیضا و دار الامان شریعت غرا مانند ماه انور که بنیابت آفتاب جهانتاب عالم افروزی نماید
به نواب همایون ما اتفاق دارد همواره مطمح نظر حق شناس و مطرح ضمیر منیر ملکوتی اقتباس است
که دار الملک شرع انور و دین مطهر از دست انداز مخالفت و نافرمانی مصون و محروس باشد
تحصیل این مدعا و حصول این متمنی موقوف بر این است که جمعی از مستدنیان شریعت شعار را که نهال
وجود شان از آن شجره والا منشعب بوده از آب و هوای شریعت پرورش نشو و نما یافته آثار کاردانی
و حقیقت شناسی ایشان در این دولت ابد مدت بمحک امتحان رسیده جهت ضبط
قوانین شریعت غرّا و ملت بیضا تعیین فرمائیم که به نیروی قوت خداشناسی همگی اوقات خود را
وقف پیرایش امور و فیصل مهام نزدیک و دور نمایند مصداق این مقال بعد تجال فاتح رقمی
میرزا محمد محسن طبیب خاصه شریفه حکیم حاکم علی الاطلاق پادشاه و دانا باستحقاق
که هر یکی را صدف گوهر خاصیتی و هر شاخی را اشارع قافله کیفیتی ساخته پرده های دیده بینا را بعد
پاکی چشم تشنه آب تطهیر نموده و آبهای چشم بینندگان را از صفت پرده پالوده به صبای حکمت کامله
و محبت علوم شامله اعتدال مزاج عالم کبیر را در ایجاد و تکوین انسان که عالم صغیر است و بدین نوع
گرامی از سایر انواع موجودات و اصناف کائنات تاج امتیاز متوّج ساخته و هر دو جهان را تنخواه
رتبه ترتیب و حجت نواخته این اجزای پریشان کتاب صنعت اشیا را نه تالیف از رشته حکمت عملی سلاطین
و نشان نموده و ابواب گلزار آسایش و همیشه بهار تمدّن از چهره ایشان گشوده از آن است که خود از میان
صاحب یقین و سلاطین حقیقت بین لشکر انداز این موهبت عظمی بر چشمه بنوشند الهی همتا یعنیا کیان
سو المزاج احتیاج کافه انام نمایند و در حفظ صحت عقیده و خلوص مشتاقان ذیل جهد مبذول نمایند
بحمد اللّٰه و المنته که نواب همایون ما نیز از آغاز طلوع تباشیر خورشید دولت و تنفس انفاس صبح

خواص صبح سلطنت شریاق اکبر عنایت ازاله سموم همومم از قلوب خاص و عوام بنمایند و از بن قانون

حکمت سرشته ملاحظه برالسابقه الطاف واحسان بیفزایند لهذا دیباچه رقمی جلوس ثانی

و تعریف اسم شاهی آنکه فلان بتوجهات شاهانه سرفراز گشته بدانند که چون سنت سنیه

طریقه مرضیه سلاطین انجم آئین این سلسله آن بوده که در حین جلوس به اورنگ سلطنت والا و تکیه

بر چار بالش خلافت کبری که در حقیقت نوروز فیروز عالمیان و بهار عالم افروز پیر و جوان است لباس

تمام نامی و اسم سامی را مانند رخت نوروزی تجدید میفرموده آمد و این معنی در خاطر والا و ضمیر منیر آسمان

سا مرکوز بود تا درین هنگام که آفتاب جهانتاب به برج حمل تحویل نموده و ابواب شگفتگی و انبساط بر

روی خلوت نشینان اکناف و اکمام گشوده زمین و آسمان شگفته و خندان و ایام اهتزاز پیر و جوان است

و معهذا اقتران السعدین نیز اتفاق افتاده این اراده مانند اثمار و ازهار که بتدریج قدم بحدائق بروز

و ظهور گذارند جلوه وقوع نموده پیرایه نام نامی بطراز سلیمانی مطرز گردید و رونق بنا بر وجود

و نانیز باین نام نامی زیب و بها یافت و رسانیدن این نوید جانفزا العهده اهتمام فلان شد

دیباچه که بر صور عبدالرحمن فارسی نوشته شد اصطرلاب دیده بیناکه نسج عنکبوتی

خطوط شعاعیش شباکه مناره آسمان پرواز نسرین و دام را دگیر ارتفاع نیرین است از غوغای

صدای ذکر خفی صورتهای این کاخ صورنگار که بنوای تسبیح قدوسش در رقص اند در ثقبه نوازی

حیرت خزیده و مردمک جهان نورش که در میدان مسابقت عرش تازیانه باشد مانند فرس

اصطرلاب زمین گیر گردیده اهم دماغ که بداهت توام زادن ابکار افکارش ملکه بود از زادن

مریم مضمونیکه قابل تحریر صحیفه ثناگستری تواند بود سترون والسن السن مقال و شهپر پرواز قفس

زادگان ما فی البال بر دیدن عضاده اصطرلاب الکن است فرس طبع جواد در میدان

فصیح بیانی از رهشت اداء حمد یزدان مجید و زورخورشید و ماه عقل و خرد را در شبستان جهل

منزو کرم شب افروز عقل بلند خرام را بر فراز کرسی خیال باین پرواز دستی پنجه و اقتدار از چیدن

گلهای ثنا که شایسته سرسخن کتاب باشد کوتاه و بی قوت و مردم دیده مقیاس آسمان

پیمای اندیشه چون ثقبه لبنه محصور خراس گران چار پهلوی نگاه حیرت عرش اعظم را در مقام

فرو تنی علمت ذات الحجب از پهلو نشینی ذات الکرسی حاصل و با کیان آسمان تشنان چهارچه انجم بلند پرواز از

٦٦

صدای بید علیلطنه عظمت و جلال حی لایزال فاسد و باطلست چوزار اگو هر شبچراغ کم کیابی چون
کودکان بازیچهٔ اعتبار و عذر او از شرم احتجاب ابکار پردهٔ عیشش جبین شرم ناک عرق ریز رسوای
و ناخوش عذارئی جمال و لی قوی خیال که تماش پای انداز بیانش گولهای ریشان بال پرستان چون
حایل راس الغول با سرگردانی بکجاوهٔ مغز خرد که پرکار رو در فن دقیقه یابی بر ربایندگان قصب السبق
مسلم البثوتی سوار ست در بازار سودای این شاهد یوسف جمال چون دستار سنگساران تنگ حوصله کلاه
است خورشید که سر سبزکیش را از شب کلاه اطلس گلند و فلک تنگ و بر جامهٔ زربفت فراخ دامن
فروغش بطانه سطح ظاهر کرهٔ خاک بد تماش تنگست و ربع مسکون را بدیدهٔ سیر چشمی استغنا در قبضهٔ تصرف
اسکندر رو دارا چون خشت قمار در دست قمار باز باخته می بیند و گلهای گلشن سپهر را که از آب خود
سیرابست بدامن افشانی بی نیازی از بار ریخته بدست خواهش نمی چیند در مجلس بار و در بار عرض
نیاز گفتار بجز آنکه جبین نورانی بر خاک ذلت مالد حرفی بر لب نمی آرد و از مهابت قهرمان قدرت
مجال سر بالا کردن ندارد قهقههٔ خندهٔ صبح که در حقیقت صدای سفید مهرهٔ آفتاب گیهان نورد ست چون
نالهٔ در نی پنبه آگنده از لب بر نمی آید و کف الخضیب از بیم آنکه در ثنای او احمد و توقع تحسین
بسحر بمیدند معنی رنگین با خود گرد و حنا از دست نیکشاید و شیر گردون از شرم شیر
چون کلب عوا پیوسته در سر بر و در دوشیزگان کواعب انجم را که بالانشینان بزم بر تری
اند چیرهٔ دستی حسن معشوق ازل چون مجمرهٔ سر در زیر دارد هرگاه زمینیان و آسمانیان را از
دهشت دشوار تحدیث سگالی و صعوبت راه حصول حضرت ضعیف نالی دست و دل
از کار رفته و تنور دل از آتش حرمان این شغل دشوار تفته باشد در ینحال من قاصر
بیان که در حجرهٔ مدرسهٔ تحصیل کمال و مکتب ترقی و انتقال قفل ابجد لو آموزیم
هنوز بر زبان و درس نا روانی طبیع خرد نم روانست از کرسی که عقد گوهر سخن میدار و دو به نردبان مسطر
که اقدام چوبین خامه آن را بیشمار د چگونه بر آسمان ثنای خالق انس و جان بر آیم و بمحض اینکه عروس سخن را
بسرخ و زرد تدبیج و خانش و گلگونهٔ استعارات توانم آراست در دبستان جمع دستانی مرصع خوانی نمایم
طریق خود شناسی و آداب دانی آنکه آب این دریا ژرف با نواه و رستهٔ نون و وات و چوب قلم نه
پیمایم و در بن محیط بی انتهاکه موجش بساحل نرسیده و فرسوده شناست خوض تمام و بذیل لطف

خاتم رسل و متمم کل اهل بیت اطهار اشهر و مختار خصوصاً امیر المؤمنین امام المتقین یعسوب الدین قاتل
المشرکین قامع الکافرین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین الی یوم الدین توسل جویم و باقدام عذر
راه اطناب نپویم و بعد بر ضمیر منیر خردمندان فلک دانش و مجسطی گشایان رموز بینش مخفی و مستور نماند
که صورت بیان مجلس رسته عبد الرحمن اوست که گشاد و حل و عقد و بسط و قبض سرای محکم بنای امکان
و قصر مربع اساس آشیان نشاء ارتفاع پسندیدگان پسندیده مشکل پسندان و خلق تمام میباشد آنکه ندگان
احیا از چاهسار عدم بر پوش که برج چرخ افلاک بسته بری آید و گری که انگشت حیرت بدندان نگار حیات
نباختن شیرین که آویزه این هیکل است میگشاید بشت سپند کواکب که زان مجمر است رفع چشم
عین الکمال مشتبه و بعبان واری مشکل الاعنه اشق توسن مراد چون اسب جوش عنان بکام
هرکس میدود و تنبیهش پاسبان گنج مطالب و کلب شب زنده داریش حارس تار سیاست کشیدن
وصل گهر آن بهار در کف کرم منیر المنت نهاده و سنبله اش به دهقان این کشت از خرمن خرمن حاصل
داده و امانع مردمان را از وقتا ثیر نفش او و خیال فرو باشند تا تأثیرات این موثرات زنگ یاس از
چهره آئینه مراد زائل است لنبلا باجود قصور باع از نیل اوج این ارتفاع و نسکالش این مرام دامان جهد
بر میان استوار و طلب توفیق از محول الحیل و نهار مینماید که مشاطگی انجمن عروس بیان و نخواد دیده
مشکل پسند باشد نماید و نباختن بیان گره از طره مشکلات شاهد امید عاکشاید و بتوفیق مسیر گل بامول
و مزین گل مطلوب بر نیم الحصول دیباچه که بر رسم الخط قرآن نوشته

الحمد لله الذی جعل الخط فی کل خطة حظاً و انشر الخلقه فی الاوطان
جمیع حمد ثابت است برای خدائیکه گردانید برای خط در هر زمین بهره بسیار و آفرید اورا در وطنهای
الکرام و تدوینه من الملوک مجاورا و مسافرا و صیره منظور العیون
کتابها و خطوطها همسایه ای مقیم و سفر کننده و گردانید اورا بینند بر آن چشمهای
الاعیان حین ما کان ناظرا و جعله سحاب مطیره تهلل لها
سرداران وقتیکه شد نظر بیننده آن خط و گردید دریای مواج الخط را در حالیکه ظاهر نیست زن
و زاخرا و جب که من دیوان العلماء ❀ ❀ ❀
ولبالب است و واجب کرد برای آن خط از گوهری جود و بخشش ۱۲

مواجباً ومرسوماً وانبت ورود موارد ونباتیته وقاً ومشموما اذا
مشاهره در روزینه و رویانید گلهای خوشبوی باغهای آن مزه‌دار و بودار هرگاه
تکلم تکلم وبلغ فی تکلمه غایة القصوی واذا سکت صمت و
که کلام کرد کلام کرد و رسید در گفتار خود نهایت نهایت را و هرگاه که خاموش شد خاموش شد و
من صمت نجا حرکات متحرکاته من اهتزاز العشق مخفیة من
هر که خموش شد نجات یافت جنبشهای حرکت کنندگان آن از جنبش عشق نهان از
عیون الاغیار والمعنی العریان فی لباس استعاره الکنایة محجوبة
چشمهای اغیار و معنی برهنه در لباس پرده‌های سیاه پوشیده
من رویة ذوی الابصار حتی امن صامت افحشم مصاقع الخطباء
از دیدن صاحبان بینائی تا آنکه خاموش کرد بلیغان خطیبان را
بلسانه ناطقا وتبارک الله من ناطق عجز لسیده مجالاً من کان فی
بزبان خود در حالیکه گویاست و زهی گویا که عاجز کرد [illegible] که بود در
مضمار البیان سابقاً علمه الله بالقلم حتی کره تقاراً بالالسجاد وبالاعلیه
میدان بیان پیشی کننده آموخت آنرا خدا به قلم [illegible] برای آن [illegible]
الافاضل ورثهم لسن البیان ما قصر عن نیله باع ادراک الاواخر
آنرا فضلا و نقش کرد برای آن از بیان - آنچه کوتاه شد از یافتن آن دست قیاس متأخرین
والاوایل صار مرید الاخدان ومحنزنا لرموزات القرآن لیسجد له
و متقدمین گردید قاصد دوستان و جای [illegible] اشارات قرآن مجید سجده میکنند برای آن
انظار الابیة الحیا محنه ونزل له شوارد والمعانی الطامحة سبحان الله
نظرهای انکار کننده سرکش و فرود می‌آید برای آن و حشیان معانی سرکش
[illegible] این بنیان یعنی [illegible] را در حلقه صحبت وجوه زهره جبینان این آبرو و رنگ
گلهای سرخ حنائی محیای مشتری طلعتان را در حدقه چشم دیده وران این رنگ و بو سکه صورت
زر و سکه خانه اعتبار او و تمام ولالی کلام ساده که از مرصع کاری او حسن نظام است در

٦٩

دارالضرب نفاذ فرمان تن بطعن و ضرب و تیک و سندان سپرده در انفاذ الفاظ و اوامی کلمهٔ شهادت

بسخت رگها پای ثبات فشرده گاهی در دولتسرای فرمان شاهان گرد جهان گردند و زمانی در خرابهٔ

رتیمهٔ شکسته بسته حاجتمندان خزینهاهم در کوی غزلیات نوغزالان از وزن زار و پاشکسته و هم

در اقطاع قطعهای جریدهٔ دولتمندان بر مسند نسخ فروتنی و تعلیق علاقهٔ خود نمائی درست نشسته

طرز لامش را جابر سر لعبتان فرنگست و مرغولهٔ نونش را چون ماهی ذوالنون جا در میان دریای

زنگ سواد کشور علم و بحر بهای شهرستان دانائی با دستور و رازهای نهان و آشکار در سینه تمامی

او مشهور است در بوستان بحران فرقان نقطهٔ اش در لباس سبحان لوی اعجاز فروخته و در تعلیم ابجد و

تدریس الف افلاطون و ارسطو حکمت مبدا و معاد آموخته در هنگام زادن از مادر چون مسیح افصح

سخن سرا گردیده و گوهرهای معانی شنید فی زبانی ترجمان شنیدن در رشتهٔ بیان کشیده در

باغ ادب صاحب منصب هزاری غنیش بعد از احدی الف نشسته و در محفل شاهیش چون

شین مدارنده و نا دار بهم پیوسته نتیجهٔ اشکال اربعهٔ امهات سلطنت است که از ضرب سلحه

ترتیب آبای سبعهٔ علوی حاصل شده و بحروف نسبت ثلث هشتگانهٔ تهجی موسوم چون دایهٔ

مهربان در آغوش کشیده و در خلوت یگانگی و اتحاد که جدائی پیوسته مهرورانه بردر چشم حسرت

بیگانگی نامحرمانه بر منظر ست مانی اشتین الفاظ گردیده چون میوه‌های ترش و شیرین مره مره معانی

مکرده و مغروش و جریده بینائی را چشم بندد و جراحت دل را رشحید در الفاظ فوقانی حروف منقوطه اش

چون گره بر گوشهٔ ابرو خوبان دلخواه و خاطر پسند هم در صورت لیلی و مجنون جلوهٔ ظهور نماد هم در پردهٔ ستر

لیل ظلمانی دور بهی نغمه سرای دلهای بسته را چون قفل ابجد از کشاد ابیات ببیدر و بند سخن مجاز

جواهر مراد عجمیان حروف معجمه اش ترجمان عرب عجم و مهملاتش چون لات و منات مسجود مردمان دیدهٔ بنی آدم

اگر دال دلالتش پشت خم نساختی عارجان معارج مضامین قرآنی را صعود بر مصاعد ادراک این میسر

نبودی و اگر دندانه سفیش کلید کشاد نگشتی کلید وار زبان گوینگان راه گفتگوی سر وهی آشنا و

بیگانه نگشودی پیوند ایشان چون عهد دست اندیشان سررشته برهمی نبسته و نقش رواج و رونق

شان سکهٔ بر زر هرگز ننشستی گاهی چون کاکل دلبران سر مشق کشیدن نگار آه و زمانی بیاض چهرهٔ

بتان توبه نامه گناه گشته مکتوبات سر لوح قرآنی سی قزلباش نصرت تلاش گیتی فتحه

مقارن وسیاه سیاه پوش عباسی لوری معرکه ائتلاف ده بیربرلرنه ناصر معاون
نزدیک است وسپاه سیاه پوش عباسی او در معرکه الفت از یک یکدیگر مددگار
عیون عیناتی میدان سباق طی قلوب مثل الف الوف تحتنده نقطه استقراریله
چشمه ها حروف عین آن خط در میدان سبقت بگردن پیچیدن ومسخر کردن دلها مانند الف هزاران در زیر نقطه تا که یکجا مقرار گشتند
باقلمتش واجاد جیادی تنگ اوساط اتحادی میم امتیازیله و اقلمتش
باستقرار واطمینان مینشده وگردنهای اسپان آنخط که صحائف باشد درمیان آنهاآن با میم امتیاز سفته شده آن دیگران ممتاز
مراکب طویل الاعناق الفاتی سیاه حروف اسپجره اعلام فتح سلاطین گیبی سربلند
واسپان دراز گردن الفهای آنخط درمیان حروف مانند نیزه های فتح پادشاهان سربلند
وحلقه دوائری عرض سطور طولندن طرف طریف حروف آوزره کمند حلقه لرنه مانند
وحلقه دائره های آنخط در پهنای سطرهای دراز بر معشوقان ها در حروف مانند کمند حلقها
ها بدایتی گوزاچوب هر یانه باقمش تا آخر کار آللهی منظور اتمیش وصحیفه عاقبت
های بدایت آن چشم کشاده هر طرف دیده تا آخر کار الله او بسند گردد و خط عاقبت
بخیر الدوالدوتی مهرو احصول وقبول ختمته تمیش خمیس جیش عالم ستانی
بخیر شدن او دارنده مهر حصول وقبول باختتم رسیده پنج لشکر عالم گیری
وعرم جهانبانی سی ربع مسکونی فتح ایدیت جنات ثمانیه گبی سکز بلوک اتوب ابجدی
بسیار فوج شاهی آنخط ربع مسکون را فتح کرده مانند هشت بهشت هشت شهر گذشته ابجدرا
سردار ایدوب اعداد لاتناهی لشکر ننگ تحت تصرفته کتورمش و مضامین فرمانهای
سردار کرده عددهای بیشمار لشکر را در زیر تصرف آورده ومضمونهای فرمانهای
والای فرقانی نی که گوگده ایکن دوراونگ شانیه اتمش یرده تیورمش قواعد ضوابطی
بلند قرآنی را که در آسمان بوده است آنها باشان فرود آمده زمین را رسانید آنخط
پیوسته منتظم ومضبوط وقلوب احادی افرادی بربرلرنه متعلق ومربوط سرمه سلیمانی
یک یک افراد او یک یک همه
شدن چشم سواد روشن وآب نهانی ظلماتیدن حدیقه بقای خضر سبزپوش معانی گلشن

ودر بدائی بذات اعمارگبی مقصود پیر وجوان و دابری دلربا بالقده بحچشم نرگس چشم بتان قولنات
مدت عمرها مانند دایره او درد لربائی برابر
حقتنک رعایت ایدت محارج سلری و دالان جانه لری براولان حریف لگبی قوجا قلاسنوب
جامه وجود کنیده بیر کو کلگده یا تشکّر وسماع مستعانده اوعر شهشاق چاق قب بنده
در پس جامه هستی در یکپیراهن خوابیده اند ودر سماع شنوندگان در رقت وزدن از راه
استماع کوچه مندان داخل اتوب کند و زلزن شمار سیاهنه فانسلر تشدید
شنیدن داخل شده بسیار ودر شمار سیاه آمیخته اند اسپ آن دم تر را آن تشدیدی
که خرطنت بوگبی حامل بارگران عنبر وسیاهی زیبی گبی که مرکبی کرلیده
که مانند خرطنبور بردارنده بارگران عنبر و دست مانند زین آن سیاهی که مرکب آن در رشته
سقوطده سقط اولمش اوله ازغالریه یا عملشکلر و استماع مدات ایله قرات
افتادن هلاک شده باشد یا پیشتها بسته ایادراری سنله مدارت
مصافنده القات و اجبه عملیر یا فلمشتلر موا ئد غذا اسی روحانی سی ایدن
در مصاف قرارت الفهای ضروریه تیره ها می خوش مده اند خوانهای طعام روحانی محظ ازمد آت
چکلمش و ظروف دوایری صف بصف خوان سطوره دوشمش عین قتان چشم
کشیده شده وظرف های دایره های نحظ قطار قطار در خوان سطرها آرسته چشم شوخ چشم
صادی دلبر بالقده پر نزاد ودر قلوب صیادنه ازن چشم بصبیره تنده قدر اطلق طر
صاد نحظ در دلربائی پرنزادست و با دلهای شکاریان در چشم بینائی در طریق قدر الی همزادی قوز سوالی
شهزاد و صاحب سواد که مردم دیده سی محک عیار حسن خطوط اولمش خطی
برابر دلهای صیاد آنست و صاحب قوت خواندن که مردم دیده او یعنی صاحب سواد کسوتی کاهیت خطها
سیاه پوش لر حکایتی تنگ تعبیری کور دو لو خواب پریشانی اول حکایت
سیاه پوشان حکایتی از امعتبر می بینید ای انصاحب سواد این خواب پریشان نحظ الحکایت را
مجهول الخاتمه و العنوانیه بور اللهم نواحی حمدک اوسع من ان سلکه
که ابتدای و انتهای نامعلوم نیست اعنی کلام نفسی تعبیر نمیکند ای خدای اطراف حمد تو کشاده تر است از آنکه
طی کنیم تنگ پاهای قلم و باشیم بزبان خود که کندست

بشروط اقدام القلم وتكون بلساننا الكالّة محصيا لبعض من تلك النعم

احاطه کننده برای بعض واندک ازین نعمتها ببخش ازما گناه ورحم کن بر ما از آنچه بلغزش

اعف عنا وارحم علینا من الاتیان لعثرة من اعثار هذا الشان وصل

از لغزشهای این کار ودرود

علی نبیک هادی الانس والجان وعلی اله واصحابه الذین ولائهم

بر نبی تو باد که هادی انسان وپریان ست وبر اولاد ویاران او که دوستی ایشان از برای

للعباد خط الامان خصوصا علی اخیه وابن عمه وقاضی دینه

بندگان ست خط امان خاص بر برادر او وابن عم او وادا کننده قرض آنحضرت

وصنو علیه امیر المومنین وامام المتقین ویعسوب الدین علیه

ودرونی خشم آنحضرت سردار مومنان وپیشوای پرهیزگاران ورئیس دین بر ان

الصلوة والسلام

درود وسلام باد

اکنون معروض رای روشن ضمیر منیر دوربین دانایان میگرداند که از چهار صفه وجودات

اربعه که عبارت از وجود فی نفسه وذهنی ولفظی وخطی بوده باشد صفه وجود خطی را صورت

دوام کتابه بغرفه زرواق وحکایت بقا وثبات ورونق طاق ست اینکه حال گذشتگان

رابعد ازانکه استخوان شان توتیای دیده اعتبار وخاک شان بازیگاه کودکان حوادث لیل ونهار

شده وبدنبال وداران این قافله که درحقیقت بمقتضای قشر وهر کس قفا آمده وپیش رفت

انیقا قافله چون صبح فیروز پیش بیدار و بهیش آهنگ طائفه دیگر اند پیاده خبر خط نیست که مرغان

سبک پرواز وجود انفاظ را که مانند جستن شرار ودرخشیدن برق زود گذار وکم بقااند در دام

قید و ضبط در آورده پایدار ولی با گوزای بهاری منظر بینندگان در می آرد واز زوده جلد

دبیران تا حضیض هر رگ توتبان گوناگون سخنان را چون سکار حیرکه فوج فوج وجوق جوق

مناسب مذاق تماشای هر کس نگاه میدارد واز آنجمله بر پیرایه اولی آنچه سرا پا نگاریکه عقل را

وبینش حیران ساز وکلام معجز نظام جناب متقدس کبریاست که موجه احسان آن دریای بیپایان ...

٤٣

چون گوهرهای غلطانش و بجیب و دامان استحقاق بینوایان کوی امکان ریخته پس سایران
این بوستان و بلبلان این گلستان را آگاهی از رسم و راه او ضرور و ناچار و صرف
نقد عمر عزیز در تحصیل آن لازم و در کار است حروف جهت اخوان روحانی
و یاران روحانی در تنقیح و تشخص آن بذل جهد نمود دیباچه که بر رساله
علم صرف نوشته اند بسم الله و بالله والحمد لله بانی بنای والای سخن را
ثنا و ستایش درخورست که بدو خشت ازین بنا که عبارت از کاف و نونست تقرر
افلاک و مربع خاک و مسدس جهات و در و اشش ثوابت و سیارات را ساخته قبب
تو بر توکرات را بعمد و گاری عمد و اسطوانات بر عرش برین افراخته ذکر جمیلش جان در تن
سخن کرده و فکرش خواب از دیده بیداران سر در گریبان الفاظ و کلمات برده در بزم
لطفش عدم زادگان اسما و افعال بعضی شسته تا نواز و بعضی باعی خوان چه کلام و کلمات در
بزمگاه افواه و محافل اندیشه و خیال با صعود محمّس در رقص و جولانند حرف مدغم درین محفل
انبساط چون پاکوبی نشاط بحرکت شده بخیال وصال دادلم در آغوش هم بستر خزیده و معانی
رنگین برفاقت الفاظ محرم تا بخانهٔ زلف شاهد منظور و منثور گردیده الف که باستقامت علم و
انگشت نماست در کعبهٔ کویش بمنزلهٔ نوعی سکون حرکت را از نارسائی راحله سعی دل پر از خونست
افعال را بیجا صیلهٔ افعال در تکاپوی طلب معلوم و بنودن در مقام ادای لم ولای گفتگو محکوم به مجزوم
حروف تهجی در بوستان حمدش بعضی چون بلبل گرم صفیر و طائفه را از لال همس و خاموشی چون گل
در تحییر ستا مجهورت را طنطنه و لا تجهر وازیان در سرمهٔ داد خوابانیده و مستعلیات را
اطعام لا تعلوا بر خاک مذلت نشانیده عین را از نیروی بینائی چشم امید پیوسته از جداول
زبان در هوزان ولوزن چون ماهی بر خشک افتاده در شباک خیاشیم طپان ست
این سوداگران ظلمات دوات را که بضاعت آب حیات ست هر چند بر مرکب باد جولان
زبان جلوه شرار و درخشش ست لیکن در محفل خطوط بی آنکه بسبب اتفاق سرمایه را
نقصانی نرسد تا نقش ست بخش ست سبحان الله چه بو العجب شیوگانند
که گاهی از غایت ائتلاف لباس یکدیگر می پوشند و گاهی با فنای وجود خویش در

القای غیر میکوشند موزونانش با نهایت بیجاافگی در قید تقطیع و باکمال بی پروائی سپر در بهلوی
در بند تسجیع اند نفاذ امرشان بجدیست که فرمان شان بچشم شنیدنی و جمال شان بمرتبه
که بدیدهٔ بصیرت دیدنیست دلها را از موقوف کلماتش وظیفهٔ استفاده مهیا و زبان را
از جامه خانهٔ شان شادروان مدحیت سخنوری برپاست آمیزش شدیکه درخورهٔ
حروفش چون سکنجبین صفرای جهل مرکب شکسته و بساط ذات ابالهاش متواضعانه
بر در مطالب نشسته زهی شگرف نبای الهی که مسکن شاهدان معانی و متوطن تجرد
نژادان کلام ربانی و وحی آسمانیست گاهی از خرابی صورت آبادی شگرف پذیرند
و زمانی از بیچرگکی قوت و شدت گیرند کارگزارانند که پادشاهانزاد در فرماندهی انگشت‌نما
ناگزیرست و گدایان درگاه حق را وسیلهٔ اظهار ما فی الضمیر هر حرفی گرانبار کاروان
سخن و در هر جایکی ترجمان زبان نکته پردازان هر فن بست هم شاهد زیبا عذار ست
و هم گلگونهٔ رخسار هم صدرنشین حجال ضمیرست و هم پرده‌گشای اسرار الله اکبر آن چه قدرتیست
کز ازیک چشمه کارش چندین بحر بیکران جوشیده و اینچه کراماتست که جهانی را خلعت کشف
ما فی الضمیر پوشیده عقل دور اندیش به همین در کار گردش دایرهٔ آسمان حیرانست بلکه در دریای
سر نقطهٔ سویدای زمین نیز سرگردانست اگر مستغرقان دریای عطایای بی انتها در صدد
ادای محمدت درآیند دهان را کاسهٔ دریوزهٔ عطیهٔ مجدد موده باشند و زبان بسؤال النعم
تازه که قدرت سگالش حمدست کشوده از این احسان بی پایان چه توان گفت که با نهایت
پیدائی کمال هویدائی که شیر خفا را در پرتو خورشید ظهورش یارای پرافشانی نیست بنور
معجزات انبیا و رسل چراغ هدایت افروخته و طریق سلوک مسالک نجاح و فلاح با جادهٔ عباد آموخته
خاکیان با شراق انوار معجزات فروزان گوهر معدن اشباح بشر و مهین آیت ام الکتاب
قضا و قدر اعنی رسول ثقلین و نتیجهٔ صغرا و کبرای نشاتین انگشت نمای مقربان درگاه قدس
مشار الیه محرمان خلوت انس ساخته ماه تمام را از فروغ هلال انامل اعجاز کاملش شکست
درکار انداخته و پردهٔ خلاف ملل و ادیان را القوة بازوی دین متینش یکسو انداخته
صلی الله علیه و آله و سلم خصوصا علی ابن عمه و کاشف غمه و مروج دینه و قاضی دینه و

عقیده اسد الله الغالب مظهر العجایب مفرق الکتائب غضنفر الاسد الاعظم السید الاکرم و برهان الله الاتم
و آله الطیبین الطاهرین اما بعد چنین گوید راقم حروف ضعیف پریشان الواثق برحمت ربه المجید اللطیف
محمد طاهر وحید الشریف که چون علم صرف مبدء علوم و منشاء قواعد و رسوم بلکه بنای همه علمی
بان مشید و زینت جنابهای فرقانی بهابهای آن موید است لهذا پیشینیان که اهتمام در مهام آن بیش از حد
عزم شان و سیاق بحث و فحص بیش از حد معاون ابنیه را شکافته و گوهرهای گرانبهای زیور
یافته درین علم شریف تصانیف معتبره ساخته و عرصه انرا از غبار تفرقه و تشویش روفته اند
لیکن محصلان این عهد بنابر اشتغال علوم عقلیه از توجه این علم شریف غفلت حاصل شد و این
فن از حلیه رواج عاطل گشته عفت الدیار محلها و مقامها و با وجود آن بعضی نیز از راه صعوبت مسالک
و وعورت مناهج ارتقای شوامخ آن دشوار و مجتنب این متاع گرامی کم خریدار است
چون درین وقت بعضی از خلان و اصحاب نجابت آیات را حسن اعتقاد باین غریب دیار روانش
بود و دو ابی به یافت بران وسته و اشت که دوشیزگان این فن که در سحار نقاب عربی از دیده اکثری
پنهان اند بحلی و حلل زبان فارسی آراید و این نقاب حجاب از چهره گشاید بنابر انجاح این
مسئول و اسعاف این مامول با کمال توزع بال و تشتت حال ارتجالا بدان قیام نموده
تاریخ چهارم محرم الحرام سنه هجری پیرایه اتمام پوشید چشم داشت از ناظرین آنکه اگر
بر خطائی وقوف یابند در اصلاح آن کوشند و بذیل اغماض بپوشند دیباچه رساله
که بزبان سلطان در آداب تعلیم جوارح تالیف نموده و دانای
غیب و حضور و سخن آموز زبان بستگان جلوه که بلبل مست از نفح گلهای حمدش
بال افشان نشاط و سرور و نگس عسل از چاشنی شهد ثنای او در شور است و قدحنامت
که قشر الفاظ را به لب معانی نسبت پیمانه به باده ارغوانی مهیا شد و چنانکه اختلاف ظروف
زرین و سیمین و سفالین را در ساقی نشئه باده رنگین دخلی نیست همچنین لغات گوناگون را در
ادای حمد حضرت بیچون بلبه تکافو و نسبت تساوی است تازی بلفظ یا رحمان سلسله جنبان سبوح است
و پارسی بعبارت بخشاینده انس و جان طالب قبول شاه مطلبی که در خلوتکده عرض حال عاشق
پیرایه پارسی پرداخته اش و لباس قدس بسته و صفه اظهار در می آید سرائیدن نابجا جلوه

وترانهٔ مرغ شب آهنگ زمزمهٔ یاد دوست از جدول زبان عارف سبزه حق میرید و طایر شب زنده دار
سر حق میگوید و درویش ژولیده مو که زبانش وقف ست به تکلیف احتیاج حرف شانه
بر زبان می آرد و بهر بهر تحیر و شعار تحیر موی سر شانه بنی دارد زبان دانان دیار روانش که زاد
و پرورده شهرستان بینش اند میدانند که ندای اعجاز انتمای وان من شئ الا یسبح بحمده محک
عیار امید عمومی بوتهٔ اخلاص تمغی هست و از ینجاست که جان عارف هم از ذکر خفی خاموشی جاوید
جوش و هم از شوخی یا ذکر جلی فریاد مرغ خاموش نوا و خروش بیباشد نالهٔ زار که شیرازهٔ حلقه صوفیان صاحب
حال تواند بود از دایرهٔ طوق قمری خارج نیست و اشک سرشار که مایهٔ نگینی صحا چمن
گل تواند شد از ظرف پیمانهٔ دل عندلیب نه ازینه سحرخیزان گواهند که شعلهٔ شوق که از دل بلبل
زبانه میکشد بقمری تسبیح ادای هرگز گردان نگردیده تحیت سلام و تسلیم خاموشان دیار بسته زبانی
بگوش نکته سنجان بستان عرفان رسیده از بیقرار و مقام سگالش حمد ایزدی بسجهٔ آهنگ ناله که از
دیوار و در که در کمین شستگان ارباب نطق اند کنایه خارج ادا نشنود و بسا سخن را بجواهر
کدام لفظ آرایه که از صدف گوهر دهان دارد خاموش هست ثمر مند نشود و همای اوج سعادت
ایزدی آشیان ان ازان الا رسیده که صیاد حروف و صوت سخن سرایان شود و پرواز گاه عنقای
خیال ازان بالاتر که شاهین چشم بسته از دهان بنی نوع انسان باز از آن بر زبان طوطی مقال از
وی مقام زخم دندان هست سینه باز میسازد و طایر شوق که شعلهٔ پروازی شعل ست از دو
این مطالب پر می نداند و اگر بدانی که نگاهای پریده و صید کدام سیر نگارست سر از آشیان طوق
گریبان بر نیاری و اگر بینی که پر افشانیهای طاوس اشک نگین را چه قدر اعتبار ست جوهر
شمشیر عبارات را و اعداد حرف ریزه شماری علم مکتب خانه زبان دانی که بینش رنگیری
انا افصح را مده کلام لی نمک بوده نوای لا احصی نکته پیراست و دیگر جاده دیم وادی سبل حرف
عرفان بعبور و تحیر و تسلیم راهنما ست و دیگر باب یام راه پویم که موی نگاهای محبت نعت
ستاید بیش عندلیب ناطقه نوا طراز هوای پروا این چنین پر افشان نفس پرواز گردد
زهی پیر نگار صید گاه امکان که بنقل طلبش جبرئیل امین مانند جوانح علم از اوج آسمان
نیاز باین تیره خاکدان می آورد و حصول مطالب جهان گذران را ستگار بودن و

١٧١٣٤

و صید لاغر بشمار چرغ النسان شکاری شیطان را بدست مخبر نما از جان شیرین سیر نموده و باز مردم
خوار حرص و آز در کارگاه تعلیمش چشم خواهش نکشوده مرغ دلهای کافران تا صیادی ایمان را شاید
بدهان داغ فتیله خورانده و دیده مومنان در شبهای دراز مانند شاهباز بیدار و شب زنده دار
پنجه ظلم و تعدی از فرمان شرعش چون بیکه لی تیر و دست عدل و احسان مانند نشیمن
آسنین مرغان قوی بازو ست قزل قوش با ده نهنک شرعیش رام و فرمان پذیر و
آهوی شکاری چشم خوبان بدام حیا گرفتار و اسیرست نه تنها حامل و جلیش در غدار تسلط
مرغ عدو شکارست بلکه بالا دست ترین شاهباز این کارخانه اعجاز طراز حضرت حیدر کرار
بلی خود را مدام از آن گرسنه میداشت که شکار کفارش در نظر بود و با وجود درسیدگی نهایت
رموز چون مرغان شکاری نوآموز شب تا بروز نمی غنود چندانکه شاهباز نگه چشم از ما سوا
دوخته و طریق اطاعت و فرمانبرداری آموخته است چنین بازی از بیضه اسلام برنیاید
و همای بدین همایونی در قله قاف امکان بال میمنت نکشاده صلوات الله علیه و
آله اجمعین الطیبین الطاهرین الی یوم الدین و بعد بر ضمیر صیادان معانی و
میر شکاران شکارستان نکته دانی که ببال اذهان بر اوج آسمان طیران ارند منطبع
میگرداند که غواص در معرفت در هیچ قطره فرو نرفته که سر از دریای بی پایان بر نیارد و
جویای گوهر شب چراغ حقیقت ذره ندیده که چراغی در پیش رهش ندارد و سوخته و برشته
آتش شوق میداند که هر شراری سرمایه چراغانی و لب تشنه چشمه سار ذوق می بیند که آب
گوهر تیغ دریای عمانیست حضرت مولوی بر بالای تقفل برشته سطور کتاب بسته و طایر تخیلش بر
شاخ لرزان لم و لا نسلم نشسته است و گرنه در چمن برکاری لاله رنگارنگ صنع بیچون یکدیگر شکفته
و در معدن هر شغلی گوهرهای گرانبهای معرفت نهفته است و جواهر گران بهادران کانست که تیشه
نقاب اذهان بدان رسیده و طراوت سایه پروردگی در جمال شاهدی که دست مشاطگان پرده
از جمالش نکشیده هزار در آستان از گلهای گلاب کشیده چه تمتع تواند یافت و ببوی کدام آشنائی
بحریم وصلش تواند شتافت مگس را انگبین فشرده مردم دام پرواز و اخذ شهد از حقه سر
بمهر تا فی طومار عمر در ازست یکی از گنجهای سربسته حکمت که تیشه دریافت نقابان اندیشه

بسر وقت آن سیم و دیدن صیرفی رموز روانی آن نقدی بدین شغل پیشکاری و خوارج باب
که اگر بنظر حقیقت بین دیده شود سیاه چشمانش را کلاه او بهی بر سر و زرد چشمانش را کرشمه
نرگس شهلا و در نظر است بخوردن غذای خام از منت طبخ آتش فارغ نشسته و بتعلیم لوکل
چشم از هر چه در منظر آید بسته اند شبکیه تنگ تعلیم معلم شان شکنجه بیخوابی و هر روز شان در صفای
سریع تر و بپذیرائی فرمان مطیع تر اند از آزادگی چون سرو لباس مستانی و تابستانی
شان بی تفاوت و کشت زار تجرد و قناعت شان بی آفت است لوزکه گلدام صیادان
در خاک نشسته رشک نقش و نگار اوست با آنکه بی نیازی و تندخوئی مثل است در مکتب
تعلیم همه تن چشم حیا و در سیلان شکار هم عنان باد صباست در عرصه گاه سیاه شعور با لبنان
که خلاصه جهانست ردیف و در بزم خوش نگاهی عنا غزالان غالب حریف است و چون
ابنای نوع و را خذ این جنس علم اکثر تعلیم زبانی ساخته و بطریق سائر علوم در آن باب بکتب
رسائل نپرداخته اند و بتکلیف تعارف زبان که مشتری اند کارگزاران این امر جلیل ترکان بلیاقت شنند
بد آنچه از یکدیگر تعلیم گرفته باشند اکتفا نموده و طریق تالیف و تدوین نپیموده اند و با وجود
غموض و کمال شرافت این علم را دفتری تا غایت بغیر از فرونامه مشتغلان آن نبوده و تصنیفی که
مناط اعتماد تواند بود از متتبعان کتب نشنوده ام و امروز که عروس این شغل گرامی به پیرایه وقت
فلان هر صفت تمامی دارد و بر سرا چه ضمیر منیر شان از اشراقات غیبی چنان پرتو داده که درین
فن کتابی مرتب گردد که دیده وران شرح این اسم و لوح طلسم تواند بود و چون بنده را نسبت
ارتباط بآن جناب حاصل و باعتقاد شریف شان این غریب با کمال نگارش چنین منشور الآدابی
را قابل بوده مامور داشتند که درین باب رساله مرتب ساخته آنچه ازین علم باستانیان و انجمن والا
شان بلند مکان بمهارت و تجربه معلوم شده باشد در سلک بیان کشد بفحوای المامور معذور
بسیج این کار را لکم اطاعت بر میان استوار گردانید التماس از دقیقه شناسان موربار یک بین
آنکه اگر بر خطائی و توقف یابند بست خفائی محابا نتازند و با راعتراض برین صید ضعیف نبندازند
و باصلاح آن پردازند و الله الموفق و المستعان دیباچه که بر واقعات حال
خاقان صاحبقران و سلاطین صفویه نوشته ستایش خالقی را سزاست که زبان

۷۹

۸ مشتغلان کتب یعنی پروران
۹ سراچه یعنی خانه خرد و خرد ماننده قفس باشد که در آن مرغان خانگی در زیر آن نگاه دارند
۱۰ مهارت از باب مفاعله
۱۱ المامور معذور یعنی حکم کرده شده گریز از اطاعت ندارد
والله الموفق و المستعان

محمدت سگالان از کلمات رنگین کسوت طاوسی در بر کرده که فضای حدائق سخن هرائی بال فصاحت
گشاید و دل معرفت سرشت از صیقل قدرت جلای آئینه گیتی نما داده که شاهد ضیاء تسلیم
درین مرآت الهی جلوه ظهور نماید و بساط احتیاج امکان را بدست بی نیازی بهم پیچید و فلک کرسی را
از اطلس غاشیه بر دوش کشید و از خطوط شعاعی خورشید عالمتاب طنابهای قورق کشیده که بیک نگاه
شوخ چشمان ازان و بلند در کواکب سیاره اش ریگ روان بادیه جاه و جلال صحائف لیالی و ایامش
یک ورق از دیوان عظمت و اجلال **مثنوی** زهی جاه و زهی شان و زهی فر * تعالی شانه
الله اکبر زبان بلغای فصیح بیان در توصیفش از پیچ و تاب کمند انفاس نارسا چون ماهی
در دام مانده و قلبهای تجرد منشان لامکان سیر را چون دانه درین دام افشانده چمن پیرای لطفش
یاقوت را از آب و آتش کسوت گل رعنا پوشیده و خاصیت مشغولی بذکر زبان سوسن را به
سرتاج اعتبار کشیده خواب بلبلان را از دیده بدر کرده بشوق تماشای گلزار در گریبان چمن ریخته و هم بیاری
بلبل آن غنچه را از سبزه آب بیدار و خواب را در چشم آمیخته دست قدرتش از شمشیر فاخته تیغ عاشق نوازی
کشیده و شحنه عدالت کیش مرتبش بمکافات جامه صبر عنادلیان جیب گلهای چمن بهم دریده **مثنوی**

ساخته از لطف بی خاکیان | چار جهت تخته کن نگهان | دیده ام این باغ پر از رنگ و بو
یک گل رعنا نشست و در گذر | چون تپش شوق تحصیل از انجا | او ز کل افزوده مانده نفر شکلها
یک ورق از دفتر او روزگار | یک گل خود رو ز باغش بهار | قدرتش آورده بیرون نقب
یوسفی از ترنج پا یک شب | کوه چه سر خط فرمان نهاد | از رگ کانش کمر لعل داد

گل بروز از منبر شاخ از شمیم عنبر آگین الطیب خلق او لب گشوده و مهر آسمان مانند طلبکاران ماه نو از
پشت بام گردون جمال جهان آرای او را بانگشت خطوط شعاعی بهم دیگر نموده نموده خود را
راغب یک دو روزه ای بهار و لاله ساخته که بان جنسیات قلم افتادگی و تسلیم را توانند دیده
ازین گلستان محروم ببود نگاهها می بی اعتباری توانند دید تا در آن کالبد انسان را استخوان
استخوان و طناب نفس برافراشته و از مرایای تجلیات ظهور نقاب حجاب و زینت چهره جهان آرای
داشته بیکی را از شعله شوق چون داغ لاله بر تخت بلند پایه عزت خاکستر نشین نه نشیند و
و دیگری را نشد سیاهی داغ از دیده اعتبار می اندازد و درین حال اگر خامه قاصر

بیان بازبان چوبین در معرض تیغ سگالی در آید عیب پوشیده خود را به انگشت بر دم نموده باشد
و زنگار عیب نشی را از این آینه نقص نما به مصقل سعی زدوده به نگاه عظمت که مرآت حقیقت نما
شناسست از نفایس محدثات چه تحفه برم که چون نگاه از آئینه باز بین و نشو و هیبت انجیرت صفا
تو بجز [illegible] زبان را به انگشت حیرت زبان در دهان [illegible] با شوق دل چه سازم که با آنکه چون
حباب با نم آب کرده باز سرگشته بحر شگرف این آرزو می‌بازد بیت در زبانم [illegible]
او چون بوی در ته گل بسته [illegible] از من شنیدن نام جانان بی سخن زهی آن نعمت
حقیقی که پیوسته از روز و شب سفره الوان گسترانیده و قسمت و روزی هر یک از [illegible] احسان
بیک نسبت رسانیده خاک را در چلخانه خمیرت دلکشا آدم جیبی اربعین صباحا مظهر غرایب
اسرار و بدایع آثار گردانیده از پایه ذلت و خاکساری باوج سعادت و صاحب اجتبا رسانید
اجزای پریشان این غبار [illegible] از رگ ابر رحمت شیرازه جمعیت بست و باشاره انگشت
قدرت صنع او [illegible] آن طفل [illegible] پرورده قدرت او بود
از خطا [illegible] خلافت عظمی از عناصر اربعه در روی
پوشیده زلال [illegible] حکمت الهی بجوش آمده بود [illegible] عروق و
اعضا [illegible] جیحون لال حیوان در گلزار وجود
انسان [illegible] پیوسته صورت و [illegible]
[illegible] از دو جانب یک محیط یعنی
وجود گرامی [illegible] معنی لولاک لما خلقت الافلاک
چمن طراز گلشن [illegible] طلوع صبح شد او
[illegible] وجود و بلندی و پستی آفتاب وجود [illegible]
[illegible] صبح ایجاد و تکوین طلوع شریعت [illegible] سرچشمه انهار متنوعه اصول
و فروع [illegible] مانند خسروان [illegible] آفتاب [illegible] نجوم درخشان
[illegible] حوادث را [illegible] خلق خوش
[illegible] بیت آنکه چون

چو حضرت سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

مسند بر خورشید جهان آرای او نکو گشت احول بر تماشای ید بیضای او نکو چشم ماه شب گرد را
که در نقد فروغ خورشید جهان فروز ست با بشارت با بشارت انگشت عدالت آئین جهان
نرسانده که هنوز زنگ مهاتبش از جبین مهر نزدود بسمله فرقان عرفان و یقین ثمر پیش رس
بستان کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین بخطاب شورانگیز انا الملیح نمکیاش مائده علیا
نتیجهٔ صغری و کبری انجام و آغاز بیت محمد صیقل مرآت بینش نکو نظر برای چشم آفرینش
صلوات الله و سلامه علیه و سر لوح مجموعهٔ ولایت و امامت نقد کامل العیار گنجینهٔ شجاعت و
شهامت یکه تاز مضمار فسیح الفضای لافتی خلوت نشین بیت المعمور انا مدینة العلم و علی بابها
گوهر تیغ خصم افگنی و عدوگدازی شمع مهر فروغ لگن مجلس افروزی بزم طرازی قیمتی گوهر
دریای سفینهای وجود عالم خبایای اسرار شهود آزاده سرو چمن انت منی بمنزلة هارون من موسی
سدرة المنتهای خلد برین اصطفا و ارتضا کریمهٔ ید الله فوق ایدیهم را التفسیر نکو شهریار بی ابهام
ملک نبوت را مشیر و وزیر دهقان مزارع آمال خلایق نکو منظور انظار الطاف خالق نکو خضر غام
آجام فتح و ظفر + منبع زلال وجود شبیر و شبر + هادی گمگشتگان سبیل + مصلحت
سنج دقایق صلح کل + اسد الله الغالب غالب کل غالب مطلوب کل طالب مظهر الغرایب
و مظهر العجایب مثنوی علی آنکه یزدان علیم وی ست نکو دو عالم دو کف کریم وی ست
و اولاده الاطهار علیهم الصلوة من الملک الغفار بفحوای صدق انتمای انا و علی من نور
واحد متصل گردیده و ریاض ایمان اصناف امم و کافهٔ بنی آدم ازین ما معین سرسبز
و ریان باشد امید که این گمگشتهٔ تیه جاهلی و اسیر سلسلهٔ پادرگلی را نیز ازین سلسبیل
فیضی و ازین چشمه سار فیضی نصیب گردد بمحمد و علی و آلهما الطیبین الطاهرین و بعد بر مرآت
خاطر مشاجان جداول باریک بینی و رصدبندان فلک معنی آفرینی که بتوسط مقابل
انوار تجلیات شایستهٔ قبول تماثیل مختلفه گردیده منقوش و منطبع میگردانند که چون
مقتضای انتظام سلسلهٔ آفرینش افراد کائنات را از ذره تا خورشید دست احتیاج
در دامان ارتباط یکدیگر مشید و مستحکم ست برهان این حال و مبین این
مقال آنکه چشمهای صغیر را میل توسل با نهار عظیمه و رودهای بزرگ را هوس

۸۳

وصول محیط پیوسته در کشاکش بقرار می وار و چمن پیرایی این نزهت آباد اعنی سیلی خورِ
امواج بحر طوفانی بیم و امید محمد طاهر وحید پیوسته در آرزوی آن بود که بدامان دولت صاحب
شوکتی تشبث نماید که همت مغرور خاک روبه آستانش را کحل الجواهر دیدهٔ اعتبار و بندگی
چاکرانش را سرمایهٔ افتخار دانسته مسالک ابا و امتناع نتواند شد همانا در هنگام سگالش
این مرام دیدهٔ بخت بیدار و اخضر در گذار بود که دعا را اجابت در آغوش و نهال طالع اثمار حصول
مطلب بر دوش کشیده و اعلیحضرت خدیو زمان فرمانفرمای ممالک ارواح و ابدان گوهر بحر
دقیقه یابی و آگاهی + درة التاج سلطنت و پادشاهی همای اوج سعادت آسمان بلندی +
عارج معارج برتری وارجمندی + گل همیشه بهار گلشن خلافت عظمی + نهال برومند حدیقهٔ
دولت بینهایا آبروی گوهر مردمی و مروت + جوهر شمشیر آبدار پردلی و شجاعت + نور دیدهٔ بینایی
قوت بازوی توانائی معلم درس خوانان علوم و آداب طرزدانی + حجت قاطع و برهان ساطع
صاحبقرانی + گیرایی دست ظفر و نصرت روشنائی دیدهٔ فتح و فرصت + شعشعهٔ خورشید جهان
کشائی + پیرایهٔ عرائس دادبخشی و ملک آرائی + یکی از محبوسان زنجیر عدالتش شهرت نوشیروانی
کمترین شیوهٔ خاک راهش همکارشی سرمهٔ سلیمانی برتری نازل ترین پایهٔ مرتبهٔ بلندش + سرگرم
اولین پلهٔ معراج قدر ارجمندش معالی فطرت + ذاتی سوادخوان صحائف غیب و شهود + تکاپوی
اندیشه عالم خبایای اسرار وجود + عینک دوربینای ضمیرش آینده‌گان اقلیم وجود را پیش از وصول
بشهرستان امکان در راه دیده + فطانت گوش برآوازش صدای طفلان حوادث را از مشیمهٔ عدم
شنیده + مکامن عکسش مرایای تجلیات ظهور + اسرار پوشیده اش بزم آرای محفل حضور +
گوهر صدف ولایت + مرشد مناهج هدایت + برگزیدهٔ داور آسمان و زمین حاکم مطلق العنان
وسعت آباد مواطنین + مفخر تاج و دیهیم + صاحب طبع رسا و عقل مستقیم قوت بال طائر بلند پرواز
فتح ربع مسکون + سایهٔ حضرت خالق بیچون + دم جانبخش مسیح روح پرور بیضای سوی مجاز
گستری + بساط شطرنج گردون را شاه فرزین هنر + لوای عظمت و اقبال را آیت فتح و ظفر
مجمع البحرین شجاعت و کرم + مظهر السعادتین نازونعم + خردسال بزرگ فطرت + درویش
پرور والا رتبت + نفس صبح صادق آگاهی + حیات حیوان قالب

پادشاهی تأثیر الوهیه سعادتمندی معارج معارج پایه بلندی شکوه و سایه بیهمتای سایه پرور عنایت ایزدی
سودای وصل مقبلی آبروی مرات رشد دلی سحاب گوهربارش همت موجه دریای جرأت عدل اش بخش
مزاج ایام مدار گردش افلاک تیز گرد و خوش خرام حامل کوکب عدالت طراز مایل داد رسی مظلوم نواز
شهپر شاهین تیز بال خصم اندازی عهد کوس بلند آوازه سرفرازی ربع مسکون مذهب ملت
ربع مسکون دین و دولت شیرازه الفت قلوب پریشان صحیفه شفیقه امکان

گر نبود نیل گیتی در نظر — فاخته بیرون کشد از طوق سر — دیده خورشید نگهبان اوست
گل چمن غالیه گردان اوست — آنکه کند حرف نجاتش رقم — رویدش از غنچه چو ناخن قلم
گنبد اگر زیر لوایش قرار — سایه ز خورشید بجوید قرار — حفظش اگر گرد به آتش نهد
ور دو جهان بیم نگسلد — لیک بود چار عنصر و نه فام — پای به هر جا که نهد ... ام
از پی نظاره جانان در بدن — عدل که از خاک توان ... — عدل او از بسکه کند ...
نسبت ... خطاست — گر شکند شیشه ... چمن — رنگ بپرد از رخ رنگ چمن
سنگ که زمی نبود گلشن — شیشه شود بسکه گداز دلش — خسرو فیروزه فلک ... کلاه

شاه فلک مرتبه عباس شاه که به پیشوای اندیشه و استادی فطرت علم ... برافراشته
قامت قابلیت و دستور العمل آداب ارکان قافله سالار سالکان طریق ایقان ...
الفس و آفاق طالب مجالس اجتهاد ارتضا از روی آتفاق و آنای علوم کون و ظهور ... دقایق
و لور نور حدیقه دانش و نور حدقه بینش قوت بازوی علم و عمل اکسیر کامل عیار دین و دولت
گلشن شکفته روی آرزوی بهشت از بهار همیشه بهار تازه گوی جامی ... ایمان
و بنیان ... نقوش بیگانه و دین متین ... خداشناسی و پرهیزگاری سر انگشت خامه
گره گشای عقده ... و احیای رسوم و آداب برتری ...
... خامه ... از بزم امکان بیرون انداخته بزم آرای ...
... راه ... ساخته خامه را از ... افتخار ...
... چون پیچ و تاب زلف خوبان ... قلوب ارباب ...
...

نقد اخلاص از کیمیای اعتقادش کامل عیار در تحصیل دعای خیر روز و شبانه لال باشد و بیقرار
شاید فقیر به اقتضای الفقر فخری از لباس دولت نقاب بر چهره پوشیده و پیوسته در کتمان این سر الهی
سبحان کوشید تا آنکه غبار موکبش پرده پوش ماه و خورشید است بر دامان تجردش گرد تعلق نشسته
و بهر حیثیت کشاد امور موقوف تحریک مفتاح خامه اوست بحر لطف الهی در دولای حضرت
شاهنشاهی حال بر چیزی بسته ماند در تعمیرش از بیم کج اصلی درهم شکند و خامه از فیض بر سر افکنده است و
دست تسلط بر عالم دراز است و در هر گره به تیغ عزیمتی قلم مانیش چون سنان خاصیت جان ستانی و در روشنگری
و پیوستان [illegible] پر از مهر سلیمانی ملکوتی قدرت او چون یکدست از قلم بر ورق شعله نگار و
رقم گر شود خامه او تنگ شق شکسته شود آب بهانی ورق + بالانشین کرسی چارپایه آسمان
مرتبک دیده بینائی گردون گردان غلام قدیم آستان دولت نشان سلطان العلماء اعتماد الدوله
العلیة العالیة ثانیه خلیفه سلطان ابن امجد آن پیرایه وزارت عظمی آراسته چنانچه از افواه ناس
انتشار معنوی قرار شنیده شد [illegible] لایق اللفظ با معنی [illegible] این مشتاق بیقرار
خدمتگزاری در سلک چاکران سده سنیه آنحضرت انتظام یافته نقد ناقص عیار کیمیا و قطره بدریا
رسیده مانند سنگ بی قیمت که از حسن اعمال خورشید کسوت لعل بدخشان یا قوت رمان [illegible]
اخلاص منظور عین عنایت و الطاف شد [illegible] صعب تعالی که در حقیقت فلک جاه و
جلالست با وج مجلس قرب پروانه [illegible] از جانب خداوندان [illegible] طرف التفات در ترقی و تزاید
بوده تا جگر جوی نقود سرائر از آن التفات نیابد پیوسته قلم شکسته رقم این محبوس سلاسل وجود و
عدم به پیشکاری خامه عنبرین شمامه آن برگزیده ادوار زمان در مضمار قرطاس جولان نموده و در تلفیق
استعارات و تنسیق عبارات با وجود رتبه بلند [illegible] خداوندگاری مقتضای کوچک پروری و بنده نواز
زادگان طبیعت [illegible] صلاح [illegible] از عهده شکرگزاری افلاک و انجم بیرون آمدن [illegible]
ست که باین گروه شایسته ام [illegible] دارد ایکاش در آغاز حال که [illegible] باموال [illegible]
[illegible] از شکایت [illegible] راه [illegible] کنون امکان بازگشت [illegible]
[illegible] سبحان الله توسن خامه کنده ای
[illegible] از وطن [illegible] سرکش و [illegible] ست که عنان سخن از دست این سالک بیقرار

۸۵

۹۸

سطاب نگارهی گرفته باین صحرای بی‌منتهای رسانیدآن به که به نیروی تائید الهی عطف عنان نماید
سطلب نخست نماید الحاصل این بنده نیز بازای تفقدات و نوازشات که از انجناب ملحوظ میگردید تا
سایه که عدم انفکاک او از نور امریست لازم و معنی متحتم خدمت شبانروزی را بر خود از واجبات دانسته
همه وقت در بندگی میبود از انجاکه حضرت ایران مدارگی خداوندگاری از کلیات و جزئیات
امور ارتکاب امری بی عرض اعلیحضرت ظل الهی نمینمودند پیوسته در درگاه اقبال که مرجع
پادشاهان هفت اقلیم و موطن صاحبان ناز و نعمت است می بودند چنانچه استنباح آن بتوسط
مرآت صافی روشنائی مردم دیده حاصل میگردد بمیانجی خدمت خدمه آنوالا رتبت صافی
طینت مطرح اشعه انظار کیمیا آثار حضرت ظل الهی گردید چون همواره خاطر اشرف بمطالعه کتب
سیر و تتبع آثار سلف متعلق بود و خواهش آن داشتند که لالی واقعات زمان این دودمان
برشته انتساق و انتظام درآید امر واجب الاذعان و فرمان قضا جریان نفاد یافت که این ذره
بیمقدار که از بدو طلوع نیر عظمت و کامگاری حضرت باشان دیده بینش را اصطلاب کیفیت ارتفاع
این آفتاب عالمتاب نموده و از هر جزئی از جزئیات اطلاع تمام دارد در سلک تحریر درآورد از این
خبر اعجاز اثر مژگان بر اطراف دیده سر انگشت قبول گردید قطره بودم دریا شدم ذره بودم
آفتاب گشتم عندلیب ناطقه را قفل سکوت از زبان سخن سرائی گشائش یافت سلطان آرزو در
کاخ دل بر تخت مراد نشست زنگ تفرقه از آئینه خاطر برخاست نهال آمال را از گلزار دلکش آغوش
با ثمار مقصود باز شد از جدول خامه آب معانی بگلشن صحائف جریان یافت شاهدان الفاظ
در بزم یکتادلی معانی دوش بر دوش نشستند کاروان آرزو در منزل مقصود بار اقامت
گشود و آوازه شهرت گرسنه چشمان سخن را بمائده الوان معانی صلا در داده تا سامان نگارش
اوصاف جمیله بیرون از اندازه شاهنشاهی حاصل شود رفعت آسمان شکوه تمکین کوه فروغ
خورشید بیداردلی ناهید گویائی آب دور گردی خواب پیش بینی درستی نیت خرم عشرت
پرواز رنگ ثبات قدم و رنگ دویدن نشاط در عروق رسیدن دعای مستجاب بعیوق رسانید
گوئی میزان استعداد لقای دوران از مبدء فیاض تشخص فکرت و خیال خیالم انجام شد بیت
در گنج معانی را گشادم بگو زبان تا دل بمعنی غوطه دادم بگو چون امتثال فرمان لازم

٨٦

سرشت اخلاص کیشان پیدا شد وجود دیباچگی و فرومایگی پذیرائی این امر شگرف شد اکنون امریکه
جهت انکشاف این مرام تبلیغ آن ناگزیر بیستماید اینست که چون پرده دار ادب آداب این
مانع ست که بسر انگشت خامه نقاب از چهرهٔ اسامی سامی برگزیدگان بزم برتری اعنی فرمانروایان
این سلسلهٔ جلیله برجا که تقریب سخن واجب بیاز دبرگیرد لهذا بزده مطلب نگار روا است که
بعبارتیکه تشنه لبان فیافی خواهش را از ان تشفی حاصل تواند شد پرده کشای ابهام
این معنی گردد دیباچه شروع القاب آبا و اجداد شاه عباس
زنگ زدای آئینهٔ حقیقت نمای ملت جعفری ناسخ آثار چنگیزی و اسکندری غارس نهال
همیشه بهار این سلطنت والا معدن گوهر خورشید فروغ دارا کبری مجاهد معرکهٔ خصم
اندازی سرفراز شیوهٔ گردن فرازی فاتح مدینهٔ جهانگشائی به نیروی تیغ آبگون فرزان
گوهر صدف ادوار و قرون قامع بنیان ظلم و طغیان رافع الویهٔ عدالت و احسان مهبط
فیوضات حضرت رب جلیل جالس اورنگ برتری شاه اسمعیل انار الله برهانه را نواب
خاقان سلیمان شان اطمینان بخش بحر طوفانی ملک داری اعتضاد سلطنت و استظهار
عالم مداری شمیم گلهای دولت و اقبال نامیه از تار چمن سعادت و اجلال کیمیای نقود
آرامش و اطمینان شاه طهماسب علیه الرحمة و الرضوان را نواب جمجاه جنت مکانی علیین
آشیانی جوهر مبارک کشورگشائی فارس مضامیر گوی دولت ربائی سپیدهٔ صبح فتح و ظفر مطلع
غرائب مظهر اثر شقه طراز علم صاحبکلاهی تاجداری ممتاز شیوهٔ خسروی و بختیاری صدر نشین
صفحهٔ حق طلبی طغرای مناشیر بزرگی و والانسبی مردمک دیدهٔ بیدار دولت آفتاب جهانتاب
آسمان شوکت شیرازهٔ کتاب عیش و عشرت سواد خوان منور صحیفهٔ ملک و ملت نقش بدیع
کلک بدایع نگار قضا طرح غریب معمار بدایع ارض و سما جامع شوکت اسکندری و
علم افلاطونی خلف الصدق قائل کلمهٔ مفخر طراز سلونی کلب آستان امیر المؤمنین حیدر
مروج مذهب حق ائمهٔ اثنا عشر شهریار دادل قوی دستگاه شاه عباس ماضی طاب
ثراه را نواب گیتی ستان فردوس مکان شمع بزم کمالات از حد و حصر افزون
چاشنی طراز نعم الوان خوان سپهر بوقلمون دائرهٔ مرکز سلطنت

٨٦

گیری مرکز دائرهٔ اقبال سیاره‌ٔ افزای ادراک وظیفه خواران شعور قالع مبانی مشید فسق و فجور محی
مراسم ابراهیم ادهم قسطاس عدل و انصاف و کرم واقف رموز خفی و جلی شاه صفی رانواب خاقان
رضوان مکانی و متمم امور سلطنت و حاوی کمالات جامع اسباب اصناف فضائل وانواع
سعادات تمروجه سلطنت وجهانبانی محی مراسم ملک گیری و کشورستانی واقف اسرار غیبیه
شهود عالم خفایای تشور منضود گوهر فروزان تاج سلطنت مشید مبانی ولایت معدلت مطلع
کوکب صاحبقرانی مصقل آئینه اعجاز نمای سکندرثانی بهین نتیجه اشکال اربعهٔ ارکان بهترین
غرائب شجر آخشیجان طراز لباس فرمانروائی ولایت جوهر تیغ جرات و جلادت و شهامت شاه عباس
ثانی انار الله برهانه نواب خاقان خلد آشیان صاحبقرانی و آیهٔ فتح مصحف جهانگیری و کشورستانی
آفتاب عالمتاب جهانداری و جهانبانی گوهر دریای شهامت و جلالت شیر آجام شجاعت و بسالت
آبهٔ فتحی شخص بزرگی و برتری آخرین پایهٔ معراج بالاتری و سروری محی مراسم اسکندری و فریدونی
خلف صدق سلسلهٔ شریفهٔ قائل کلمهٔ طیبهٔ سلونی حارس گنجینهٔ شریعت غوا از و دست انداز تصرف
حامی سلسلهٔ سلاطین ظاهر و باطن تو الف و تصوف طنطنه موشح دارای اعلای دین قوت قلوب
جنود و سپهٔ منین شاه بیت دیوان قضا و قدر مقدمهٔ الجیش سپاه نصرت و ظفر حکم انداز نخجیر گاه دشمن
شکار اورنگ نشین کرسی عرش پایهٔ ذی اقتداری آفتاب و اسمان استظهار اقوال و اعمال قاضی و عادل
خضر راهنمای ره نوردان حقیقی و مجازی گوهر محیط انسان مولد عظیم القدری و ذوالاثار و الاسم والیمن
قوت روان و روح آبی و بادی بزرگی بزرگ بنیاد واقف دقائق سرائر مبدا و معاد مطرح
عنایات بی‌نهایات حضرت رحمن منظور شرافت گوهر شریعت نوع انسان صدر خاص الصفات
دریای اضطراب صد احصار هموار و حصن حصین آرامش و آسایش اولیا شاه سلیمان صفوی
موسوی بهادر خان اعلی حضرت جهانبانی ظل الهی قمروه کلک مطلب نگار رسید الله و بالله التوفیق

وعلیه التوکل دیباچه که در علم معانی و بیان نوشته شده

الحمد لله الّذی بدیع السّموات والارض ابدع البیان و
حمد ستائش مر خدایرا که پیدا کننده آسمان‌ها و زمین است آنخدا که پیدا کرد بیان را و

اشهر المعانی فی التّبیان ونصب مجاز الصراط التحقیق
پوشید معانی را در بیان کردن و قائم کرد گذرگاه پل صراط برای اثبات

حقيقة اعمال المؤمنين واهل الخذلان جلّ عن المشاكلة والمواجهة
حقیقت عملهای مومنان و گمراهان بزرگست از مشابهت با کسی و از جهت گردیدن
والتشبيه والتمثيل وعلا عن مجانسة من تصوّره
و از مانند شدن چیزی باو و برترست از هم جنس بودن چیزی که خیال کند
الذهن العليل العقل في ادراك ذاته بعقائل
او را ذهن ناقص فهم در دریافت ذات او بر بستن
العجز معقول والوهم في تصوّر صفاته بحبال التحيّر مغلول
عجز بسته شده و وهم در تصور صفتهای او به بندهای حیرت بسته شده
مبتني اصول الكائنات بصنعة طباق الاضداد وناظم
پیدا کننده اصلهای دنیا بکاریگری موافق کردن ضدها مراد از عناصر و بیرون نهنده
كتاب وجود الانسان بجمع الصور وتفريق العقائد وله في
کتاب هستی آدمی به فراهم آوردن صورتها و فرق کردن عقیده و برای آن خدا در
فقرة وجود كل موجود من عدميه السابق واللاحق تشابه
فقره وجود هر موجود از دو عدم که سابق و لاحق است مشابهت
الاطراف واليه رجوع وفود ارباب التجريد مطايا العجز
طرفهاست و بسوی اوست بازگشت سواران ارباب آزادی بارگیهای عجز
واقدام الاعتراف ابداعه متضمن ابقاء النوع بالمزاوجة
و قدمهای اقرار پیدا کردن آن خداوند مشتمل است برای باقی داشتن نوع بسبب با هم جفت شدن
ومراعات النظير وانشاءه مشتمل على لف الابدان
و رعایت کردن مثل و پیدا کردن آن خداوند متضمن است به پیچیدن بدنها
في التفنين ونشرها في النشور فقد بدى حسن تعليله
در گور و پراگنده کردن آن در روز قیامت پس ظاهر شد نکوئی علت کردن آن خداوند
من مرايا المعلولات وظهر جمع تفريق الابدان من مظاهر الآيات
از آیینه‌های علت کرده‌شدگان و ظاهر شد فراهم کردن پراگندگی جسمها از جای نمودن نشانهای

اَلْبَيِّنَاتُ مُغْنِقَةٌ لُطْفٌ كَمَا فِي صُوَرِ تَاكِيدِ الْمَدْحِ بِمَا يُشْبِهُ الذَّمَّ وَ نِعْمَة
روشن درخشی آن مهربانیست چنانچه درصورت تاکید مدح بچیزیکه مشابه هجوست ونعمتهاے او

كَتَاكِيدِ الذَّمِّ فِي صُوَرِ الْمَدْحِ يَكُونُ لِلْمُنَافِقِينَ عِقَابٌ وَ نِقَمٌ خاموشی
چنانچه تاکید هجو باشد درصورت مدح براے منافقین عذاب سخت وعذاب

هر ذره از ذرات در ادای شهادت یکتائیش کلامیست خالی از تعقید و ضعف تالیف
وخطوط شعاعی مهر تابان هریک زبانیست موافق مقتضای حال گویا با وضیع و شریف لیبابر
هستی موجودات از کارخانهٔ جودش استخدام ایست × و برجستگی کواکب خورشید از مشتعله
ایجادش شراره ایست در کتاب تالیف قلوبش التیام ذکور با اناث صنعت ازدواج × و در صحیفه
ابداع غرائب اسلوبش اضمار خبایای اجنّه در ارحام امهات نازل بمنزله ادماج × ما والا هی
برتری پایهٔ اش علویات را پستی مرتبهٔ سفلیات × و بالتقدس ذات کاملش تنزیه بالتشبیه در
پله برابری و مساوات × فقرات مرصعهٔ افلاک بمشترقات کواکب ابجد خوانان دبیرستان را درس بینایی
واسجاع موزونهٔ قماری وحمائم کوس بر آوازان نغمات توحیدش در شنوائی × پیچیدگی غنچه و
کشادگی شمیم در کتاب گلستان حکمتش هم لف و نشر و هم جمع و تقسیم × و عریانی شاهدان از اهیر
از ثیاب اکمام طالبان شیوهٔ مبتلاگی را شرح تجرید تعلیم × سعادت استخدامش سرها را تاج
اعتبار × و شرف بندگیش گمنامان را سرمایهٔ اشتهار × زبان سخن سرایان ذلیق البنیان از ادای شکر
بیانانش راجل × و بیان زبان آوران سحبان نشان از احصای انعامش و اماندہ تر از باقل ×
ایجاد زندگانی این جهان را باعث اطناب جاودان عقبی ساخته × و فصل مشتهیات نفس را
وصل نعم مخلد جنان در قفا انداخته × دیباچهٔ مختصر اقبال کاف و نونش را شرح مطول گردش
دائمی افلاک از ادای تفصیل قاصر و نارسا × و بینایان دقیقه شناس را در تماشای کنه و انیق
عینک بینائی پردهٔ تاریکی چشم اعمی × داغ لاله با وجود شتاره سوختگی از پرتو احسانش تاراز
و آب گوهر با وجود کمال خشکیدگی در منظر شناوران بحر معرفتش دریای بیکناریست له الملک از آیات
باهرهٔ سلطانیش آتی والیه المصیر از بازگشت سائلان دیار امکان بدرگاه احسانش کنایتی سبحان الله
بازمن هیچمدان چیزیرا که کلاوهٔ خام رشتهٔ سخن و دست آویز سودای بیخبری ملکدام بازار آورده

ودل طفل مزاج که کلوخ چنین عبارت را از بی تمیزی کاخ زر اندود شدیر وخورنق بیشمارد دیگر
فریب چگونه تمنائی خورده تا از پله صمت وسکوت فراتر نهادن در معرض عرض کمال استادان
رسم من بنمود یارب مرا چه افتاد پرده زبان بسر انگشت گفتگو از عیوب بال نا قابل بر داشتن از
طریقه خود شناسی در مینمود ندانم چون شد وچه روداد در معرض نگارش حمد حمد آفرین در آمدن
چون من هیچمدانی بسفینه کاغذی بدریای آب وآتش گذشتن وگنجشک بال بسته را بتمنای
نشستن شاخچه سدرة المنتهی از بسیط غبرا برجستن ست در میدانیکه معنی بندان قوی بازو سر عجز
بر بالین تسلیم نهاده اند تیغبازی بیان ازین بیدست وپا بدنما ودر مضماریکه یکه تازان در خلاب
حیرت ودهشت مانده اند جولان بیان ازین زمین گیر ناتوان نازیباست احصای ثنایش بعجز
لا احصی از قدرت تقریر امکان بیرونست بلی تعالی الله عما یقولون وصلی الله علی عبده و
رسوله خاتم النبیین وسید المرسلین خلاصة الماء والطین وعلة ایجاد الاولین والآخرین
وعلی وصیه وابن عمه وخلیفته من بعده اسد الله الغالب مظهر العجائب ومظهر الغرائب
ومفرق الکتائب علی ابن ابیطالب واولاده الطاهرین الی یوم الدین وبعد بر آئینه ضمیر
واقفان اسرار بلاغت ومرآت خاطر دانایان رموز فصاحت وبراعت منطبع میسازد
که سالک طریق نادانی وبیسود دبستان رموز خوانی محمد طاهر وحید شریف مجلس نویس
بن حسین خان قزوینی عمریست که در دها دو ملال وسهل وجبال زندگانی گذرانیدن تصاریف
لیالی وایام دوران چیاد فرصت وسطایای همت میتازد و با خوب وزشت وبد ونیک
نرد صفائی باطن بامید آنکه گشادی رو دهد میبازد در آغاز عمر وآوان صبی وعنفوان بهارستان
نشو ونما که هنوز خط جور محاسن رخصت آمیزش ابنای نوع نداده بود وبرهنه روئی مانند
تیغ عریان قطع علاقه آمیزش هر کس مینمود اوقات سیر پای تردد وتگاپو دامن در باغ دلگشای
دیده خوانان در نوشتن میبود وحسن خط استادان در منظر جلوه شاهدان با سیما داشتیاق خانه
طلب آن هردم گلشنی در ریاض سینه میکاشت تا آنکه بروشنائی شمع سواد وفا شناسائی
ویمن سرمه سلیمانی مداد محرم تماشای پریچهرگان معانی مکتومه که در حجال
نقوش محقق ومحجب بودند گردید جمال ظاهر خط را پوست امغز وقشر آن لب را

91

وابسته و انتهای سعی نقود کمال ساعی و از خار جواهر دانش امراقب و مراعی شد و رسهان ایام
متکفل مهام رزق مقدار این سیار گلستان معلاقگی که عبارت از والد ماجد است و سعی از جمعی
را امثال نمود و دامان نزهت روح مطهر از غبار آلایش ترکیب عنصری به تکیه هیولانی فشانده
بسهرای رحمت و بلدی مغفرت سفر دار التخلید جنت اختیار نمود و این نامکید طریق کسب معاش را
سامان اینکار از تحصیل کمال عاجز و دست چاره از برداشتن این دو امر متناقض عاجز گشت
چندی نیز بعد از وقوع این آنچه که شرح مراتبش بیرون از وسعت گنجایش عبارت است
چون هنوز موی خط کلید طلسم خلوت نشینی نشده بود بنقد عمر جنس علم را سودا نمود تا هنگامیکه
چهره کسوت خط پوشید و خاطر بهانه جوی خلیع العذار گردید و در زمره محاسبان دیوان انتظام
یافت چنانچه شیوه دنیا پرستان و پیشه خودنشاسان باشد زمام خود بدست رسای نفس هوس طلب
تماشای گلعذاران با وسیاگشت سگ نفس با بند رصید آهو وحشیان و تیه طلب گم گردید و دل
خواهش مند رخت اقامت از وطن مالوف سینه بیرون کشید و چون بلبل قفس شکسته که بعد از
عمری بصحن گلزار افتد شیار صد باغ و پروانه صد چراغ شد فوا اسفا علی فوات العمر حسرة
فی ایام الغفلة گوهر گران بهای حیات برایگانی مال میراثی که بوارث ناخلف مخالف
شده باشد تلف میگردید و بفریاد دل مظلوم که در اوقات افاقه در پرده شکایت بمنالید بیشتر
درین اثنا باحتیاط آنکه مبادا اوقات بالتمام بتاراج بطالت رود و سیاقت شعر و تلفیق
انشا نگارش بکار میرفت تا آنکه بحمد الله درین دو شیوه پسند طبع پسندیدگان و
مقبول خاطر پیر و جوان گشته بدین دو عینک و نگاه رشناس دور دستان شد
و رفته رفته بشرف قرب بندگی صاحبقران زمان و مهد بساط امن و امان عیار نقد بخش
شهریاری گوهر گران بهای دیهیم والائی و تاجداری نقش خاطرخواه کعبتین اقبال
فال مراد مصحف کمال شمیم از ازاهیر گلشن همیشه بهار جهانگیری مرآت گیتی نمای صافی رای
شنفیب گیر اگلند خصم بندی پسندیده طبع دشوار قبول و مشکل پسندی
زلال کوثر بلند اقبالی و جوان بختی گره گشای عقاید مسرور گم دشواری و سختی
قوت بازوی قوی رائی و فیروزمندی آخرین پایه معراج برتری و

93

و احمیت ثمر شاداب نخل پیوند دانش و شجاعت ترجمه آیات بینات بسالت
و جلالت مالک رقاب السلاطین مستخدم الولاة و الخواقین السلطان
خدمت گیرنده حاکمان و خاقانان پادشاه
الاعظم مالک رقاب الامم ملاذ سلاطین العرب و العجم
بزرگتر مالک گردنهای گروهها جای پناه پادشاهان عرب و عجم
ملجاء حضنا دید ملوک العالم حافظ البلاد و ناصر
جای پناه سروران پادشاهان عالم نگهبان شهرها مددگار
العباد و ماحی ظلم الظلم و العناد و رافع منابر الشریعة
بندگان نیست کننده تاریکی ظلم و دشمنی بلند کننده منبرهای شریعت
النبویة ناصب رایات العلوم الدینیة خافض جناح الرحمة
نبوی استاده کننده نشانهای علمهای دینی پست کننده بازوی مهربانی
الذی عتبته مقبل شفاه الاقبال معقل رجال الآمال السلطان
آنکه آستانه او بوسیده لبهای اقبالست جای فرود آمدن شتران آرزوها پادشاه
بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان
پسر پادشاه پسر پادشاه پسر پادشاه پسر پادشاه و خاقان
بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان
پسر خاقان پسر خاقان پسر خاقان پسر خاقان پسر خاقان
قمر عالم اسرار سفید و سیاه پادشاه فلک مرتبه عباس شاه و فرحت فزای یافت
و دیوان طبیعت را ورشاد و در ایام بطالت بالکلیه فارغ از تحصیل علوم نشده و بعد
انجوای طبیعت بر رشته گره تنگ در کلشایم بیکار نمی گردش کار زد انشم و شیرجره
فراغ اشتغال بکسب آن اشتغال در ذات خاطر رسید که چون در عالم عربیت
رساله که حاوی اکثر مسائل بوده از انجا که حل و التباس محل عامی باشد زبان
فارسی نگارش نیافته و از انجا که این علم شریف مفتاح کنوز اعجاز قرآنی

و مرآت جمال شاهدان استتار فرخانیست عموم ناس را احتیاج بدان حاصل و چون اغلب اهل این
دیار فارسی باشند نفع آن شامل خواهد بود ولهذا این کتاب که موسوم بمرآت الاعجاز ست مصقل
خامه در سنه چهل مطابق هزار و شصت و شش هجری صفا و جلا یافت مامول چنانست
که چون مراحل این صحائف را جراید قلم در عرض و هفته پیموده اگر اهل دید را بر خطائی وقوف افتد
ذیل عفو بران پوشند و در اصلاح آن کوشند و بالله التوفیق **دیباچه رساله که در علم**
اصول نوشته شده لله الحمد والمنة که گفتن گویندگان الخیال بمنی آرد که بسبب ابرام
لام ملکیت و لام جنسیت از زیر بار دین گران ستائش بلکه تحسین تزئین عروس سخن بهین
ای لام جاریه که در شکر است
دو گوهر از عهده اتمام آرایش آن برآمد باشد معاذ الله ستائش حضرت واجب
بواجبی خیال محال و بمراحل گشتی دراز محمل نزد دل قافله احتمالست چه توفیق ادای حمد بر نعمای
بینتهای موجب حمد خدا و دعوی ادای آن مستلزم طی سلسله لا انتهاست هر چند لب از این سخن
بستن کلید قفل باب حیات جستن و بیعت حضرت نبوی پیوستن ست اما اگر دیده بینش
بعینک دیده وری نگرد داند که بفحوای مرج البحرین یلتقیان کشتی نشینان بحر یار اخلاصی
جستن خود را در غبابت تیار بحار بی انتهای حمد دیگر انداختن بلکه درین کشتی طوفانی زا خود
را باختیار باختن ست درین حال چه برزبان توان آورد که شنوندگان بپسندند چه اختیار سکوت
غریق این بحر را تن بمردن سپردن و سخن گفتن مانند دست و پا زدن کشتی شکستگان هنگام
مردنست چون شاهد بست و کشاد و قبض و بسط این سخن را پیرایه یکرنگی در بر ست پس تسلیم
اسلم اوضاع فهمیدگان افتاده ست **دیباچه که جهت میرزا محمد طبیب**
خاصه شریفه نوشته اند سپاس داری و شکر گذاری شایع ضمائر موجودات و منشی
فقرات هستی کائنات حد بیان و کار زبان نیست چه ادای هر شکری مستلزم شکری مجدد
وراه ذهاب سلسله لا یتناهی به براهین عقلی مسدود ست پس مناسب شیمه اذعان و الی
و خدا شناسی آنست که از آن مقام والا که پرواز شهباز حوصله عالی طایران علا را اعلی الفرود
فرود آید فراخور طاقت سخن گوید و راه قریب الفهم عجز و ناتوانی پوید سبحان الله
چه گویم سنگی عمرها از طلسم شکسته خط که در دست بدام سلطان شکار زلف نیکویان

نمایند باقدام توصیف بیرون نمی‌آیم چنانکه با مرغ فراترازان پروازم و مطلبی شوارتر چه
همت سازم زهی سواد اعظم که ساکنانش با کمال خاموشی سخن سراو شاهدانش با وجود
پوشیده روئی دلربا بیند در مجمع سخن طرازی این حریف حرفان چشم دیده وران گوش زبان
بیان از ادای مقال خاموش مینماید نه خط صیادیست که مانند چشم نکویان حلقه دامش درگرد
سرمه پنهان و از لباس ته نمای تجلی فام مدادش جمال معانی چون کواکب درشب تار
تابانست گلزار همیشه بهاریست که آبش میاننجی جدول قلم از سرچشمه حیوان جاری و گردش
هر دائره و شکنج هر حرفی پریرویان معانی را بمنزله عماریست + سپهر شبستان کسی ایست
که از سوختن دماغ شمع سواد روشن کرده و بفروغ آن شمع بینش درین ظلمات راه چشم
سار معانی برده گلزاریست که خسروان سلیمان شان بتماشای آن می‌آیند و چمن پیرایان
دست نوازش با بیاری آن میگشایند شاهد این مدعا آنکه ریحان خطی که از زمین بیاض
این سفینه دمیده نتیجه دست پادشاه گردون سریر و نهال حروف نقوشش دست
نشان صاحبقرانی بی شبیه و نظیر ست زهی کبیر و بلند مکان که کرسی خطش از شرف کتابه
عرش را از بر دست و بلندی مضامینش طاق فلک را پست میداند دوده مدادش
از دودمان نار تجلی و معانیش را در شیوه اعجاز ید بیضای حضرت موسویست هر تجی
چون خانه کعبه بندگان را از حوادث زمان بیت الامان و هر سطری خط آزادی غمهای
غلامان عبودیت نشانست خط شریف این اعظم سلاطین ذیشان در باغ امکان نمونه ایست
از شاخ طوبی در روضه جنان که الوان اثمارش از شمار افزون و از حیز تعداد بیرون ست
نخست ازین آئینه هنرنما مینماید که این خسرو بیهمال با وجود اشتغال اشتغال اقلیم کمالات
را بیک قلم مسخر ساخته و مرکب بیشی از سائر سلاطین پیش تاخته و دیگری آنکه عیار بندگی
هر یک از غلامان را تا چه غایت شناخته است اگر بازای این منشور امتیاز
و افتخار که علی مر اللیل و النهار باعث سرفرازی این خاکسار
است بعدد انفاس نقد حیات نثار سازد همان بر هین این شکر گزاری
و مشغول الذمه وام سپاس داری ست اگرنه هنر خود گویا

بودی من قاصر بیان بچه زبان تعریف و توصیف آن می نمودم واین راه دو و دراز را
با قدام کدام بیان می پیمودم توفیق تماشا یافتگان راچشم روشن و ریاض خاطر گلشن که
غریب سبزه از گلزار صحیفه دمیده عجب گلی از جویبار خامه سربالا کشیده نقوش را رتبه شب قدر
از جبهه عیان و معانی افروغ مه بدر از جبین تابانست نمیدانم از جا کردن یکعالم مطلب
در قالب حروف تعجب نمایم یا از گنجیدن خود باین خوشدلی در پوست حیرت بر حیرت افزایم
یکدل از آتش شکرگزاری در جوش و زبان بیان بمقتضای عجز ازادای آن خاموش است
بیت یکجهان جان خواهم و چندان امان از روزگار · کاین جهان جان را بجان جهان سازم نثار + آرزوی
بحصول پیوست یا در دیباچه که حسب الامر اعلی بر اشعار سلاطین نوشته
شده رنگینی مجلس سخن را هم زرگی تواند بود که بزم امکان را چون چهره حوران بهشتی به
مشاطگی و حروف کن آراسته و این حدیقه غریبة الازهار را از سبزه بیگانه نقصان ناتمامی
پیراسته عناصر و موالید را با نتظام این بزم دلپذیر و بوستان خلد نظیر چون پیکاران
جا بکدست بر پا داشته و سایبان اطلس افلاک را بدست فراش قدرت برفراز ساکنان این
محفل فرالا افراشته از بهار تماشیه بهار این گلستانرا از چشمه خورشید درخشان و ماه تابان آب داده
و از رزق مقدر خوان نعم الوان و پیش تماشائیان این گلزار بخشندان نهاده و صدر این مجلس را
بوجود وافر الجود خلاصه آفرینش و مقصود تماشای اهل بینش علت غائی ایجاد و نتیجه صغری و کبری
مبدا و معاد بیبن ثمره شجره امکان فائده ترکیب مفرح اخشیجان منتخب کتاب نبوت
بیت القصید دیوان رسالت فص خاتم پیغمبری خاتم سلیمان برگزیدگی و برتری محمد عربی
صلوات الله علیه و آله و شمشیر آجام قدرت الهی سیف مسلول ید اللهی قوت شرع متین خضر
راهنمای طریق یقین کاسه نباتی مرصد جعد کمانش ناخدای کشتی چهار حد ابواب الشرع الکتاب
مظهر العجائب و الغرائب امیر المؤمنین و امام المتقین یعسوب الدین علی بن ابی طالب
و اولاد اطهار زیب و بهار فردوس و نخامه فرمان این بوستان جنت نشانرا تمامیک ایشان
فرموده و نیابت این برگزیدگان را در اتساق این بزم منتظم اجزا و تولیت این باغ فسیح الفضا
به سرفرازشدگان سلسله جلیله صفویه که نور آن ... و ریاحین این باغ ...

تفویض نمود و بالله الحمد که امروز که نوبت نیابت دودهٔ تولیت پادشاه ملائک سپاه ظل الله
منتهی گردیده همواره به بینائی فطانت جلیش راز مکتوم را در سینه ارباب این بزم معلوم ازند
و بانگشت اطلاع منازل از بارانی باغ را در شارع هر نخلی میشمارند و همواره پیش نهاد همت خیر اساس
و ضمیر عدالت اقتباس آنست که از ارباب امتیاز این بزم علیای و زمای معنی از آئینه دل
روشن و پیش دیدهٔ بصیرت وا دارند گروهیکه بشرف همعصری سباهی اند صدرنشین صفهٔ افتخار
و اعتبار و جمعیکه بسرکشی توسن هستی مجال توقف نیافته سرمایه بهای حیات گشته‌اند
تجلی بزیور اشتهار باشند و چون اصناف انسان بمیزان سخن سنجیدگی میدارد و عیار
هر یک صیرفی این محک بر طبق اظهار میگذارد و همواره خواهش بان میدارند که جواهر
زواهر کلام هر یک در گنجینه صحیفه مخزون گردد که جوهرشناسان از ملاحظه آن اطلاع بر کماهی
آن حاصل شود و بفحوای صدق انتمای کلام الملوک ملوک الکلام بر سراچه ضمیر اقدس خیالات
پرتو عکس افکن گردیده که باریافته بزم بندگی محمد طاهر وحید مجلس نویس این آرزو را
در سلک التیام انتظام دهد دیباچه که بر رسالهٔ علم عروض نوشته شد
نیایش و ستایش و درود و آفرین شایستهٔ آفرینندهٔ توانائی که بنواحی قدرت بالغه از حجره مکمن
نیستی گوهر شاهوار هستی انواع موجودات و اصناف مکونات را بر آورده بر کنار خوان شهود
و بساط اظهار و نمود گذاشت و از ترکیب اجزای پریشان حروف تهجی علم والای فصاحت و بلاغت
که مانند شجر طوبی در ربع قاف هر یک از ساکنان ربع مسکون شاخی ثمیر و غصنی نضیر دارد
بر افراشت نیروی حکمت کامله‌اش چندان زلال معنی که در ظرف تقریر در نیاید در قالب
گفتگو گنجید و اقتدار صنایع عجیبه کاریش که طلایای افکار بالغ اندیشگان قوی نیرو از شنیدن
آن عاجز باشد تیر از وی بیکفه و زبانه سخن سنجید چنانچه گوهرهای منثوره سیارات را
در اصداف ارکان سبعه سموات بجوهر پایش رشته منتیش نمود و صاف معالی نگین را
در ساغر گردان بجور تشنه لبان تحقیق دریافت نمود و قضیهٔ طویل احسان عیاپاش
مفراض لب بستن منکران بسته جهالت کوتاه نگردد و دریای بدیع الطاف بیکرانش
بکفران مستغرقان سحاب نعم لا یتناهی مجذور نشود و از همراهی فیض شامل

ولطف کاملش بهرمزبانی را رحم جوانی بیشتر قریب و بعید را از مرایای نوال افضالش را ثمره سرور

مقرر پوشیده رویان معانی و پردگیان مضامین از تابش آفتاب اظهارش با نهایت احتجاب

در استار الفاظ تو بر تو عریان و منشرح و گنج خانه دقایق نکات با وجود بستگی با قفال اغلاق

پرده نقابان بی‌مین سخن مفتح از پنج خنیاگران بزم شکرش جان گوش بر آواز آن نغمات

تمهید و سماع و از دستگیری برداشتش پایه قدر افتادگان کوی گمنامی در بلندی

و ارتفاع کاهل قدمان بادیه سعی بیدرنگی توفیقش بابند از پیشی بر پیش افتادگان و شتاب

در رفتار و برق رفتاران دشت پیما را از دامنگیری منعش اقدام بیشکیبوئی در خلاب وحل

بی‌مندان سر آمد در حین ارتکاب مدیح سگالیش اعجمی و مقتضب دیده وران و دوربین را

در هنگام تماشای بستانسرای رنگینیش چشم بینش در نقاب آهنین محتجب بنهالی که تا بیاری

تربیتش از حدیقه دل بالا نکشد مجتث و برکنده و هر سر که از هوای او تتاج اعتبار منسوخ

باشد در بزم امتیاز مانند حباب بزیر افگنده سست ارکان کاینات نظر با صل اصلش از اخیف

و مقالات درست اندیشان جدید النظر در اخبار کنه ذاتش از اخیف و در ازدستی ادراک

از قبض اذیال دریافتش قاصر و مشعل فروزان دلایل لم و ان چون آوارگان ظلمت آباد گم کرده

راهی از تکاپوی مالاحصل خائب و خاسر دلهای تهی از ذوق بقربان نافذامرش چون حرف

امر اجوف از سینه محذوف و تلاش متلاشیان تحصیل کمال بی اعانت تکمیلش بوقوف

و مکفوف حرفهای حازمان از استغبار هی حشمتش رسوا و اخرم و دل و زبان کوته اندیشان و

هرزه درایان از باسای عدالتش اخرب و ابکم تعالی شانه و جل برهانه و اعظم شانه

که بیت المعمور امکان را که در آراستگی چون طاق ابروی خوبان جفت نداشت بوجود فرد اکمل

مقصود سمای آفرینش قبله بینائی و بینش حلاوت اثمار شاداب ایجاد نتیجه صغرا و کبرای

مبدا و معاد رسول ثقلین فرمانفرمای خافقین خاتم الانبیا و سید الاصفیا سر افراز

گردانید و نوای صیت بلند آوازگیش را بمسامع ساکنان ملاء اعلی

رسانید از مرغوله شعر مشکین مسلسلش جعدهای حواس ارباب مشاعر و عطر آگین

و طراوت گلهای حدیقه ملتش پرده چشم تماشائیان گلستان شهود چون اوراق

گلهای بهشتی رنگین باآنکه پایهٔ دون شاعری اشارعی بصوب والای جاهش منیت صاحب
دیوان محشر و رجوع خلائق در یوم النشور بما من شفاعتش بند ترجیعی مختصرست زهی مبلغ
فیض ازل که در رسانیدن انعام عام مژدهٔ بندگی منت پذیر بوده منت گزار و در تحمیل بار
تکلیف ست مطلبش سبکباری حمالان اثقال معاصی بود و نگرانی بار سبحان الله پایهٔ
رعایت محبت و مرتبهٔ غمخواری است ازین بالاتر نتواند بود که ذات اقدس و نفس مقدس
اسد الله الغالب غالب کل غالب و مطلوب کل طالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب
و مفرق الکتائب امیر المومنین علی بن ابی طالب را مضمون صدق مشحون لحمک
لحمی با نفس مطهرهٔ خود پیرایهٔ اتحاد پوشید که اطاعت پیشگان را بپذیرفتن یکفرمان
دو امر احتم مقتضی وازین تحصیل رضای مرتضوی نزد خدا و رسول مرضی باشد صلوات الله
علیهما و آلهما الطیبین و الطاهرین بعد بر لوح اظهار می نگارد که محتاج عنایت بنهایت
رب مجید محمد طاهر وحید مجلس نویس که از آغاز ابتسام صبح تمیز و شعور و بدایت نشو و
نمای بهارستان بروز و ظهور که هنگام گرگ و میش انتباه و غفلت و اوان اگدش
بیخبری و افاقت ست پیوسته خاطر از درد طلب ناتوان و سلوک مسالک سدید راه آن
بر خاطر گران بود از ملاحظهٔ الف ابجد بخاطر میگذشت که حسرت ریح روبادیهٔ
وصول باشد و از سوهان سخن شین قرشت در نظر داشت که زنگ نادانی
که چون غبار در یالازم دلهای عموم ناکرده کار است از آئینهٔ ضمیر تراشد
تا بر افروختن شمع سواد و روشن شدن کاخ دماغ و بهم رسیدن
پرتو شناخت شاهدان کمال با حسن ظن خود عشقی میباخت و در کسب
سعی در تلال و وهاد و غث و سمین هر مطلبی می تاخت بعد از آنکه چشم باطن محرم
خلوتیان معانی گردید و حجاب نابینائی از پیش دیدهٔ بصیرت برخاست چون بلبلی
که در گلزار برگل یا مجنونی که در حلقهٔ پریی افتد هر علمی جداول را در چشمک زدن فریب
و هر فنی خلیل اصفا تنگ آرام و شکیب میبود و درین چشمه که گم گشتگان تواد قحط که در چار خوان
پر نعمت الوان که زند و در ترجیح هر یک بدیگری آسیمه شر و در تحصیل کام و حصول مرام در مانده خاطر منظر

[illegible]

۹۹

۵ علی بالکسر زمینهای بلند و دیوار بالکسر و از زمینهای پست و ثقت بمعنی محمود ثنای مستلذ بمعنی لاغر و چکن بر زدن زمین بمعنی [illegible]

۵ چشمک زدن بمعنی اشارت کردن بچشم است

۵ آسیمه بمعنی پریشان [illegible]

سرشت و دل حیرت پرور خواهند بود و بعد از تأمل بسیار تکلیف عقل عاقبت اندیش تحصیل علوم
رسمی که پایهٔ معراج ارتقای مدارج کمالات است در نظر بینش رجحان یافته نقد اوقات گرامی
بذل قیمت انجمن بیانی گردید و دماغ وارستگی ازین نشئه سرشار و بالا رسید هر چند که دل
با این امر حسن و شیوهٔ مستحسن معمور بود اما بحکم علیکم بحسن الخط دست از تمرین شغلی که خامه را امتیاز علم و ادب
تواند داد نمی‌داشت و تخم ریاحین از حروف و نقاط در حدیقهٔ صحیفه می‌کاشت با تحلیه و سیقل دل
را و حیات و گریوه بیست و مانند باین قیبره طی هشید و معانی کلیه در سفر ناگزیر بعضی همراه و راه و هم
رفیق توانا بود و ... نگروید تا آنکه کارکنان قضا تحصیل اشیهٔ مقرره که نخست مقالیدان در
متکفلان مهام اولا و میباشد و قبضهٔ سعی این سیار گلستان حاشیهٔ بهار بسیلاقگی نهادند بلکه زرق
بسیاری از ملتزمان آن مشاوران دیار نیستی را نیز باسم این نامله طریق کسب معاش برات استمری
دادند تکلیف اجمعی عطف عنان از تحصیل مرام نموده در زمرهٔ محاسبان دیوان انتظام یافت
دست دلی که داشت تاراج گم شدن رفت و نفس بهیمی بمراتع خودسری چریدن آغاز نهاد
و قوت عاقله نزار و بیمار و ساغر مطالب هوای نفس اماره سرشار گشت رفته رفته چشم رشناسش
و دیدن دل خود بخواه طلبیدن شد مطالعه بیاض کردن و صفحهٔ سیاه سیاهه اشارات تفکر صحبا
پذیرفت و متاع کسب کمال گرد کساد گرفت اشعار عاشقانه و ابیات دردمندانه و
... و بلبلانه از تمنیات گوی پیشین بوده و باب تازه از تحصیل چهرهٔ خواهش گشود
رفته رفته گرمی صحبت با دوشیزگان خیال خار خار ضمیر را شعله ور
گردانید و زبانهٔ آتش زبانی و فصیح بیانی بکرهٔ اثیر رسانید نشئه که
مستان از بادهٔ صبوح و گم کردگان کسوت حیات از اعادهٔ روح یابند از شعار
بلند می‌یافت و بعنیار از تماشای سیاه خیمه نشینان معانی از هر چه در نظر می‌آمد
روی دل برمی‌تافت تا درین امر توغل بجایی رسید که با وجود اشتغال
شبانروزی لحظه از فکر فارغ نبود و در هنگام غنودن بر بستر آرام و
راحت دل خواهش مند از احراز معانی می‌غنود و چون ارباب ثروت و جاه

جاه و مکنت که معشوق خاطرخواه را در پیرایه‌های مختلف بر خود عرض میدهد از غرائب اسلوب کردم
سبز بهارستانی تازه نماید بعضی از فرائد و افادهٔ مضامین در لباس نظم و برخی در جامهٔ نثر اعجوبه کاری
اهل منش را جلوهٔ ظهور می یافت بمقتضای مَن طَلَبَ شَیئًا وَجَدَ وَجَدَ و زمعنی بکام
خواهش فهمیدگان مطلب ساخته شد و نقش ارژنگ خیال بخامهٔ موی وقت پرداخته
بدین عینک دو نما روشناس دوربینان گردید و آوازهٔ گنجوری معانی باقاصی
و ادانی رسید و چون علم عروض آئینه بدن نمای شاهدان موزون خیالست در پردهٔ
آن نیز سکالش بعمل آمد و درین ایام که زمان فرمانفرمای صاحبقران زمان مُمهّد
بساط امن و امان قرهٔ باصرهٔ شهریاری و کامگاری غرهٔ ناصیهٔ جهانداری
سُلطانُ سَلاطِینِ الزَّمانِ الْمُتَمَکِّنُ عَلیٰ مَسْنَدِ الْعَدْلِ
پادشاه پادشاهان زمانه قرارگیرنده بر مسند عادل
وَالْاِحسانِ آفتابِ عالمتاب وَرَفَعناهُ مَکانًا عَلِیًّا عالی قدر برج
واحسان
وَلَقَدِ اصْطَفَیناهُ فِی الدُّنیا عامِرُ مَبانِی الْاِسلامِ هادِمُ قَواعِدِ
و هر آئینه برگزیدیم آنرا در دنیا آباد کننده بناهای اسلام ویران سازِ قواعد
اَلْاَصْنامِ کَهْفُ الثَّقَلَینِ مَلاذُ الْبَرَرَةِ فِی الْخافِقَینِ الَّذِی
بتان پناه جن و انس پناه نیکان در مغرب و مشرق آنکه
اِنْتَهَتْ سُؤالُ السّائِلِینَ اِلیٰ بابِهِ وَاخْضَرَّتْ
منتهی شد سوال سوال کنندگان تا دروازه او و سبز شد
رِیاضُ الْعالَمِینَ بِفَیضِ اِحْسانِهِ مُحْیِی مَراسِمِ الْعَدْلِ وَالْاِحْسانِ
باغهای عالمیان بفیض احسان او زنده کننده رسمهای انصاف و احسان
قامِعُ نَوائِرِ الظُّلْمِ وَالْعُدْوانِ مُنَوِّرُ مَصابِیحِ الْعِلْمِ بِاَنْوارِ
کننده آتش ستم و دشمنی روشن کننده چراغهای علم بنورهای
الْهُدیٰ مُسَجِّلُ مَناشِیرِ الْفَضْلِ بِاَصْنافِ الْاَیادِی مُمَهِّدُ
رهنمائی سجل کننده فرمانهای بزرگی بانواع بخشش راست کننده

ارکان الخلافة بالعدل والانصاف مشید بنیان السلطنة بازالة الجوا ر

ستونهای پادشاهی با عدل والصاف استوار کنندهٔ بنیاد پادشاهی بسبب دور کردن ستم

والاعتساف واقف اسرار علوم و حکم کاشف استار علم الانسان ما لم یعلم

دبی راہے آگاہ از رازهاے علمها وحکمتها کشانندهٔ پردها ی آموخت انسان را انچه نمی دانست

عیار نقد مغشش شهریاری گوهر گرانبهای دیهیم والای تاجداری نقش خاطر خواه کعبتین

اقبال فال مراد مستفادلان مصحف کمال شمیم ازاهیر همیشه بهار گلشن جهانگیری و جهانداری

مرآت گیتی نمای صافی ز زنگ آز و شنفضیری گیری کمند خصم بندی پسندیدهٔ طبع دشوار قبولی

و مشکل پسندی زلال کوثر ملبند اقبالی و جوان بختی گره کشای عقده سر و رکم دشواری و سختی قوت

بازوی قوی رائی و نیرو مند آخرین پایهٔ معراج برتری و ارجمندی ثمر شاداب نخل برومندی

دانش و شجاعت ترجمهٔ آیات بینات بسالت و جلالت در گرانبهای صدف عدیم المثالی

سعر عرو رسائی فطرت بلند و همت عالی حضرت و نضارت بهارستان فتوت نامه سرستان

مردی و مروت السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان

بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان

ابو المظفر شاه عباس ثانی حسینی بهادر خان دام الله ایام اقباله الی یوم الحشر والمیزان و برخلاف

ازمنهٔ باستانی متاع فهمیدگی رائج و جنس ناقابلی کاسد است برادران معنی و آشنایان

روحانی مکلف ساختند که رساله مختصر در علم عروض و قوافی پرداخته آید که همگنان را عینک دوربین

بینائی تماشای پرده نشینان معانی مکتومه بوده باشد حسب التکلیف احباب و اخوان

ارتکاب آن را از مستحسنات دانسته با آنکه نسخهٔ مشتمل برین علم در نظر داشت انموذجی

از منقوشات صفحهٔ خیال بر دفتر اظهار نگاشت و بجهت سهولیت دریافت مرتبا

بیک تمهید و دو فصل گردانید و بالله التوفیق دیباچه که بجهت دیوان

میر نجات نوشته شد کتابه پیشطاق دولت سرای سخن نام نامی سخن

آفرین نتواند بود که از سفتن گوهر دو حرف کن که در صدف عدم مکنون بود و شیح

مشرقات و مسدس جهات و مخمس حواس و رباعی اسطقسات و مثنوی پست و بلند

۱۰۲

آشکار او نهان و قصیدهٔ مجازات اعمال انس و جان و بحر طویل حرکات زمان و ترکیب بند
اصناف و حیوان و ترجیع بند انفاس موجودات بیش از قیاس را برشتهٔ انتظام و التیام کشیده
صف نعال نشین مجلس هستی یعنی انسان خاکی بنیان را که درین بحر بی پایان و محیط بیکران بی زبرستان
بود به نیروی غواص عنایت شامله از حضیض فرومایگی و قعر بی وجودی باوج تاج اعتبار و سرافرازی
برکشید و این هشت گل را تهرن جواهر اسرار جزو کل و منزل مقصود سالکان سبل گردانید و
ساکنان شهرستان معادن یعنی لعل و یاقوت را که بصفای آبروی اعتبار حالی و در منظر این
انظار جوهریان دقیقه یاب بحسب قیمت عالی اند لعل شتاب آتش ست که از ورزند حمادی
خلاصی جسته متوجه بیت الله انسانیت گردند و راهروان نباتات یعنی لاله و گل را که ماخذ این
اقلیم شگفتگی و انبساط اند مانند سلیمان بمسند سلطنت بر هوا و وصول این بهشت آباد گسترده عیاشند
که خود را بتقریب متقربان عاذبه و ما سکه بقلوب ارباب عرفان بند ند غزالان از هوش یافت این
لیلی شیرین صفات چون مجنون بیابان گرد بساط عناصر و در معرکهٔ امتزاج و میدان مزاج از زد و
خورد فعل و انفعال شکست ظفر کسر و انکسار کیفیات بهوش این مطلب با هم در نبرد اند چنانچه
این گوهر را از ین کان و این در را ازین عمان آبروی افتخار بخشیده همچنین دل و زبان را از ساکنان
عظیم الشان این مدینة الشعور که دار السلطنت سلطان روح است برگزید یکی را خواه نخواهی
رابستهٔ تجرد نژادان معانی و دیگر را رتبهٔ محرمی و ترجمانی داده و از دو ید دریچهٔ این گلستان
همیشه بهار بینجران کشاده و صلای عام رخصت دخول آن بهشت آباد در عموم او نه
ازمان در داده و منادی غنایتش ندای بشارت انتمای ان لله کنوز تحت العرش
مفاتیحها السن الشعراء بگوش هوش ارباب دریافت رسانیده درینحال
من بیچاره قاصر بیان یعنی سیلی خور امواج حادثات طالب طریق اخلاص و
نجات بجه زبان طریق حمد پویدو بچه عبارت شکر عطایای لا تتناهی گوید چون ایشان بدان فوق
طاقت انسان و خارج از وسعت آباد بیابانست عطف عنان از ان وادی بیپایان نموده
برلوح دریافت نکته سنجان می نگارد که چون عندلیب طبع که خوش نشین سخنان شاخ
بر شاخ افنان این بوستانست دران گلستان خلد نشان رخصت صفیر یافته

١٠٣
اُبان بکسر بقافیهٔ
وفا سے زبجا سے بمعنی
آمدن ١٢ ط افنان
بفتح اول و سکون
ف جمع فن بمعنی شاخ
درخت ١٢ ص صفیر
بروزن کبیر بمعنی
آواز طیران ١٢
١٢

وگاه بنگاه بپرواز جناح خیال بسیر آن بوستان بجز ان شتافته جهت سخن شناسان که چشم
براه بازگشت سیاران این گلستان اند گلدسته از گلهای رنگارنگ سخن بدست خیال بسته
لابل در کندن این معدن روح فرهاد را بوصل شیرین معانی یعنی معانی شیرین پیوسته نقد
فرصت خرج وگوهری چند فروزان در مخزن بیان درج نموده آئین درج را مهری خبر نگارست
دو شیزگان سخن نیست واین عروس را پرده بر چهره دلربا سے بغیر از دیده دل واکردنی
وچون مخزن از قفلی ناچار وگنجینه را حارسی در کارست که نامحرمان را ازان دست
وصول کشیده وپنجه تصرف پیچیده باشد باب این بیت الصنم را قفل ابجد مقفل وکشادن آن را
بمفتاح دریافت حرف شناسان محول ساخته سبحان الله عجب گلستانیست که گل و
لاله این بوستان چون هند لبان نواسنج وخوش الحان ودمه خورده گالنش چون
شرگان نیکوان حریف حرف ونهرها مانند سخنان شوخش را در قید آرمیدگی رقوم
بازیگوشی طفلان دبستان فرده ازواج شنیده ومعانی بیانش رالی تکلفی عاشق
لاابالی بمعشوق رسیده شیرازه کتاب از شوخی شان چون رشته طاقت عشاق
از نظاره معشوق خطر گسستن ونقطهای نقل شیرین لبان را که ریخته شیره حیاتست
با کام سپندتر یاکیان صحبت حیان اختلاطی پیوستن گزیده قصائد دلربائی پس کوچه خم
گیسو ونزهت جدائی قطعها را دلکشائی فاصله خیابان ابرو بیداران این شبستان را
هر دائره دهانیست بذکر خفی گشوده وعطر جهانداری مشکین لباسانش بر جراحت ناسورها
عاشقان غالیه سوده گلستانیست بیدرو بند وشگفته رویانش بی تکلف زود پیوند سوخته
تشنگانش را چشم انتظار براه وارسیدگان که کی از راه انتظار در رسند وشیرین کارنش را
گوش هوش وقف آنکه لذت شناسان این شهد را که انگشت پیچ زبان گزیده کی چشند بیان را
تکلیف مهمان در کار ومائده سخن درمیان وتکلف برکنارست در ولشانه بزمی چیده وبقدر
سرانجام طاقت خوانی کشیده اهل مشرب را شراب ریحانی ریاحین معانی وجام زاهدان را
حور وغلمان نکات بفحوای فقطوفها دانیه تیر جهت تحصیل را الهام تابید که مبادا هنگامه
سخن سرو چهره بیدگیانش از غبار کساوی پرگرد گردد دیباچه که جهت بیاض ابن ا

آبدار باشی نوشته شده طبیعت که نقشبند شعر بافخانه سخن است قماش کالای تازه و نظر زداری

وا تخیل و خوابه فکار خیال هر رقم صورتی به دیده تامل می آید و می‌خواهد که بهین بیاض سفینه‌ها از تسخیر خنالهٔ

شاخ بشاخ بلبلان گلستان بیان نمود از نقش از رنگ سازد و فرشی ملون که جامه گلبندی بهار

در نظر بینندگان خوار گرداند برای مسندنشینان بساط سخن اندازد و از قلم و ناز آهو چشمان ترکستانی

بشگفته رویی باغ خیال آراید و از فصاحت کلام شکرلبان شیرین سخن برای نقل مجلس ستان

معانی خوانی ترتیب نماید که جهت ترطیب دماغ می و مزه باغ و کنج فراغ مهیا و آماده باشد

نامی ندیده ایم که نقلش بود ز خویش * غیر از شراب بیغش اشعار بامزه * سوداگران استقرا

متبع از هر مصری از امصار و قطری از اقطار مانند فرح آباد و حسن معاشرت و عباس آباد و جلادت و

شجاعت و قزوین از رم خویی و الفت و تبریز سلامتی و صحت و مشهد مقدس جانفشانی و شهادت و

کربلائی معلی و مفارقت و چین از خونی و نزاکت و خطای بی پروائی و عدم مروت و شیراز و مصر

امهات علوفت نهاد و بیجاپور عقوق اولاد و اصفهان کثرت غنج و دلال و کاشان از روی

وصال و قندهار شیرین سخنی و حلاوت و سبزوار خط نونهالان سرو قامت و بحرین و دیده تماشا

و حیرت و شام خوبیان بیکسی و غربت و مکه بکمند لب شاهدان و مدینه الرسول

پیغام وصال مشتاقان و کرمان صبر ایوبی و کران مسکر معشوقی و دلگوئی از هر قسم

متاع که یافته دست خیال استادان دقت منشی است پشته پشته آورده اند و در

انتخاب هر متاعی بجای پای وقت داستادگی زندان برجگر افشرده پوشیده نیست

که قماش شالی که در کارخانه خیال از سوی میان و زلف بتان و خط گلچهرگان

با تمام رسد و زلیفت طلا و نقره باشد که از خیال سیمین بتان و زر روی رنگ

دل باختگان انجام یابد به بدان قماش خواهد بود که دست قدرت و لیاقت ارباب صنعت

بدامن آن رسد و از نظاره گل و برگ آن هر مشامی بوسه انجوبه کاره

و بدیع نگار رسد کشد این باغ همیشه بهار گلستان که انوری نور سه ازین

انوار و ازهر سه برگی از این ازهار و فردوسی نهالی ازین اشجار

در وری نهری ازین انهار است چه اصناف باطنان با روشن دل که تحقیق

105

تماشائی این نزهت آباد یابند چون آب در حوض وجدول آرزوی فراغت بر پشت نخواهند
باکمال آرمیدگی سیر این بوستان نمایند هرگاه من مجنون بی پروا که در بیابان بی تعلقی و
سودا گله گله لیلی در هر جرگه آهوی خیال دارد در گلکاری این بوستان بر آخر شوق
دوستان و باغ سوخته چراغانی چنین افروخته باشد روا نیست که آتش طبعان پروانه
وار بطوف آن سرگشته و بی پروا نیایند و از سوختهای پیوندی ناز و نیاز حسن و عشق
این روضه همیشه بهار لذت نیابند شکر الله که این بوستان را از تاراج این و آن زله
بستن تماشائیان چون در گرفتن چراغ از چراغ و سفر کردن بوی گل از باغ نقصانی
نیست چندانکه موائد نعم ازین خوان آراسته برگیرند همان نقشهای تمامی برجا و این شمع
فروزان بدستور نخست صاحب ضیاست سخن کوتاه و قصه مختصر آنچه در پرده بیان حسن
صورت آن منصه ظهور کشیده سخن ست که از دریای محیط تحیر به قصد دلجوئی ماهی درگل
رفتگان گلزار تقلید تخت دارد بند صورت تصوری و تصدیقی گشته جهان آباد قلوب
ارباب عرفان را مقر و مسکن میسازد و از انجا لباس موزون الفاظ در بر کرده از خیابان زبان
و دروازه آذان بکوچه هوش و در [illegible] دانایان در می آید و گاهی در بنفشه زار خط رحل اقامت
می اندازد و مانند آب زندگی در ظلام و پرتو چراغ در تاریکی شام جان را آرام و در روی
مجلس اصحاب [illegible] میگرداند مدتی یا قوت روح یعنی نفس همدم و شبهای دراز در خلوتکده
پرده دل محرم بوده چنین جهانی لا محاله بغایت گرامی کفران نعمتش نمک حرامیست آنرا که دیده
بصیرت بینا و آئینه دل صاحب جلا باشد بی اختیار بطوف کوی این لیلی نژادان می آید
و مانند مستان لا یعقل ترک خود داری مینماید و آنرا که غبار دیده نیز سیه راه گشته طریق
تجاهل پوید محرومی او را بس دیگر چگوید دیباچه که **لب الاشارات** خود
تالیفست بمنون نوشته آمد نیائش و ستائش کریمی را سزد که خامه اعجاز
انس و جان را از تار زبان و پود انفاس درهم بافته در رشته زرین خطوط
شعاعی بجهت اتمام اطلس گلباف سپهر بدست قدرت تافته خامه صورتنگار
هیولی را بجهت خوش نشینان گلشن وجود بتشجیر قابلیت های شاخ بر شاخ مفروش ساخته

ودر خلوتخانهٔ مرکبات طرح اختلاط و آشنائی میان مخالفان اضداد انداخته آب بیدار دل را
پاسبان خواب سبزهای مخملی نموده وگره شرار را گره‌کشای خارها تا قفل غنچه از هم گشوده
صندوق سبز خاک را لبریز گوهرهای شاهوار قدرت کرده و مصلح هوا را که انفاس حیات
بخش زندگانی شعبه از آنست از کتم عدم میانجی آب و آتش آورده آب نعل شتاب
در آتش از آنست که نان روزی خواران را در بغل دارد و برگ ابر بهاری از آن سراپا
زبانست که بقطرات باران نعمتهای الوان بمردم میبارد رخت سائیدن ارزاق برپایش
کردست قدرت ضامن ایصال آنست آسیاهای آسمان برگرد و این منعم حقیقی با وجود کاران آن
اعشاب اشجار رودستیاران اوراق و ازهار در رسانیدن وظایف مقرره موظفین خوان
نعم فرو ستا به نیروی فرمان امر کن دو نفس نبات که خدمتگار ریزه‌دان فواکه شیرین
حرکات میباشد از تعب خدمت شش ماه در خواب و شش ماه بیدار و در حالت بیداری
و خواب این حارس مخازن نقود ارکان بیرون دیده‌بانان لطف پنهان کوتوالان قلعهٔ
آسمان بنیاد خبردار از سردرونی برف و دم سردی زمستان تنور گلهای
بهاری برای پختن اثمار گرم و از گرم خوئی و چسپان اختلاطی تابستان در بیع
دلهای سخت استخوان اثمار نرم ست در شبکهٔ صیاد قدرتش دریای محیط و
عمان چون ماهی بر خاک طپان و در ادای شرح قدرتش زبان آتش بیان
شعله از بیم سهو و خطا برخود لرزانست بنا تا بفرمانش خاک خورده حیوان را
چون دایگان مهربان لبشیر نفخ اوراق و اغصان می‌پرورند و ریشهای درختان
چون خدمتگاران چابکدست برای آسایش نازپروردگان روایح حریر گلهای
بوستانی را می‌گسترند بمفتاح کشاد کارش طیور از ریاض عدم بقلعهای در بسته
بیضه‌ها در می‌آیند و غنچه‌های گلها بهدایت و سیاقت خضر راه نمایش با پای بی‌دامن پیچیده
از کن مکامن شاخها برافراز منبر ظهور بر آمده جلوه‌گری مینمایند چراغ درخشان
برق را بفتیلهای قطرات ریزان باران بر می‌افروزد
و از ین رشتها که تابیده دست قدرت ست عنابهای

١٠٦

نارنگ آرامی برای موزونان سرو شمشاد میدوزد و گاهی صورت انثی بفحوای آلصلح خیر

ابو سالمت هوای یگانه خالی صورت مالی بر می آید و گاهی بقضبان فهرش چون ناخن سلیع

گره از رشته وجودش میگشاید و قوت جاذبه را سنان زبان حق جلسه از جاذبان

چهارگانه جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه مطیع و فرمان پذیر و مصور والی میانجی خامه چهره

موکاغذیست خوش قلم در پذیرائی تصویر و در راه سرعت امتثال اوامرش نفس صبح

منور ار شب ظلمانی دو رحقه طبیب حکمتش برای درست کردن شکسته رنگی ماه شبهای تار را

خاصیت مومیائی انسانی و کانی خورشید او طریق اطاعت از فروغ خود و امن میان

استوار و دریا را در پرورش فرمان خارجش کلفت بفرموش اضطراب خاطر از دل گنا ست

عقد اخوت سیارگان با دوران آسمان در تربیت گوش آو ا ز آن سکنیا ست محکم و

حال طبائع کلیه از تشویش جگاونگی باندبود و اشخاص کائنات در هم و مبهم ست فرس قوا

در میدان حقایق از معقولات اول در پوائی و عقال حیرت و در دیده بینائی حکمای فایق بین

از سیاهی شبهای جهل مرکب در خواب غفلت ست و لهذا از ابدالها رشته و پیوند محکم بسته و

بال الوان طیور نگهای عشاق را بی طپیدن در هم شکسته انسان را که در صف نعال کیفیات

جای وار و کمند بلند دوی آسمان از عقل و اندیش کراست نمود و مذاق رغبت عباد را

از چاشنی حلاوت اطاعت پیشوای ثقلین و راهنمای خافقین لذت بر لذت افزوده این

برگزیده را چون عقد آخر تمامی عدد جامع فضائل پیشینیان ساخته و آئینه خاطر انورش را

از زنگ هواجس خیال اغیار پرداخته نور شمع ابد فروغ شریعت غرا را از اوای ظلمت

ادیان منسوخه چون شبان موسی سر ابادان نموده و بپرتو این چراغ خورشید ضیا

بینائی تیره طبعان ظلمت جهل مرکب ا فزوده این آسمان خورشید نشان را از دوازده

برج امامت که بر نشین آن را با هم اثر قران سعدین ست موجب استحکام شریعت کرد

و شنونده فرمان این گوهر والا را دست بدست مجازنان اوامر و نواهی یزدان سپرده

صلی الله علیه و آله و عمده عبرات اذهان باریک بینان معارف منطبع میگرداند که عقده

آشفته بال پریشان حال خاطر در پرواز حدائق مختلفه کتب علمیه بسعی گذاری

۱۰۸

لب الاشارات موسوم و وسواک مصنفات افضل افاضل وقت خود علامه رازی منظوم بود
گذارمنود الحق کاشنی دیباچه شگفته رویانش مانند غنچه نیم خند جلوه گرد عطر پاش و شاهد انش را چهره
باز دلربا و خوش قماش ابتهاج سیران گلستان که سیار انش را از عطر گلهای کیفیت باده ریحانی
حاصل شود چنان اقتضا نموده که این پوشیده رویان که در هودج الفاظ غریبه از نظر تماشاییان
مستور اند بحلیه پیراهن تمامی عبارات فارسی که حکم آیینه بدن دارد محلی سازد تا بعضی از ارباب
فطرت را در تماشای جمال آن دلربایان نا بلدی طریق بیگانه الفاظ سنگ راه نباشد و این جامه که
باندام دلربایان گلفام بتبریزی ذهن جدید بریده شده در یک هفته بسوزن نوک قلم و رشته پیچ
و تاب رقم باتمام رسید توقع از مکارم اخلاق ناظران این بوستان آنکه اگر جا را غلاقی در پیراهن
شاهد مدعا بینند از اعتراض زهرآلود احتراز کنند و عفو و اغماض را بر طعن و تشنیع برگزینند

دیباچه که بر بیاض عضدی نوشته اند

سخن که بجادوکاری معانی تازه شاعری دار نفیسهای گاوزبان
راگویا و انوار روح الامین معانی را دلیاسی دیجور نقوش و رقوم دام فریب
دلها نموده کلیمیست که از صحرای تجرد بر بوستان آشنائی روانه طور و طور نفوس انسان
وادی ایمن دل و شجره زبان که بصفت اصلها ثابت و فرعها فی السماء وجد نقیه
مدینة الاسلام و زبان انگشت نماست گردیده و نفوس بشریرا که هریک در مصر وجود
خود کارکنان قوی و حواس را مخاطب بخطاب انا ربکم الاعلی میگردانند در رتبه
تسخیر و فرمانبرداری کشیده سحر نظم را بعصای قلم چون دو مصرعه بیت از هم شگافته
و بیان نثر را نیز بهمان عصای معجزنما که قطب سبق سخنوران لقب دارد سهم در رفته
بساحل مجمع البحرین لفظ و معنی که برزخ تجرد و تجسم ست خضر سبزپوش خط را پیدا ساخته و
با آنکه سلیمان وار مسند سلطنتش بر هوا گسترده میباشد و غبار تار صماخ رحل اقامت انداخته
موسی را از سبب کلام آوازه کلیمی بلند و ادعیه سبحانی بوسیله سخن شخص اجابت را
لبیک گفته ست با آنکه دامان تقدسش آلوده غبار تجسم نیست ماده وجود عناصر و
افلاک گردیده و هر چند از آلایش نسبت علو و سفل مبراست ریشه نهال

طولی مثالش از آسمان بزمین و پهن آنگرسی را در صدق انچه خامه صادق بیان اخبار بآن نموده
اشتباه است کلام خدا که بیان امر جناب کبریا نموده بفحوای انما امره اذا اراد شیئا بر
بیان گواه است سلسله اعداد معدودات از وی برپا و صورت حال باطن گویندگان
از آئینه حسن تالیف او پیدا و هویدا است کاخ مطلب وضیع و شریف از وی صورت
کار حصول و بشاطه عذر خواهیش توبه صاحبان افعال قبیحه مقبولست واحد را با از خود شمرده
چندان بر خود نه پیچیده که در جامه حصر گنجد و مقدار تا وزن قدر از وی یافته چنان لنگر
نشسته که میزان بیانش سنجد تا آنکه مثمن فلک ثوابت بطفیل او اطلس پوش و
مسدس جهات مجمل و دو خوانه روز و شب برای او مفروش است از برای حسن
معاشرت پری وار در جلد هر بیاضی خزیده و چون نم در خاک بغور فهم افتادگان رسیده
با مذاق خواهش هر کس چند انکه از چشم سخن گزاری داشته حکایت گفته و مطلب
را در پرده ادب با آئینی ادا نموده که شنونده بچشم خود شگفته خطر را از دلربائی سواد
چشم خوبان و بیاض رخ معجزه ید بیضای موسی عمر آنست عاشق رسیده و معشوق رنجیده را
در مجلس نشستن چون بمقتضا الیقین رشته آشتی بهم بسته شاه و گدا و غنی و بینوا آن پستی و
بلندی در آغوش هم نشسته اند سگ لیلی را با آهوی مجنون محبت مجنون با لیلی و طفل
بدخوی گله گزاری در آغوش دایه رضامندی سرست تسلی ست بزمش را آرمیدگی
بهشت برین و بلند آسمان در زمین غزلهای تغزلیاتش و فین ست هر سفینه قافله گاه است
که مسافران دیار عدم با متوطنان شهرستان وجود در انجا همصحبت میباشند و سواد
هر بیاض محکیست که عیار نقد کلام هر کس را صیرفیان سخن بآن میشناسند هر بانیست
چون لبهای پیوسته خاموش سیقیت سراپا هوش را از هر کس تا چون سرمه بچشم کشیده
و در سواد جهل مرکب هر سخن نشناسی چون آب حیات در ظلمات پای در دامن پیچیده حدیقه
هر بیاضی تا بیاری سحاب باغ طباع دریادلان سرسبز و ریان و گلبنهای هر گل این گلستان تسلیم القا
صبح دمان شگفته و خندان میباشند داما مصاحبی چنین را اگر همه بر اگرفتن دامن معشوق ستار دست
نتوان داد و داغ حرمان همزبانی را باختیار بر جان و دل نتوان نهاد غافل مباشند که سخن نسبتا بلیست قوت روح

قوت بدنست و سخن اینست غیر ازین سخنست و حسب الامر اعلی بجهت خاتمه
قرآن نوشته اند از آثار مبارکی فال شریعت مقدسه نبوی و خجستگی
احوال ملت مطهره مصطفوی یکی آنست که پادشاه زمان مالک قاب رقاب بعد تکمیل قول
وفعل اثبات دینداری و اطاعت و انقیاد فرامین جناب باری نماید و راه هدایت سالکان
طریق رستگاری گشاید ادای سخن بر ذمت همت حق شناس واجب اند و از مصحف
اعتقاد درست و عزیمت صحیح سوره عزایم اخلاص خوانده اعمال ستوده اش مصداق اقوال و
رسوخ عقیده اش ثابت بگواهی شاهد حال باشد چشم خداشناسی روشن ریاض
شریعت پروری گلشن که اعلی حضرت خدیو زمان فرمان فرمای ممالک ایران داح واپدان
صاحبقران نصرت پناه اقلیم گشای قوی دستگاه گوهر بحر دقیقه یابی و آگاهی در ة التاج
سلطنت پناهی و صاحب کلاهی گل همیشه بهار گلشن خلافت عظمی نهال برومند حدیقه
دولت بیمنتها شعشعه خورشید جهانگشایی پیرایه پوش عرائس داد بخشی و ملک آرائی
روشنی بخش چشم فتح و ظفر منظور انظار کارکنان قضا و قدر السلطان بن السلطان بن السلطان
بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان صبحت
فروغ طلعت گیتی ستانی گذشته صاحبقران عباس ثانی که ضیای آفتاب جهانتاب
فلک رسالت و نور ماه تابان آسمان هدایت و ولایت اندر همین گوی امتیاز و پیشی
از سلاطین سلف ربوده اند و اوامر و نواهی الهی بسمع دریافت از سخن سرایان خاموشی
مقال مجذرات جمال آیات فرقانی شنوده و براذغان فرمان بشر انس و جان از حسن افعال
و اعمال ایراد برهان نموده و چون گلستان کتاب کریم و قرآن عظیم که طاوسان قدسی
آشیان معانی در فضای آن فوج فوج در پرواز و عندلیبان حکم و حکم بر شاخسار
الفاظش هم آوازه اند مکان شاهدان بهشتی سرشت اوامر سبحانی و جلوه‌گاه
شاهد پر عفت کرده سبع المثانی لفحوای اکلها دائم و مقتضای قطوفها دانیة باثمار
گوناگون اعجاز تماشائیان را حلاوت بخش ایمان و بینندگان را قوت
دل و قوت روانست همت والا نهمت معلی متوجه طراحی این حدیقه همیشه بهار

از رشحات نگارش شسته زلال صاف اعتقادی که از چشمه سار خداشناسی ترشح داده چمن طراز این
بوستان خلد عنوان گردیده و حسب الفرمان قضا جریان بتاریخ فلان غارس نهال حروف
و نقوش این بوستان اعجاز اثمار خلد آثار شد امید که باثمار عمر دوام و حصول مرام که میوه
پیشرس این حدیقه الهی است شیرین کام باشند در تعریف میرزا معز الدین محمد موسوی
مشهور بفطرت متخلص بموسوی ستانی تجرد نژادان معانی و سر خیلان نوافل آسمانی که از اوج اطلاق ورود فرموده لا قید
بسواحل دریای قلوب ارباب عرفان و غیابه قلیب آزوان اخوان چون ماه کنعان نزول میفرمایند
اوراق ازهار و نقود کامل عیار نثار در ره واشی فرداز انظار و چون حرف پیشگاه جیب و کنار
شعور و اشعار ذوی الابصار و البصائر جلوه گری می نمایند چنین خضر و الیاس بحر قلوب و برکوت
سخطه از تردد و تکاپوی نمی آسایند پیوسته و چنین ظرف قامت نزول حلیت و جامه اندامی حرف
و لباس تمامی نقوش هواوج مشک اند و در کلمات و جمل عنبر آسود الفاظ که هم ایشانرا منزله
بال هم دارند بمثابه همایه نشده باره اعجاز و هم ترجمان بیان و هم بالغ تاراج قاطعان طرق
وراهزنان سنت میباشند و این لب فترها و این پوشیده بوسیده مانند از غایت امتزاج مانند شخص
مزاج که نتیجه آبا و امهات کثیر سبب بان بزادگان پوشیده رو و برنگ گل حنا با وجود اختلاف
دم از اتحاد میزنند و از انحراف و انزیاع انها از منهج اعتدال چون صورت آئینه ناخوش نما و نظر
ناظران معانی دگرگون مینماید و ازینجاست که اقسام رقم نگاران را و اصلاح این طفل
مزاجان که بشوخ چشمی شرار و سبک جولانی نسیم بهار اند خاصیت چوب
ادب و رشته سطور مسطورات منظوم و منثور مقامه نبض مریض بانگشت
طبیب ست چون بان روات ثقات بعفت و دیانت داری موصوف و چون غذیبلاح
بحفظ الغیب معروف میباشند و نگارندگان اخبار و اشعار که در حقیقت منتسب و ترتیبا
طائفه از طوائف تجار جسد میاید و متاع غذای روح و روان و ربابه دار نمد بلکه
لیلی و شان شیرین حرکات معنی را مجنون طبعان بادیه هوا پیشه که خسروان
سریر خودسری اند میرسانند شریک غالب شعربافان کارخانه خیال می باشند
و نسبت ناقلان کلام بنساج تمامش سخن نسبت گلفروش به پرایندهٔ چمن و

نسیم مصر شمیم پیراهن دوست بکشان بدین سمت درین حال گوینده نگارنده چون حساب کالا از مشتری منت پذیر و وصال همی خیر اندیشیش طارست اسیر خصوصاً چون تکیه ناقل قائل برانده و نفع این معامله باو عائد گردد مصداق این کلام صورت حال عزیزی مغز الکلام که مودبانه و طبیبانه و مشفقانه بجمال کتب بیان و بستان الفاظ و زادگان طبع محتاج عنایت رب لطیف مجید محمد طاهر شریف وحید رسیده بجامه وقت پرداز چهره این دوشیزگان نموده باوجود نهایت وقت بشراکت و همراهی این آثم بادیه پیمایی و آ... و تلال آن راه‌های تفتیش و تفحص پیموده این بوستان پیراسته را ایشان سیر و سراسر روی صاحبان دریافت بل گوینده را رهین منت خود ساخته و قدر هر یک از غریب اوگان معانی غریب بند سواد رقوم را بواسجی شناخته اکنون این خوان آراسته برارباب ذوق سلیم سبیل و میزبان را در دعوت مهمان طبیعت حضرت خلیل ست والسلام

بجهت خاتمه جامع عباسی نوشته مرقع درویشانه

که نسبت خرقه‌اش بسلطنت اوهمی رسد بر جامع مرصع پادشاهان تفاخر نماید لباس جامع عباسی مسایل شرعیه تواند بود که دوستداران آل رسول بید بیضای یکدیگر پیوند نوک اقلام و رشته مداد و حریر قرطاس در خیاطت آن بذل جهد بتقدیم رسانیده باشند و عیار محبت و دوستی خود را باهل بیت در تلخیص این امر خالص طلا ساخته یقینکه نسج نساج را هر یک جائزه اجری جدا از خزانه انعام عام الهی کرامت خواهد شد

در خاتمه شرح فارسی که بر رساله خلاصة الحساب نوشته شده

ابکار افکار منظومه و عرایس بدایع علمیه منثوره را که حسن یوسفی و غنج و دلال زلیخائی باشد اشتغال ... دواوین و مارضت کتب رسائل هر یک احتیاج مشاطه پیرایش و آرایش و طبیب مقابله و تصحیح میدارد و لهذا تماشائیان این گلستان که سراسر روی آرزو می تفکر و تدبیر نمایند و حکت و اصلاح هر یک از مطالب

۱۱۳

منت مشاطه برعرائس آراسته بزیور هرهفت میدارند الحق نیازمند درگاه بی نیاز
محمد طاهر وحید شریف اگرچه در اخراج این رساله فطرت از صلب قوت بمشیمه حکم آباد
را در ایلاد اولاد دارد لیکن موفق بتوفیق حضرت احد اغری معزالدین محمد بکر لکا اندیشه
و منقاش ذهن وقت پیشه در تحسین اشکال عرائس شکیله این کتاب و تصحیح خرابد سقام که سکان
گروک سیری دوائر و صدرنشین پرده های الفاظ این کتاب اند سعی بهار در آرایش اوراق
درختان و تشخیص بقراط و جالینوس در تدبیر علیل مزاجان بکار برده و در ازاله زحمت صیادان
فراش این بهارستان زحمت بسیار می کشید و در پی هر یک از دهشت زدگان آهو
طبیعت این مفازه بیابان نهاد و دید اکنون اثر سعی او درین نسخه اگر برهان برهنتا فرع
بر اصل بنا شد مانع ترجیح اصالت لامحاله میتواند شد انشاء الله فراخور سعی و رضامندی
این نیازمند مثاب و ماجور خواهد بود خاتمه که بر بیاض مرزا تصحیح مرحوم
نوشته شد هنگامه گزاران سخن را مژده باد که بار دیگر ترکیب این چهار
عنصر طبعی نموده و ساقی خمخانه فلک صاف معانی را در شیشه دل پر حوصله نموده دریای
معانی آغاز گوهرافشانی کرده و لسان شعر بدگاری شیوا بیانی قرین قصه پردازی دستان
سنجی سخن شورانگیزی شیرین شد مژده این خوش کلام اگر در پرده های کوه غم از صلابت فرهاد
و تاج شاهی از سر پرویز برگیرد روا باشد و اگر بحجره دکان بسته کینه خود دلشاد باشد آن
پردازند بجا است الحمد که بر یکسان ظاهر شد که خامه عنبرین ختامه من اگر سیه حال دوات کذب بیراه
را سیر شود و در آرزوی مقدم استخلاص آب سیاه در چشم آورد و در لفظیکه غیر واقع باشد بر زبان
نمی آرد در بیصورت گفته و نوشته مرا عین صدق و محض صواب باید دانست چندین هرزه سرایم
که در صدق قول حد الحاج و مبالغه تمام مصرعه ها ان چه باشد و سعت جای سخن کوتاه هر دو جام
اشخاص معانی تنگی پذیرد و لعبتهای معانی را از مانده خواری موزون کلامان هر تنگی
پدید نیاید و دیگری را هم اگر سمند فکرت در زین باشد گو بجولان درآرد
اگر دست طلب باشد بر ستان شاخسار سخن دراز کن انصاف بالای
طاعت چه خوش آمد ما سیما یداز دانش طراز که ادافهمی و نکته بیانی

راچون دل در بر گرفته باشد من که وابافته اداهای نازکم چندین ازین اشعار طرفه می بندم
که باغبان از گل دمی خوار از دل نه بیند اکنون چشمی که خواهم که جلوهٔ این سیاه پوشان
را که از کمال معنی پیرائی ملاحظه فرماید و ناخن طبع جدید الفکری که پهلوی اداهای
نازک را خاره پایه سخن را سخندان بیداند دیگر مرا چه احتیاج گفتن حق تعالی ابکار اشعار
آن یگانهٔ آفاق را چون محجوب ندارد و هر دور از ارتقا و تصاعد بر مدارج کمال کرامت
کناد بالنبی و آله الامجاد **جواب مکتوب حاکم ملتان که بذوالفقار خان**
حاکم قندهار نوشته شد زلال عذب الفت و اتحاد و ماء معین مودت و وداد یعنی
نامهٔ محبت ختامهٔ فلان که از سرچشمهٔ یکتا دلی و منبع دوستی و یگانگی تراوش نموده بود
مانند سحاب بهار دار ابر مدرار که در حدایق شگون بر ریاحین و ازهار بارکشاید فیض ورود
ارزانی داشته هم گرد نشان طریق بیگانگی و کلفت و هم تحمل طراز ریاض التیام و الفت گردید
و گوهر آبدار مراعات قرب و جوار که در اصداف الفاظ آن بحر مصادقت و ولا مکنون بود
بغواصی غور اندیشهٔ وقت پیشه بدست آمد و بسیار جوهری دریافت گردید بر وقادان
دقائق عالم کون پوشیده نیست که مراعات قرب جوار بدلیلین عقل و نقل بر ذمت
همت کافهٔ امم و اصناف بنی آدم عموماً و بر حکام و کارکنان ثغور که انسب و اخص ازین گروه
پژوه تعدی بکافهٔ رعایا و برایا مینماید خصوصاً واجب و لازم است و پیوسته باریافتگان
این امر خیر انجام سلسلهٔ جنبان ارتباط و التیام میباشند لهذا با ایالت پناه فلان
که فاتح ابواب آن شده بود سالک طریق آشنائی گردید چون شمیم انفسی از بوستان
ظهور انوار الاحباب باستشمام اطلاع و آگاهی نرسیده بود بنا بر مقتضای ظاهر در ان شیوه
خودداری مینمود الحال که آن دقیقه شناس احراز قصب السبق الفضل للمتقدم نموده
بادی این امر شریف شده اند بدین خیرخواه عباد الله نیز لازم است که مراعات این
امر مستحسن که منشاء رفاه حال شریف و وضیع و رفع مفاسد قطیع است نماید در باب
اجناسی که فلانی باتمام آن مامور است اشعاری فرموده بودند که تفصیل آن منظور فلان
رسیده تعجب بسیار نمودند که با وجود سبق روابط سلاطین سلف و در اینست

بعروج برتری و شرف تحصیل اجناس سطور بنحو دیگر در نظر آشنایان و یگانگی پرده بیگانگی ست
مناسب شیمه کریمه یکجهتی آن بود که بی تکلفانه از سرکار آن گنجور بمتاع دقیقه شناسی طلب کرده شود
مستور نخواهد بود که تجار خریدار بهر طرفی از اطراف و قطری از اقطار که روانه میگردند چون آن
اجناس شایسته مراتب حسن سعی موقوف آن حجا علت بعضی تفصیل از منسوبان درگاه والا بآن
نمایند که باین تقریب منت یگانگی خود را بر ایستادگان پایه سریر خلافت مصیر ظاهر سازند و تعجب در آن نسبت
که بعد از اطلاع آن قدری سما طرز والی بر تفصیل مزبور بروابط سوالف سلاطین جنت
مکین را منظور نداشته بفرستادن اجناس مفصله فاتح ابواب یکتا دلی نگردیده اند یقین
حاصل است که وقوع فلان مقدمه که در نظر والای سلاطین چندان وقعی ندارد مخرب
اساس دوستی که بمعاری چندین پادشاه وثیقه بر حقیقت آگاه تشیید یافته باشد
نخواهد گردید و نواب فلان را از اقدام برین امر بغیر از رفع منطقه کوته اندیشان چیزی
دیگر ملحوظ و منظور نبود و مضمون چنان بود که بدستوریکه در زمان نواب فلان این
خرابه مقید را بحسب گراگوی متصل عقب دوستی طرفین نشده بود نخواهد شد لهذا العبد
سفر توجه آن دیار نامه مودت ختامه مشتمل بر استقرار دوستی قدیم ارسال داشته
چون دنیا و ما فیها در نظر همت ایشان در سلک ادنی اعلام نموده بودند که از اهل او
آن ملک بغیر ازین مطلبی نبوده و چنان نیست که این حرکت موجب تزلزل ارکان دوستی
قدیم شده باشد و هر یک از نفائس بلاد که رسم اختصاص بر آن کشیده شود در عوض
تصرف کارکنان آن دولت عظیم الارکان داده خواهد شد و از آن طرف بغیر از ترک
آشنائی و بیگانگی امری ملحوظ نگردیده و با وجود وقوع این مراتب طلب اشتر جناب
مفصلا از اقتضای ظاهر دوری نمود و چون در باب رفع کلفت جانبین و اصلاح ذات البین
باین خیراندیش عباد الله مصلحت دیده بودند بخاطر دوستی اندیش چنان میرسد که چون
چشمه سار یکتا دلی نخست از حرکت آن طرف غبارآلود کلفت گشته اگر در صدد افتتاح
ابواب یگانگی و دوستی باشند مقرر میبا جواب نامه که قبل ازین فرستاده شده بود
سلسله جنبان مصادقت و موالات گردند مسوده مکتوب ... کم

۱۱۶

از جانب یکی از حکام سرحد نوشته شده

چمن طراز حدیقه همیشه بهار دوستی و ولا و بهار افروز بوستان صدق و صفا بادهٔ ...کده اتحاد گلدسته ریاض یکتا دلی و وداد اعنی نامهٔ صداقت ختامهٔ مودت عنوان و مکتوب دوستی آثار خلعت نشان فلانی در ساعتی فیروز و زمانی مسرت اندوز بزم افروز محفل عیش و نشاط و مجلس طراز خوشدلی و انبساط گشته بروایح دوستی و خلت دماغ التیام و یکجهتی را معطر و بشمایم یگانگی مشام الفت و اتحاد را عنبر گردانیده و از مژدهٔ فتوحات مسرت بی اندازه حاصل گشت الحق در نثار امکان و سرای بی بقای آشتیجان امریکه پسندیده گذشتگان و زبان زد آیندگان تواند بود همین شیوه ستوده موالفت و التیام است که شمیم بستان سرای نیکنامی و شیرازه کتاب خوشدلی و شادکامی است گروهیکه بعنبیک دور نمای عاقبت اندیشی شاهد ... و حقایق اشیا را در بزم حضور مشاهده نموده اند در سگالش انصرام و حصول این کام اهتمام میفرمایند بیقین حاصلست که این سر حلقهٔ ارباب درایت که در شیوه و ارسیدگی از همگنان پیش و در مراسم ... از سالکان این طریق در پیش اند بمعماری رای زرین در تشیید و تحصین بنای استوار خواهند کوشید چون دوستانرا ارسال تحف و هدایا بدوستان و آمد شد ارمغان فیمابین ایشان در حقیقت بمنزلهٔ تار و پود لباس مودت و یگانگی و شاهد دوستی را این لباس زیبا و این پیرایه خوشنماست لهذا بعضی از اجناس این دیار که تیار بود مخصوص گشت مکتوبیکه از جانب قورچی باشی بیگلربیگی آذربایجان بوزیر اعظم خواندکار نوشته شده پیوسته ریاض دولت و اقبال و گلشن حشمت و اجلال ... از رشحات سحاب عنایت حضرت یزدان خرم و ... نسایم عاطفت خالق انس و جان در اهتزاز بوده از اثمار مرام شیرین کام باشند بعد ادای تحف ادعیه وافیه و ارسال هدایای اثنیه متکاثره بر لوح ابلاغ مینگارد که بفحوای

آیه کریمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم

بر هر فردی از افراد انسان امتثال اوامر سلاطین معدلت آئین و اجتناب از نواهی

پادشاهان سعادت قرین واجب لازم و فرض و متحتم است که در ضمن رعایت اینمعنی اطاعت
خالق انس و جان و فرمان پذیری پادشاه دوران بوقوع آمده باشد و چون بنا بر ملاحظات
رفاه حال عباد و امنیت و آسایش بلاد بساط دوستی و اساس مصالحه فیمابین پادشاهان
طرفین و سلاطین جانبین گسترده و افراشته و سرچشمه تناقض و خلاف بگل حکمت انباشته است
لهذا از بدو وقوع این امر شریف منسوبان این دولت ابد مدت از بیم نقض آیین و لاو
بازخواست بندگان اشرف و اقدس و اعلی مرتکب امری که منافی آیین دوستی باشد نگردیده
اگر خلاف آدمیت از اکراد بدنهاد که از خبث طینت همواره در صدد آزار و اضرار خلایق
اند بظهور رسیده نادیده و ناشنیده انگاشته اند و همینمعنی موجب زیادتی جرأت آن
ناعاقبت اندیشان گشته بیشتر از پیشتر سلسله جنبان مفاسد و شرور شده اند و خود را بمضمون
الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها در معرض بازخواست نشاء اولی و اخری در آورده اند تا آنکه
درین اوقات تقی سلطان که یکی از زمیداران اکراد و سرچشمه فتنه و فساد است بکرات سر راه
بر تجار رومتر دو بین دولتین آمده مبلغی خطیر از مال ایشان در معرض نهب و یغما در آورده و چندی
را نیز بتیغ بی دریغ بی پروائی مقتول گردانیده و با آنکه گوشمال و استرداد مال از ایادی آن کوته
اندیشان بدمآل به نیروی اقبال بیزوال مصون از اختلال با سهل وجوه مقدور و میسور بتصور
آنکه مبادا تلافی این امر محمول بر نقض عهد و پیمان گردد و بندگان این دولت محکم بنا در صدد
قلع و قمع او در نیامده مکرر او را درین باب بحکام جلیل القدر سابق و لاحق آن اعلام نموده سر صدد
آن می بودند که حکام و آن پیشتر بازخواست آنجا را از راه مسلمانان قلع و قمع نمایند تا امروز که
معذرانیکه بدربار اقبال عرض نمودند تنبیه خواهیم نمود تمسک جسته در مقام تادیب او در نیامده
اند و اهمال ایشان درین امر باعث زیادتی جرأت او شده در منوال دیگر باره بارتکاب این قسم
امر شنیع نموده جمعی کثیر از عباد الله را عرضه تیغ هلاک ساخته بعضی از
محصولات الکاء متعلقه این حدود را در معرض تضییع در آورده اسباب و اموال
جمعی را یغما نموده روز بروز بیشتر از پیشتر مواد خودسری و گمراهی و طغیان گردیده
فساد میکردند و شاید که حکام جلیل القدر آن چون و هر سال تجدید می یابند بعلت

بعضی مطالب که ایشان را منظور باشد با عدم فرصت به تنبیه و تادیب آن ناخودشناس قیام
ننماید و چون امر خزینه رفته رفته منتج مفاسد کلیه میگردد و احیانا بسایر محال سرایت نموده موجب
مناقشات عظیمه میشود لهذا این خیرخواه جهت انسداد راه حرف ارباب غرض حقیقت حال
او را در معرض اظهار و اعلان در آورد که اگر از جانب نجیب الجانب دفع و رفع او خواهند نمود داشته
کس تعیین نمایند که با این امر قیام نموده زیاده ازین نگذارد که در گلزار همیشه بهار صلح این قسم
خار پرآزاری ریشه محکم گرداند و اگر چنانچه بعلت اشتغال و موانع سیاه کینه خواه آنطرف را
فرصت سرانجام این امر نباشد چون حقیقت واقع در معرض ابلاغ در آمد و یقین حاصلست
که احتمال نقض عهد را انجا خطر راه نخواهند داد این خیرخواه با سهل وجوه آن بداختر را با تبعه و
لحقه آواره دیار عدم سازد غرض که من بعد فتنه انگیز واقعه طلب را مجال تردد نداده بعون الله
ارکان حیاتش از بنیان قلع و قمع خواهد گردید **کتابتیکه از جانب میرزا تقی**
اعتماد الدوله بصفدر خان نوشته شده مرآت چهره نمای بهشتی لعقبان
دوستی و محبت و گلزار همیشه بهار از هار اظهار التیام و الفت اعنی رقیمه کریمه که صفدر خان
ارسال داشته بودند در هنگامیکه اعلی حضرت والا تبار خدیو سکندر لشکر جم اقتدار فص
خاتم سلیمانی ظل خورشید فروغ حضرت سبحانی اشرف اقدس خاطر همایون از امور
ملک پیرائی من جمیع الوجوه جمع فرموده ایلچی پادشاه والاجاه روم را رخصت انصراف
ارزانی داشته بودند و الویه دولت و اعلام اقبال بفیروزی و اجلال بدار السلطنت اصفهان
که مقر سلطنت و مرکز دائره جهانبانی و خلافت ست نهضت سمی نموده
رسید و از تنسم نسیم یکجا دلی دهان غنچه های گلبن اتحاد لبریز تبسم گردید
انچه درباب تجدید مراسم اتحاد و الفت که از بدو طلوع نیر عالمتاب دولت
ابد فروغ این طبقه علیه و ظهور ماه جهان آرای آن سلسله جلیله که چون علاقه
خورشید و ماه بمقتضای ذات فیمابین مشید و مستحکم بوده نگاشته خامه مطلب
نگار شده بود الحق در عالم اشباح که اجزای آن برشته دوستی
وست درگردن آمیزش هم دارند چه چیز شبیه و نظیر صداقت و الفت

119

تواند بود که بنای آرامش بلاد و آسایش عباد بپشتیبانی این امر رفاهیت اساس انصرام پذیرد الی
حوادث دوران و تعلیم نیرنگی اوضاع نشأ امکان این است و ازینجاست که رموز خوانان لیالی
و ایام در رعایت این معنی مبالغه نموده اند و جمعی از بندگان دولتخواه طرفین که بمقتضای
خیراندیشی در پیشگاه ضمیر ضیا تأثیر پادشاهان ذوی الاقتدار باعث عرض مطالب یافته باشند
لازم است که مجلی مرئیات آئینه خاطر این طبقه علیه از غبار کلفت مصفی سازند و چون حکم در باب
جنود اورنگ که بسبب توجه پادشاه والاجاه بتسخیر ماوراء النهر بایی و روی احتیاط کشیده عزم
تاخت خراسان بشکوه صورت یافته بود و کیفیت محاربات قزلباش ظفر تلاش و استیلا و
اقتدار این گروه نصرت پژوه به اصاغر و اعالی ظاهر است در آن باب بتصدیع دادن آن
وارسیده آگاهی را اولی میداند اینکه در باب نقش و نوشتن شیوه التیام شده بر ارباب دانش
و بینش ظاهر است که از بدایت ظهور این دولت ابد پیوند همیشه پادشاهان اطراف و اکناف بمعاهدت
مظاهرت این خاندان لایت نشان از اعادی گوی تفوق در جهات برده اند چون پادشاهان
والاتبار سایه رحمت پروردگار اند بمقتضای لوازم ظل‌اللهیت همواره از مشرق عنایت
ازلی قرین استفاضه انوار جهانگشائی بوده اند بیت و انتقام که خورشید چهره افروزد
بنور شمع و فروغ چراغ حاجت نیست مختصر که در باب فرستادن ولد علیمردانخان نگارش
یافته بود بر ارباب حق نعمت شناس ظاهر است که منهل عذب و ربقی قدیم بسبب کفران آن
حق نعمت ناشناس آلوده غبار کلفت است و با وجودیکه سنوح قضیه جانگزای مستغرق بحار رحمت
یزدان مسند نشین اورنگ جنان خاقان رضوان مکان علیین آشیان که ناسور دلها هنوز بکسوت
التیام نپوشیده آن ماتمست و جلوس نواب همایون اشرف والا بر اورنگ بلند پایه جهانگیری و کشورستانی
وقوع هر یک بیگانگان را وسیله آشنائی و آشنایان را محک عیار محبت از نااهلیت هر گاه لوازم تهنیت
و تعزیت تقدیم رسیده باشد بندگان اخلاص آئین را کجا جرأت اظهار این معنی میتواند بود و پیوسته
فاتح ابواب مکاتبات محبت طراز بوده بارجاع مهمات مسرور بسازند نامه که بیکی
از سلاطین کامگار نوشته شده مرآت مصفای دوستی و محبت و عینک دوربینی التیام
الفت گلستان همیشه بهار الفت شود و بوستان پرداخته از خس و خار کلفت و فساد

الحق نامه مولات رقم فلان که در مولا چراغ افروز محفل ائتلاف و التیام و بزم آرای مجلس ارتباط
و انتظام شده بود از انسائم آن نوبهار یکتا دلی از ازهار گلستان محبت در اهتزاز و عندلیب شوق
مکالمه غائبانه در پرواز شد الحق در عالم عنصری بنشاء مولانای باریک بینان دقیقه شناس مهتر از
دوستی محبت افزا امری نشان نداده اند چه جز شجر لفیفر ازمینی تواند بود که نوبهار محبش صغیر و کبیر
خزان محبت اندوده بسنا و سیراز فیض شکر خنده این صبح صادق نفس است خوشا کسیکه بدو کاری
تا ابد القوی استحکام این بنای رفیع البنیان کوشش نماید حلاوت رقم رنگ طراز از گلستان صداقت و مولات
ست در چمن همیشه بهار نامه محبت ختامه نگاشته بود که شخصی که قبل ازین بطلب خریزه کار
فرستاده بودند بی نیل مقصود مراجعت نموده آمد و فرصت مشار الیه ثمری نداشته بران فقیر شناسا
که واقف مصالح کافه جمهور اند مخفی نخواهد بود که امسال بنا بر وقوع آفت و شیوع کلفتی که فیما
بادشاهان جم اقتدار رو نموده بود خریزه کم حاصل و شیرینی آن و نیز اقتها تلخ و ناگوار بود و
بدون عرض اقدام این امر از حوصله جرأت این بندگان دشوار و مقدمه فرو بود از واقعه
عرض دین نمود لهذا در عقده تراخی و تعویق مانده و الا ظاهر است که این مقدمه قابل
آن نبود که تلخی مضاف که ذوایقه اهلیت را مرارت آمود گردانده در باب آمده رفت قواقل
که در حقیقت متاع روی دست ایشان ارمغان حمیله بادشاهان ذوی الاقتدار است
در ایامیکه منهل عذب دوستی قدیم تبارکی بسبب شورش مفسدان ناصاف و غبار آلوده بود
دنه درین ایام بوجه من الوجوه سد باب صدور و ورود انجا عمت شده نخواهد بود و سر حسکیه در بنای
صداقت محبت و التیام و ائتلاف این طبقه علیه این دودمان ولایت نشان که قبله آفاق آمال
جهانیان سمت تحریر یافته بود بر واقفان مراتب آگاهی مخفی و مستور نیست که مقتضای با لوده تم الاجتماعات
از نتایج دوستی این سلسله علیه که فیض آن مانند سحاب نیسان بپای گلشن دولت و اقبال این دولت
قویه القوائم اهتزاز یافته و از آثار مودت این دودمان والا دوحه اقبال نشان ابد و شته خضرت
و نضارت پذیرفته و بصورت تخریب این مستحکم بنای مثبت الارکان که حوادث روزگار در فکر تزلزل
آن سر در گریبان نگشت حیرت در دامان مانده بود با فساد نارل اساس حق شناسی که الداد
که در باب النوع او بود دوازده هزار دینار مرسوم داشته دیوان سیادت و ...

۱۳۳

از اشراقات انظار خورشید انوار جامع کمالات کونی و الهی و واقف رموزات سفید و سیاهی اعلیحضرت خاقان گیتی ستان علیین آشیانی بامرتبه که منظور انظار جهانبانیست رسیده و حق نعمتهای چندین ساله را انّیاً و منّیاً انگاشته از طریق محبت و آداب دوستی بسیار بعید می نمود و هرگاه حق چندساله نعمت را فراموش کند حقوق نعمت چندین و چندین را بطریق اولی نخواهد دانست و بتقسیم تخصصی چگونه محل اعتماد تواند بود اگر اعلیحضرت فرمان فرمای اقلیم دانش و بینش منتخب مجموعهٔ آفرینش نواب خاقان رضوان مکان فردوس آشیان را امری خلاف دوستی بخاطر مبارک می رسید با وجود وقوع این قسم امور که هر یک از آن به تنهائی علت تامه کلفت بی اندازه بود آن عمده و اقفان اسرار ملک پیرائی را العنوانیکه میدانند حضرت انصراف ارزانی نمیفرمودند درینصورت با وجود وقوع این قسم قضایا تقدیم مراسم تهنیت و تعزیت از لوازم دوستی بود و آنچه در باب خرد سالیهای این بزرگ کرده آفریدگار باعث آرایش و آرامش روزگار و بازگشتن شاهزادهٔ والا تبار و خیو چغتائی در معرض ابلاغ درآمده بود بر خرد و بزرگ مستور نیست که از آغاز این دولت ابد مقرون صفه البنیان که نیر عالم افروز جهانگیری ببرج شرف خود که عبارت از وجود ذات عالی تبار این کامکار نامدار عالی مقدار است تحویل نموده خاقان بلند مکان کیتا گوهر دریای خلافت سیف مسلول بارهٔ ولایت علیین آشیانی فردوس مکانی صاحبقرانی در دوازده سالگی به نیروی سرپنجهٔ استیلا و اقتدار رقبهٔ فرمانروایان اطراف و اکناف را در ربقهٔ اطاعت و بندگی کشیده بودند بعد از ارتحال آن یگانه گوهر علی صوب عالم بقا فرزند سرورگاه مظهر الطاف بی پایان حضرت آله نواب جنت مکان علیین آشیانی در ده سالگی بمقتضای الولد سر لابیه متقلد امور سلطنت و جهانبانی شده بعد از دامن افشانی آنجناب منظر از آلایش نشاء عنصری روان بخش قالب افسردهٔ صاحبکلاهی زلال چشمهٔ حیوان آگاهی نواب گیتی ستان فردوس مکان در سن هفده سالگی و اعلیحضرت خاقان رضوان بارگاه نیز در سن نو رو روشنی افزای چراغ دولت ابد فروغ گردیده اند و اخلاص دست نگهبتی و سر بازی و جان نثاری لشکر قیامت اثر قزلباش نصرت تلاش که شیوه

شجاعت و بسالت از شجعان روزگار ممتاز و از تیغ شعله بار روشنائی بخش چراغ انجاز را نسبت با این طبقه
علیه از مقوله اقانی و لوگر نیست که خردی و بزرگی منظور باشد بلکه از محض ارادت و اخلاص سری و سرمدی نقد
حیات را نثار مینمایند و حقیقت جلادت و جانفشانی و اخلاص عساکر طرفین معلوم همگنانست بهر آئینه که سد باب
منقسم گفتگو نموده از آن مقوله حرفی مذکور نشود و لله الحمد و المنة که اعلیحضرت ظل الهی مردمک دیده آگاهی باج
ستان شاهان ذوی الاقتدار کامبخش فدویان جانسپار سایه حضرت ملک منان آفتاب فروزنده عظمت
و شان خلف صدق ائمه اطهار منظور انظار الطاف بیپایان حضرت کردگار در سن دوازده اند با مقتضای
جوهر فطری که لازمه ذات این سلسله علیه است گوی دانش از پیر خرد خرده دان ربوده و قطع و فصل مهام امام منوط
برای بین آن برگزیده انفس و آفاق است از بدو جلوس بر اورنگ بلند پایه جهانبانی ارکان دولت و
اعیان حضرت و سایر طوائف قزلباش در مقام بندگی و اطاعت و انقیاد و فرمانبرداری بیشتر از بیشتر اند و
یگانگی با اندرون خاطر آئینت که چون بمقتضای تقدیر ازلی از نور عظیم جانسپاری در رکاب خاقان رضوان
مکان خلد سریر فردوس سریر محروم مانده اند تلافی و تدارک نقد جان نثار در راه برگزیده یزدان صرف
نمایند که از عهده عشری از اعشار و اندکی از بسیار اخلاص و اعتقاد واقعی بیرون آمده باشند و حقیقت
مصالحه پادشاه والاجاه و هم سامعه افروز شده خواهد بود که اینمعنی از نور عظیم دانسته با وجود کثرت جنود
در نهایت اقتدار و کمال استقلال مکرر احکام بامرای سرحد ولایت خود نوشته در تشیید مبانی صلح و صلاح
نهایت مبالغه نموده بود که مبادا چنان نمایند که امری که منافی امور مصالحه و پیمان باشد وقوع یابد و در طی
این مراتب متدرج ساخته بود که ایلچی نکته گزار سخن شناس دقیقه یاب بجهت تقدیم لوازم امور تهنیت و تعزیت
فرستاده خواهند شد و بندگان اشرف نیز که جان ما بندگان فدای تمام ماهیشان باد ایلچی پادشاه والاجاه مزبور را از حضرت
انصراف ارزانی و ایلچی کاردان تعیین نموده باتفاق فرستاده از هیچ رهگذر هرگز امری که نه وفق رضا فدویان دولت
علیه باشد واقع نیست و نهال آمال جهانیان از فروغ خورشید مانند اقبال در نشو و نماست
پیوسته ابواب مکاتبات را که در حقیقت از مقوله مکالمات روحانیست مفتوح داشته بار جامع
مهمات مسنون سازند که به نیروی اقبال بیزوال صورت انجام یابد کتابتیکه یکی از آشنایان
خود نوشته اند چون سلام دوستانه را در تجدید حسن عهد قدیم تاثیر دعای یوسف در حق زلیخا
و دعای یارانه را در احیای رسوم عافیت دیرینه اعجاز مسیحائی باشد لهذا الیوم [illegible] صحت

١٢٣

ذات شریف یعنی نامه مودت ختامه که بطراز قمیص یوسف فی اجفان یعقوب بطراوت سنا
مشتاق کریم ساکن بیت الحزن اشتیاق بوده و استبراز ابتهاج کرده و دانسته که بنور حدیقه دار السلام است
بمعاری صحت ذات ستوده صفات آن سرگروه ارباب ریاست نیّرات حدقه دیده اصحاب
بینش منور الانوار معمور دانه و دست انداز خزان سمر و دهری ایام ستوده است امید که همواره از
اصابت عین الکمال در حصن حصین حرز الهی محفوظ باشد حال مخلص بعون عنایت رحمان بر وجه خیر
گذرانیست و بر روی تردات خاطر بسته و در حصار توکل نشسته گوش بر آواز مبشر غیبی مهیا شده و از
برای حصول بهانه جواز هیچ دستاویز بستگی نبوده اشد بخاطر خیال میرسد که نقد فکرهمی که درین ایام از معدن
طبیعت استخراج نموده به محک صلاح خدام رساند چون ضیق وقت مانع از ارسال تمام آن بود
آنچه میسر گردید روانه بزم موفور السرور شد بزیور اصلاح محلی ساخته پیوسته با علام صحت مزاج و
پیچیدگان طبع وهاج مخلصان را رهین منت خواهند ساخت مکتوبیکه به حاجی علیخان
زنگنه سردار آذربایجان نوشته عرض مخلصان صادق الولا آنکه نگنجیدن لاالهها
در مضیق عدد و حصا چون برهان سلّم مسلّم دانشمندانست و ازینجاست که خامه قاصر بیان در
صدد تعداد القاب جلیله و اوصاف جمیله بی پایان آن عظیم الشان رفیع الارکان که از
مقوله گنجیدن دریا در جو [illegible] در نمی آید خاموشی در مقام بیان امریکه
از وسع نطاق نطق خارج باشد نائب مناب طی اللسان میباشد چنانچه در طومار بند زبان نکهت
تحریر سخن طراز زبان بی زبانی و ادای آن نماید لهذا عطف عنان از آن وادی سخن پایان نموده
بمرآت ضمیر خورشید ضیا که از مصقل عنایات خالق ارض و سما مجلی است منقش و منطبع خواهد بود
که رستن سبزه از زمین قاصر زبان بعد از بارش بطلان باران سخن بابان زبان شکر احسان
و ادای شکر بر احتنان ابر نیسان کشوده است و در تصورت پوشیده نخواهد بود و هبوط
جود آن حاوی لطف عمیم را هرگاه بهره مندی از دریافت حاصل بوده باشد چه مایه بهره
این لطف غیر مترقب خواهد بود و غریق دریای عرق خجلت را اگر فراغی از دست و پا زدن
حاصل آید سزد جای بقای ذات ستوده صفات و دوام دولت قویت الجهات
از برین بحسن نکی بر سنی ابد امید که پیوسته وساده بزرگی و مسند برتری و

قدردانی و مخلص پروری بوجود سامی گرامی قرین و آراسته بوده همواره مسرور و اماثل و اعیان باشند
و ربطی تواتر تنامه سامی الطاری با نحراف مزاج و لاج از منهج اعتدال و رفع غبار آن ملال شمات
سحاب لطف لایزال شده بود شرب این سم زعاف را اگر آن تریاق قرین نبود حال گزیدگان افاعی
نوائب دشوار می نمود گواهی حال حقیقت منزل انعالیجاه که با وجود یگانگی و یکتادلی به از شهادت
عدیدست و در ثبوت خلوص عقیدت این اخلاص کیش کافی خواهد بود چه خریدار متاع خلوص عقیدت
از دکان بیرونقی که در گرو کسادی کم شده باشد تا فی آیین خارق عادت است و در این احسان
حیسان قدر آن نداند و صحیفه ات تشریف چنین قدردانی را نوری عظیم شمار و بچه زبان ادا ه
شکر و صحت ذات کامل الصفات ملکی ملکات بیرون آید صاحبان محرمان سرادق عصمت ظاهر
ست که این حرمان نشین کنج افزوده ارا آمد و شد منسوبان آنعالیشان والاسکان بنگاه معلی
اطلاع حاصل نمیتواند شد اگر در ارسال اخلاص نامه تقصیری شده باشد کرم عمیم عذر آن خواهد خواست
خاطر شکسته افسرده سالستی و دوستکامی آن مرکز دایره نکوئی و ملکی صفاتی بجای متوقع شیبانی شست
توقع دارد که کوتاهی این طرف درین قسم امور که معلوم خاطر دریا مقاطر است بعفو مقرون و با تمام آ
رسیدن مژده خبر این بسر [illegible] بوده باشند سایه آفتاب پایه نشان از آفتاب و سایه تواند بود
ابدی التظلیل باد کتب نبکه [illegible] خراسان نوشته اما بعین کار نیمه مخلص شد
که به منقبه مشتمی باد و لبور امد و شد روان زلال منبوع بلاغت که از عین نون خامه دوست
آن منتخب دوستان در فور آن آمده بود لب تشنگان وادی شوق را عذب البیان و رطب اللسان
گردانید چون نسیم پیرهن یوسفی که بعد از سنین موجب خصب اراضی ابتهاج یعقوبی گردو نمال
انتعاش و اهتزاز آمد اگرچه خشک سالی دماغ ندران پایه است که نزهتگ ابر خامه باران
طراوت و شگفتگی تواند یافت لیکن باز از تقریر و عمن بنفشه قسمه مشکینیه الفواح و دوستان دو اکی
نمیتواند داشت تواصل روایح آن گلدسته ولا تعاقب اختلاف شمال و صبا متواتر باد و مکتوبیکه
بعالیجاه حاجی علیخان زنگنه سردار آذربایجان نوشته شده
به پیوسته سمند دولت و کامرانی و زیران و اسباب حصول مطالب و ارینا
مهیا بکام خواهش دوستان باد سواد مداد خامه عنبر طراز عنبرشان ان

۱۳۵

رسوم لطف و احسان که در دیده بینش نگار عرائس معانیست خانه چشم ملکوت دیده دل را چون حجال آراسته دل البرایر عیش
و نشاط و خوشدلی و انبساط نموده جواهر سرور پاشش مرقوت بینائی افزود کما قال قمیص یوسف فی اجفان
یعقوب چون موصل این لطف بیرون از مقیاس قیاس بادست پیک انفاس که در منزل قلوب بجوعش مقارن دخول
میباشد بجناح استعجال سرعت دان بود مجال آنکه بقدر خواهش خاطر شکر عنایت بغایت تواند نمود دنیافت امید
که پیوسته مینر و یان کنج احزان از تنسیم نسیم التفات چشم روشن نمایند ایام حشمت و عظمت و جلالت و
ابهت و شوکت و دولت مدام باد کتابتیکه بوزیر پشت نوشته شدن فرزند اعز اغنی
القا با جالب رقیمه لاخلاص خیراز آن فرزند دلبند دامن تن آتش شوق ملاقات گشته احرام طوف حریم
عز شاسته عنقریب بنیل متمنی فایز میگردد و قطع نظر از تحقیق موجبات مراعات لتتمیه صفات حمیده که دارند
علت نامه رعایتی که شیمه قدردانی خدام عالی باشد میتواند بود چون سطری از مکتوب بکلید انفتاح مکالمه
غائبانه میتواند شد بدین کلمه اکتفا نموده مسئلت بوده کامیاب باشد کتابتیکه بشاه قریشخان
بیگلربیگی کردستان نوشته اند پیوسته بشطاق آفتاب اشراق کریاس خورشید انطلاق ناکه
نجم دری ستاره سحری هادی گم گشتگان بوادی ظلمات حیرت باد برزای آفتاب ضیاکه کاشف غمائم
استار از وجوه خبایای اسرار و منبع معدن لولو و لالا لوامعان انوارست پوشیده نماند که مسمی خلیل الرحمن
یعنی منهل التقیان و زبدة عرفان آقا مدح فضیلت پناه ظهیر مولانا ابراهیما که از اجله طلبه دار الشعور گیلانست
بقصد طواف رکن ایمان قبله کعبه قبله ناحیه شیعیان یعنی نجف اشرف اقدس و باقی اماکن شریفه مقدسه احرام زیارت
حرم عزت بسته بمقتضای وآتوا البیوت من ابوابها از راه ولایات متعلقه بآن عالیجاه مستقصای حسن اخلاص
که بانجناب مقدس القاب دارند و این راه بسبب حسن ایالت آن عالیجاه از خار وحشت و دوراندیشی پاکدل
ارباب حال از وساوس نقصان و زوال فتنه خالی باشد روانه گردید چون افادت پناه مشار الیه خلوتکده خاطر را
که از تابش آفتاب حوادث حکم المشکوة فرجه دارد بخواهی یا ناگزیر گوئی برده و مثلا ما قلیل ابراهیم صحن گلشن بستان
با انوار روانها ز دید دیده و بو معرفتی ازین گلهای آتشی بمشامش رسیده گاهی بنا بر اقتباس بعضی از اشراقات
تردد می نموده بنده ایشان از دانشمندان ایشان است که رقیمه مشتمل بر اظهار اخلاص مخلص سجیه ملازمان سامی نامی
صفاهی منهل شرب و وسعت مشرب آورده تا سبب ابواب دخلی شده باشد بود خواهش آن منع کرده بدین ذریعه الالتجا
متصدع ملازمان سامی گرامی شود و اسیجا با مسئله خود را در زمره باریافتگان صف با ضمیر منیر مهر تنویر

منسلک داشت یقینکه ملازمان را با مداد و اعانتی که لازم باشد مامور خواهند فرمود سایهٔ آفتاب پایه مستدام

بار دیگر بجناب معالی نصاب حاجی علیخان سردار آذربایجان نوشته اند بالتماس دارائی

وجود در کارگاه امکان تا بار زرین فروغ مهر تابان جامه زرنگار بیت گلباف ظلال و انوار و قماش شب اندر

روز لیل و نهار را با نداز قامت هر یک از ساکنان ربع اخشیجان بانتمام مهیا بدوزند دست دولت و

بازوی شوکت در پای آن کار عاقبت مشغول تحصیل آمال و عین عنایت یزدان حارس و نگهبان حال و

مال خدام والامقام منیع المکان رفیع الارکان عظیم الشان جاندار و قالب افسرده ارباب کمال نفخه

بخش شهپر ردگان محیط سال فضل و افضال طراز دروه ارتفاع مناهم مجد و اعتلا دری سماوی سعدیت گستری

درة التاج بیشرومی برسری سطح لوای داد و دهی فال مراد گرفتاران زندان بیکسی لعیده از طوارق حدثان

حوادث و دولت دوران با دبر لوح عرض ملتگار که در حینیکه این غواص بحر تعجب که در دریا بیابان تفکر

غائر و در بیدای بی انتهای تامل غائر سائر بود که آیا بچه جهت چشم غرائب اطوار و عجائب آثار که خطر

خرق عادت در سوالف زمان و عهد باستان در جوش و دریای تجویه کاری ابلق های گل گوهم موقف شان در

خروش بود اکنون خشک شد و غزالان وحشی آتش رمیده پای بنگولانی دور کرده دست تدبیری بر چهره

نشر و بیان ستار عجون نابیان بیکشاید به شمیم پیرهنی از مصر معمور حسن عنایت شکستگان تختیم روشنی ساکنان

زاویه بیت الاحزان آید که درین اثنا صریر خامهٔ اعجاز نگار که چون از خضر نوبهار کرار شمیم گل و سنبل میباشند بر دماغ

آگاهی رسید و صبح صادق تکذیب خیال این غلط اندیش از افق ظهور پیدا دمید صدای پای قاصد حلقهٔ ادعای

قبول در گوش انتباه کشید و دماغ را از رسانیدن نوازش نامچه که کیفیت بادهٔ انفاس عیسوی دارد

تازه گردانید کاسهٔ چشم از انوار و ازهار آن چون صحن چمن گلشن و سراچهٔ دل چون مطلع مهر درخشان

روشن شد مشخص انتعاش از سوارین سرور در مضیق سینه چون عظام رفات اهل قبور بنفخهٔ صور رخت حیات

پوشید چون روزه داران که از وعدهٔ منجم بدیدن هلال عید چشم روشن گردند از خروش واقفان نشید

الله الحمد معلوم شد که هنوز نهال اعجاز بار در روضهٔ سحر حلال بار در هست لیک لذت شهد فائق این

خوشدلی در کام و بادهٔ بیهوش پرواز شادکامی در جام بود که هراز رشت حیرت انگیز بیان از عهدهٔ ادای

شکر آن احسان بر آید و بزیور کدام عبارت دوش و گردن عرائس الفاظ و معانی آرا یدلرا مرارت عجز و

بیچارگی چشانید در خلوت چاره گری بتحصیل جواهر لآلی ثناگستری مدیح سگالی فشانید و سوداگران اندیشه را

۱۲۷

ایضاً

صریر بردن ... ای کاردان ... روشنی

کرامت ... ادارقلم ...

مفاجات ... ای کاه ...

عجز و بیچارگی چشانیده قابل ... مرارت

حیرت باشد ...

اندیشه را باید ... سوداگران

جهالت ... مضمون ...

راقم ... سوداگر ...

... برای ... معانی ...

که مساوران بحر و بر چشتک و تراند لطلب معانی خوش قماش که شایسته ارمغان محفل
شهرستان جمال و دار السلطنه غنج و دلال نوشتاد که هر قسم متاعیکه در مخزن آن رسته باز
گیسو و چار بازار خط پشت لب بار و بساط خط بناگوش در بر دوش و دست فروشان بیا
متعهد رایج وقت خریده و ترازوی نظر سنجیده بحضور آورند که شاید تار و پود قماش تحیت
بعد از تنگ و گفت و شنید چه رو شاهد مقصود را گلرنگ شرمساری میدواز سپیدن
آن گوهرهای گرانبها خجالت کشید اکنون چگوید که با آنکه از گفتنیها سطری نخوانده
برجا می ماند امید که عذر تقصیر پذیرفته و غبار انفعال از صفحه خاطر رفته گردد
میرزا سعید الدین وزیر خراسان نوشته شده عمری بود که
نشینان تعموم نقوش اعنی لیلی نژادان معانی که چون آب حیوان در روشنائی
خیره در پرده سواد نشیمن میدارند لقبا ثبوت گم کرده راهی پی بسر وقت مجنون طبعان
اعتزال و کناره گیران فیفای انزوا نمیبردند تا آنکه درین ایام سعادت انجام بحسن
آراسته بصفت شیرین حرکاتی نشسته روی برگ گل سوری از افق غصان
رضا جوئی چشمک زنان بلبری رسیدند و تحفه روایح فوایح صحت مزاج شریف خادم و مشتم
نوافح الکمام مخزون و اشتند رسانیدند و آنچه از متاع آفرین و دل محبت قرین ویدند
بپاداش آن شاباش و تحسین شنیدند رسیدن مژده صحت متواتره متوالی و مسابه دوام
ورق گردان ایام و لیالی و اقدام اعتبار راقی سلمه تعالی باد کتابیکه بعالیجاه
آذربایجان نوشته شده کمالات لایتناهی فرو دبین شرمردگان نوشتار
از روی شست رگستان خیش مهر بخیر و سکوت بر لب تنگ لسری و محبت سگالی
شوق مافی البال از حیل خود موجه حیرت واشت که درین اثنا نسیم التفات شگفته
تفکر را مجدد اً غریق لجه اضطراب گردانید اظهار شکر احسان را حواله العجز از ادای
طی المسافت منووه بجای ذات ضمیمه ابعیات اکتفا نماید امید که کامروا
دفاتر اعتبار زداری باشند